

بنام خداوند جان و خرد

خواب اژدها در بستر پروانه

داستان سیاسی و تاریخی



نویسنده: بصیر «شفق»

سال ۲۰۲۵

شماره:

خواب ازدها در بستر پروانه

داستان سیاسی و تاریخی

نویسنده: بصیرشفق

وایراستار: طهماس «فرهمند»

طرح و دیزاین: سمیع الله احمدزی

سال چاپ: ۲۰۲۵ نیدرلند

محل چاپ: انتشارات شاهمامه هالند

info@shahmama.com



www.shahmama.com

کپی رایت برای مؤلف محفوظ است

بیوگرافی عبدالبصیر شفق

من در سال ۱۹۵۳ در خانواده فقیر و در شرایطی دشوار به دنیا آمدم. تا سن بیست ساله گی، پیرو کسانی بودم که خود را نجات دهنده بشریت می‌دانستند؛ گرچه به نظر می‌رسید درون شان خالی از حقیقت بود. تحصیلات ابتدایی ام را در مدرسه نزدیک به خانه آغاز کردم و پس از آن، بین سنین ۲۰ تا ۴۰ ساله گی، همزمان با تحصیلات عالی و کار، در جست‌وجوی معنا و هدف زنده گی بودم.

در این دوران به اندیشه‌ها و گرایش‌های گوناگون علاقه مند شدم و به ویژه باور داشتم که دین، در ذات خود، بی‌عیب و نقص است. از این‌رو، در صف کسانی قرار گرفتم که با شور و شوق برای خدمت به وطن فریاد می‌زدند.

در همین سال‌ها، به اتهام عضویت در حزب اسلامی بازداشت شدم و به زندان پلچرخی افتادم؛ جایی که بعدها آن را «دانشگاه زنده گی» خود نامیدم. در دوران زندان، با خواندن آثار بزرگان فلسفه و تاریخ، به فهمی ژرف‌تر از انسانیت دست یافتم و با دنیای ادبیات و نویسندگان آشنا شدم.

تا سن ۶۵ ساله گی، در کنار مشغله‌های روزمره، همچنان به تحصیل و فعالیت‌های فرهنگی و ادبی ادامه دادم. اما به دلیل ناامنی، بی‌همفکری و گرسنه گی، ناگزیر شدم سرزمین مادری ام را ترک کنم و در سال ۲۰۱۸ به کشور پادشاهی هلند مهاجرت نمایم.

در هلند، با وجود سن و سال بالا، موفق به دریافت دیپلم زبان هلندی شدم و مسیر خود را در عرصه ادبیات و هنر دنبال کردم. تاکنون سه مجموعه شعر با عناوین "شفق در غروب"، "خط قسمت" و "فریاد بی‌صدا" و چهارده رمان و داستان منتشر کرده‌ام که عبارتند از:

پرهیزگاران قاتل، سوداگران قرن، پاکیزه بنت درخت، فرزند آفتاب، در

جست و جوی خدا، زنده به گوران، شب‌های دیوانه‌خانه، لکه‌های خون و تولد دوباره، خداپرستان بی‌خدا، دختری از پشت پنجره، استبداد مذهبی، شهر مرده‌ها، مرده‌ها زنده می‌شوند، سگ در دل عشق و سارق یک نان اعدام شد.

شایان ذکر است که کتاب در جست و جوی خدا به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر شده و دو کتاب دختری از پشت پنجره و زنده به گوران نیز به زبان هلندی برگردانده شده‌اند.



اطلاعات تماس

ایمیل: bshafaq@outlook.com

وبسایت: www.abshafaq.com

تلفن: +31 685723202

چرا «خواب اژدها در بستر پروانه» را نوشتم؟

نویسنده‌ای که قلم بر کاغذ می‌نهد، یا زخمی در دل دارد یا نوری در چشم. من این کتاب را نوشتم، چون هم زخمی دارم و هم نوری در چشم. از میان نقشه‌های پر از مرز و پرچم، من سرزمین‌های را دیدم که هر روز تکه‌ای از آن در خواب اژدهایان می‌سوخند. اژدهایی که از آن‌سوی دریاها می‌آیند؛ به نام صلح، با دندان‌های نفتی، و با نفس آتشی که دروغ‌های دموکراسی را در جام طلا به ملتی ساده‌دل تعارف می‌کند.

من این کتاب را نوشتم، زیرا دیده‌ام که چگونه پروانه‌ها، ملت‌های کوچک، معصوم و بی‌پناه، در بستر رنگارنگ خود، با امید، با رؤیا، با شکوفایی، آرام گرفته‌اند؛ اما غافل از اینکه اژدها در کمین است، و این بستر آرام، بستر خواب او شده است. خواب؟ نه... شاید نقشه، شاید طمع، شاید غارت. «خواب اژدها در بستر پروانه» تنها نام یک کتاب نیست؛ فریاد بی‌صدای سرزمینی‌ست که می‌خواهد زنده بماند، حتی اگر پرهایش سوخته باشد. این نوشته، صدای مردمی‌ست که زیر پای سنگین قدرت‌های بزرگ له شده‌اند، بدون اینکه کسی برای‌شان اشک بریزد. این کتاب، دعوتی‌ست برای دیدن پشت پرده لبخندهای سیاسی و فهمیدن اینکه همیشه کسی هست که از درد دیگری ثروت می‌سازد.

نوشته‌ام تا نسلی برخیزد که دیگر اژدها را با تاج نبیند و پروانه را با ضعف نشناسد.

این کتاب را نوشتم، چون حقیقت، اگر گفته نشود، زیر پای اژدها دفن خواهد شد.

خواب اژدها در بستر پروانه، حدیث دنیایی‌ست که لبخندهایش زهر دارد و بوسه‌هایش، شعله. در جهانی که قدرت با دندان تعریف می‌شود، ملت‌های کوچک، همچون پروانه‌هایی لطیف و بی‌دفاع، در حاشیه‌ی



تاریخ پرپر می‌شوند. این کتاب تلاشی‌ست برای روایت آن خاموش‌های به‌خون‌نشسته، آن سرزمین‌هایی که نه در رسانه‌ها صدا دارند و نه در معادلات سیاست، سهمی.

من این دفتر را نه از سر خشم، که از ژرفای اندوه مینویسم. از تلخی دیدن کودکانی که زیر چرخ‌های جاه‌طلبی قدرت‌های بزرگ، آرزوهای‌شان خاک می‌شود؛ از شنیدن فریاد ملت‌هایی که در میانه‌ی آتش و فراموشی، بی‌صدا می‌سوزند.

«اژدها در این کتاب، تمثیلی‌ست از نیروهایی که با لباسی از دموکراسی، حقوق بشر و تمدن می‌آیند، اما با دندان‌هایی آلوده به طمع، می‌بلعند، می‌سوزانند، و باز می‌خوابند؛ آرام، بی‌خیال، بر بستر پروانه‌هایی که دیگر نیستند

این کتاب نه یک بیانیه سیاسی‌ست و نه خطابه‌ای انقلابی؛ این کتاب، یک دعوت است: برای دیدن، برای شنیدن، و برای به‌یادآوردن. هر فصل آن، آینه‌ای‌ست شکسته که در هر تکه‌اش، چهره‌ی سرزمینی مظلوم، گمشده یا خیانت‌دیده، بازتاب می‌یابد.

باشد که این واژه‌ها، صدای ناتمامِ قربانیان خاموش باشد.

بصیر شفق



چکیده کتاب "خواب اژدها در بستر پروانه"

"خواب اژدها در بستر پروانه" یک داستان نمادین و اجتماعی است که در دل خود روایت‌هایی از ظلم، جنگ و تأثیرات قدرت‌های بزرگ بر ملت‌های کوچک را نه از زبان سیاستمداران، بلکه از دیدگاه مردمان آسیب‌دیده بیان می‌کند. این کتاب با استفاده از تمثیل‌های قدرتمند، اژدها را به عنوان نماد نیروهای بزرگ و سلطه‌گر معرفی می‌کند که با پوشش دموکراسی، حقوق بشر و تمدن، به کشورها و ملت‌های ضعیف حمله می‌کنند. در مقابل، پروانه‌ها نماد ملت‌های کوچک و بی‌دفاعی هستند که زیر چرخ‌دنده‌های جاه‌طلبی این اژدهایان قدرتمند به خاک می‌افتند.

کتاب در تلاش است تا خاموشی‌ها و مظلومیت‌های تاریخی، آن‌گونه که واقعیت‌ها در پشت پرده‌ی سیاست‌ها و رسانه‌ها پنهان می‌مانند، را به تصویر بکشد. این روایت، ناظر بر کشورهای فراموش‌شده، کودکان قربانی جنگ و ملت‌هایی است که آرزوهایشان در آتش جاه‌طلبی‌های قدرت‌های جهانی خاکستر می‌شود.

اما این اثر صرفاً یک انتقاد یا بیانیه سیاسی نیست. من نویسنده، با قلمی ساده نویسی و استعاری، خواننده را دعوت می‌کنم که برای لحظه‌ای از دنیای خود بیرون آمده و نگاه خود را به سوی این سرزمین‌های غمگین و مظلوم معطوف کند. هر فصل این کتاب همچون آینه‌ای شکسته است که چهره‌های گمشده، مظلوم و خیانت‌دیده را در گوشه‌های خود بازتاب می‌دهد و دعوت به یادآوری تاریخ فراموش‌شده‌ای می‌کند.

این کتاب، نه خطابه‌ای انقلابی، بلکه یک پیام از دل اندوه است: دعوت به شنیدن، دیدن و به‌یادآوردن آن‌چه که در سکوت و خاموشی به‌راحتی فراموش می‌شود. در دل این خواب‌های تلخ، به امید بیداری از خواب اژدها و یادآوری پروانه‌های از دست رفته است.



تقریض بر کتاب «خواب اژدها در بستر پروانه» اثر بصیر شفق

در جهانی که اژدهای آزمند قدرت، بی‌پروا در بستر پروانه‌های بی‌پناه می‌غلند و نعره‌ی ظلم‌اش شهرها و سرزمین‌ها را به کام آتش می‌برد، صدای یک قلم بیدار می‌تواند فریادی باشد در هیاهوی سکوت.

این کتاب نه تنها روایت‌گر ستمی‌ست که برملت‌ها میرود بلکه آینه‌ای‌ست از وجدان بشری که در مقابل تجاوز، اشغال، و خاموشی جهانی، هنوز زنده است

نویسنده‌ی بیدار دل و بی‌باک این اثر، با نگاهی نمادین و پرمغز، نقش اژدها را به چهره‌ی کشورهای استکباری داده است؛ آنانی که زیر نام سیاست، امنیت یا منافع، سرزمین‌هایی چون افغانستان، اوکراین؛ فلسطین و غیره را به آتش و آهن بسته‌اند. پروانه، نماد ملل مظلوم، صلح‌طلب و خسته از جنگ است؛ مللی که پره‌های رنگین‌شان در زیر

پنجه‌های بی‌رحم قدرت، مچاله شده اما هنوز به امید پرواز می‌لرزند این اثر نه تنها بازتاب درد است، بلکه سندی‌ست از مسئولیت ادبی و وجدانی یک نویسنده در برابر انسان، تاریخ و حقیقت. قلم این نویسنده، در میان گرد و غبار رسانه‌ها و سیاست‌مداران بی‌طرف‌نما، نوری‌ست بر تاریکی عادت‌شده‌ی خاموشی گفته می‌توانم که این کتاب شهکار ادبی سال و قرن است.

خواندن «خواب اژدها در بستر پروانه» تنها ورق‌زدن یک کتاب نیست، بلکه تجربه‌ی سفر در وجدان معاصر است؛ دعوتی‌ست به بیداری، همدلی، و مقابله با بی‌عدالتی جهانی.

طهماس "فرهمند" استاد دانشگاه



فصل نخست

در این کتاب میکوشم تا برخی از کشورهای را که مانند پروانه زیر توپ و تفنگ کشورهای استکباری - آن اژدهایان ستمگر - له میشوند، به یاد جهانیان بیاورم

اریتره (یا اریتریا): سرزمین سکوت سوخته

در شمال شاخ آفریقا، جایی که شن‌های سرخ صحرا با آبی بیکران دریا درهم می‌آمیزد، کشوری در غبار فراموشی آرمیده است. نامش بر نقشه‌های جغرافیا نقش بسته، اما در حافظه‌ی تاریخ جهان جایی ندارد. شاید تنها بر زبان تاریخ‌نگارانی زمزمه شود که دل به سرزمین‌های رانده شده به حاشیه سپرده‌اند. هیچ کس از رنجی که بر این خاک رفته - از چگونگی خُرد شدنش زیر چکمه‌های استکبار، از ناله‌های خاموشی که در کام اژدهایان ستمگر له شده یادی نمی‌کند

از این رو، بر خود فرض می‌دانم پرده از این واقعیت بردارم: سرزمین‌هایی چون اریتره، که ابرقدرت‌های جهان در آن بستر سلطه گسترانیده‌اند، نه در جغرافیای سیاسی که در گورستانِ خاطراتِ بشری دفن شده‌اند. اینجا، در سرزمین سکوت سوخته، تنها زمزمه‌ی باد بر فراز ویرانه‌های استعمار و ردپای خونینی که بر شن‌ها مانده، گواهِ ظلمی است که جهان به عمد آن را به فراموشی سپرده است

اینجا کشوری‌ست که مردمانش، دهه‌ها سال جنگیده‌اند تا از سلطه‌ی بیگانگان رها شوند، اما در صلح نیز رنگِ رهایی را ندیده‌اند. در سال ۱۹۹۳ استقلال یافتند، اما آنچه به‌دست آمد، تنها نامی تازه بود بر بندهایی کهنه؛ این بار نه از بیرون، بلکه از درون.

جوانان اریتره، از ۱۸ سالگی به خدمت سربازی فراخوانده می‌شوند؛ خدمتی بی‌پایان، بی‌حقوق، بی‌امید. هزاران تن از آنان، با عبور از بیابان‌ها،



با چشم‌هایی پر از آرزو و پاهایی زخمی از راه، خود را به مرزها می‌رسانند؛ به امید آینده‌ای که شاید در آن، بیداری به معنای زنده‌بودن باشد، نه فقط نفس‌کشیدن.

حکومت اریتره، یکی از بسته‌ترین رژیم‌های جهان است؛ رسانه‌های آزاد وجود ندارند، احزاب دیگر ممنوع‌اند، و هر صدای مخالف، یا زندانی می‌شود یا ناپدید. کشوری‌ست بدون انتخابات، بدون پارلمان مؤثر، و بدون صدایی که از درون برخیزد و به جهانیان برسد.

در اردوگاه‌های پناهجویان سودان، اتیوپی، و حتی لیبی، هزاران اریتره‌ای به انتظار مانده‌اند؛ نه می‌توانند بازگردند، نه پذیرفته می‌شوند. و در این تعلیق تلخ، زندگی‌شان چون پروانه‌ای در دست باد، بی‌جهت می‌چرخد. اما آنچه اریتره را به‌راستی دردناک می‌سازد، نه فقط سرکوب و فرار است، که فراموشی‌ست. رسانه‌ها به‌ندرت از آن می‌گویند، دولت‌ها به‌سختی به آن می‌نگرند، و جهان، چشم از آن برگرفته‌است؛ گویی اریتره، نه کشوری واقعی، که سایه‌ای‌ست محو بر حاشیه‌ی نقشه‌ها.

چاد: سطرهای سوخته بر شنزارهای فراموشی
چاد، سرزمینی‌ست میان صحرا و سکوت؛ جایی که شن‌های داغ، نه فقط پاها، بلکه خاطره‌ها را نیز می‌سوزانند. کشوری ثروتمند روی کاغذ – با نفت، طلا و اورانیوم – اما تهی از رفاه و عدالت بر زمین.
در دهکده‌های دورافتاده‌ی چاد، کودکان برای یافتن آب کیلومترها پیاده‌روی می‌کنند، و در راه بازگشت، گاهی دیر می‌رسند؛ گاهی هرگز.
قدرت، در دستان کسانی‌ست که پشت تفنگ ایستاده‌اند، نه پشت میز گفتگو.

و جهان؟ تنها زمانی به چاد نگاه می‌کند که منافعش تهدید شود. در غیر این صورت، این کشور چون نقطه‌ای خاکستری در میانه‌ی آفریقا، بی‌صدا خاک می‌بلعد و درد می‌زاید.



تیمور شرقی: سپیده‌دمی که هنوز طلوع نکرده

تیمور شرقی، جزیره‌ای کوچک در میان امواج بزرگ سیاست‌های استعماری و پساآزادی‌ست. در سال ۲۰۰۲، پس از سال‌ها اشغال توسط اندونزی و سکوت سنگین جهانی، استقلال یافت - اما زخم‌هایش، از خاک نیز عمیق‌تر بود.

مردم تیمور، قرن‌هاست هزینه‌ی جغرافیای نابه‌هنجا را می‌پردازند: میان پرتغالی‌ها، ژاپنی‌ها، اندونزیایی‌ها و حتی "صلح‌بانان" سازمان ملل، همواره جایی برای خود نداشته‌اند؛ جز در بستر رنج.

اقتصاد کشور هنوز روی پا نایستاده، فقر گسترده است و جوانان، مهاجرت را تنها راه نجات می‌بینند.

دردناک‌تر از همه آن‌که، با وجود استقلال، تیمور شرقی در رسانه‌ها حضوری ندارد؛ مگر در حاشیه‌ی آمارها یا پاورقی‌های پژوهشی.

سودان جنوبی: تولد در خون، زندگی در شعله

سودان جنوبی، تازه‌ترین کشور جهان، در سال ۲۰۱۱ متولد شد - اما تولدی در آتش: جنگ داخلی، خشونت قومی، گرسنگی، و آوارگی

آزادی را آرزو داشتند، اما آن‌چه به دست آمد، بیش‌تر به تکه‌تکه‌شدن شباهت داشت تا زایش

در روستاهای نوبه و نیل علیا، کودکانی با شکم‌های بادکرده از گرسنگی، هنوز نمی‌دانند چرا دنیا به آن‌ها غذا نمی‌دهد، اما اسلحه می‌دهد

هر قطره نفتی که از دل این سرزمین بیرون می‌آید، بوی باروت می‌دهد، نه بوی توسعه.

و قدرت‌های جهانی؟ یا تماشاچی‌اند، یا بازیگر؛ اما همیشه در نقش‌هایی بدون مسئولیت



پاپوآ گینه نو: درختان بلند، سایه‌های عمیق
در شرق جزیره‌ی نیوگینه، سرزمینی سبز و غرق در باران آرمیده؛ جایی که
نامش برای بسیاری تنها یادآور جنگل و قبایل است
پاپوآ گینه نو، جایی است که طبیعت می‌درخشد، اما انسان خاموش مانده
ثروت زمین - از معادن طلا و مس تا جنگل‌های انبوه - به دست
شرکت‌های فراملی می‌افتد؛ و مردم بومی، با فرهنگ‌هایی هزارساله،
ناچارند در برابر بولدورهای مدرن، تاریخ خود را تاوان دهند
نظام آموزشی و بهداشتی، همچون نخی پوسیده، در میان شکاف‌های
ژرف قومی و جغرافیایی گرفتار مانده است
فساد، خشونت خانگی و درگیری‌های قبیله‌ای، آینده‌ی بسیاری از کودکان
را پیش از تولد، در غبار دفن می‌کند

جمهوری آفریقای مرکزی: قلبی که همیشه زخمی می‌ماند
جمهوری آفریقای مرکزی، آن‌گونه که از نامش پیداست، در قلب قاره‌ی
سیاه نهفته؛ اما این قلب، سال‌هاست که زیر چکمه‌های جنگ داخلی،
استعمار نو و فقر مطلق می‌تپد.
از الماس و طلا تا چوب، هرچه دارد در بازارهای جهانی برق می‌زند - جز
انسانش.

در این سرزمین، گروه‌های مسلح بر خاک حکومت می‌کنند و دولت
مرکزی، تنها نامی است که گهگاه در اخبار ظاهر می‌شود.
شهروندان، میان ایمان و اسلحه، میان گرسنگی و گلوله، انتخابی ندارند.
و سکوت جهانی؟ شاید از آن روست که قلبی شکسته، دیگر فریاد نمی‌زند؛
فقط می‌تپد - بی‌صدا.

کومور: جزیره‌هایی میان اقیانوس و تنهایی
کومور، مجمع‌الجزایری است در اقیانوس هند، میان ماداگاسکار و
موزامبیک؛ بهشتی طبیعی، با جهنمی اجتماعی



در نگاه نخست، سواحل سفید و نخل‌های خم‌شده لب‌خند می‌زنند، اما در پس آن لب‌خند، فقر، بیکاری و مهاجرت گسترده کمین کرده‌اند. از زمان استقلال، کودتاها و بی‌ثباتی سیاسی، چون امواج دریا، یکی پس از دیگری بر سر مردمش کوبیده‌اند.

جوانان کوموری، به‌ندرت آینده‌ای در سرزمین مادری می‌بینند؛ بسیاری راه فرانسه را در پیش می‌گیرند، شاید برای یافتن چیزی شبیه به امید. اما هویت کومور، چون قایقی کوچک در اقیانوس بزرگ سیاست، بی‌لنگر و بی‌جهت، در رفت‌وآمدی بی‌پایان است.

هائیتی: سرزمینی که انقلاب کرد، اما آزادی ندید
هائیتی، نخستین جمهوری سیاه‌پوست مستقل جهان، با انقلابی بزرگ علیه برده‌داری قد علم کرد - اما....

از همان روزهای نخست، قدرت‌های جهانی این انقلاب را نبخشیدند. تحریم‌ها، فشارها، و دخالت‌های مداوم، هرگز این سرزمین را رها نکردند. زلزله‌ی ۲۰۱۰، تنها خاک را لرزاند؛ نه ساختار بی‌عدالتی را. امروز، میلیون‌ها هائیتیایی با فقر، ناامنی و بی‌دولتی، دست‌وپنجه نرم می‌کنند. خیابان‌ها، در تصرف گنگ‌هاست؛ و سیاستمداران، بیشتر سایه‌ای از قدرت‌اند تا معنای آن.

در کشوری که زمانی نماد امید به آزادی بود، اکنون لب‌خندها بیشتر شبیه دعا شده‌اند - دعا برای امنیت، برای لقمه‌ای نان، برای روزی بی‌ترس.

غرب پاپوآ: زخم زغال بر پوست سبز زمین
در نیمه‌ی غربی جزیره‌ی نیوگینه، جایی که کوه‌ها آسمان را می‌خراشند و باران بی‌وقفه می‌بارد، غرب پاپوآ همچون زخمی باز بر تن اندونزی است. مردمان بومی این سرزمین - با پوست تیره، زبان‌های کهن، و فرهنگی آمیخته با طبیعت - قرن‌ها با جنگل‌ها زیسته‌اند؛ تا آن‌که از نیمه‌ی قرن بیستم، صدای اره و گلوله، آرامش آنان را درهم شکست



اندونزی این بخش را به نام خود نوشت؛ و هر اعتراضی، با خشونت پاسخ گرفت. ده‌ها هزار پایوآیی کشته یا ناپدید شده‌اند؛ و آنانی که مانده‌اند، زیر سایه‌ی ارتش، با دهانی بسته و قلبی پرزخم زندگی می‌کنند ثروت این خاک، لعنتش شد؛ معادن طلا و مس، چشم شرکت‌های چندملیتی را خیره کرد؛ و بومیان، از سرزمین خویش بیرون رانده شدند تا دیگران سود ببرند

در مدرسه‌ها، زبان بومی ممنوع است؛ در رسانه‌ها، غرب پایوآ وجود ندارد اینجا، آزادی‌خواهی جرم است؛ و سکوت، همان‌قدر کشنده.

جزایر مارشال: زیبایی آبی با استخوان‌های درخشان در دل اقیانوس آرام، میان آب‌های لاجوردی و مرجان‌های نقره‌ای، جزایری آرام خفته‌اند که نامشان با زخم‌های درخشان تاریخ پیوند خورده: مارشال‌ها.

در میانه‌ی قرن بیستم، آمریکا این جزایر را به آزمایشگاه جنگ بدل کرد. بمب‌های هیدروژنی و اتمی، نه برای جنگ، بلکه برای «آمادگی» بر سر آن‌ها بارید.

مردمان این سرزمین، بی‌آن‌که بدانند چرا، تبدیل به قربانیانی خاموش شدند: نسل‌هایی که با سرطان، ناهنجاری ژنتیکی، تبعید و سکوت زیسته‌اند.

هنوز هم خاک، هوا و آب جزایر از تشعشع می‌لرزد؛ و هنوز هم آمریکا، پشت دیوار سیاست و انکار، پنهان مانده است.

امروز، مارشالی‌ها تنها با گذشته نمی‌جنگند؛ با آینده نیز. گرمایش زمین، خانه‌هایشان را یکی‌یکی در کام اقیانوس فرو می‌برد.

در جهانی که برای یک درجه دما اجلاس می‌سازد، این مردم، بی‌صدا، زیر آب می‌روند.

نیکاراگوئه: سرزمینی میان شعر، سلاح، و سانسور
نیکاراگوئه، در قلب آمریکای مرکزی، زمانی با طنین صدای انقلابیون
ساندیستا لرزید؛ مردمانی که علیه دیکتاتوری برخاستند و برای عدالت
جنگیدند.

اما تاریخ، گاه با همان شمشیری که ظلم را می‌برد، راه ظلمی تازه را هموار
می‌کند.

دانیل اورتگا، قهرمان دیروز، امروز به نماد اقتدارگرایی بدل شده؛ مخالفان،
روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه، یا تبعید شده‌اند یا در زندان‌اند.
کلیساها خاموش‌اند، دانشگاه‌ها مصادره شده، و حتی نمادهای انقلاب،
در خدمت بازتولید قدرت‌اند.

در خیابان‌های ماناگوا، فقر چون مهی سنگین، بر زندگی سایه انداخته.
نسل جوان، دیگر نه آرمان می‌جوید و نه وطن؛ فقط بلیت خروج.
در کشوری که برای آزادی جنگید، اکنون آزادی، واژه‌ای خطرناک است
صحرای غربی: مرزی که هنوز نقشه نشده

صحرای غربی، یکی از آخرین مستعمرات جهان، همچنان معلق است؛
در فضای خاکستری نه‌جنگ-نه‌صلح. مردمان صحرا، ملتی بی‌وطن‌اند؛
نسل در نسل، در اردوگاه‌های پناه‌جویان جنوب الجزایر، چشم‌به‌راه چیزی
هستند که جهان نامش را «حق تعیین سرنوشت» گذاشته، اما هرگز
برایشان نیاورد.

مراکش، این سرزمین را بخشی از خاک خود می‌داند و هر اعتراضی را با
مشت پاسخ می‌دهد. رسانه‌های آزاد اجازه‌ی ورود ندارند، فعالان ناپدید
می‌شوند، و مردمان، زیر پرچمی زندگی می‌کنند که هیچ‌گاه برگزیده‌اش
نبودند.

سازمان ملل، دهه‌ها پیش وعده‌ی همه‌پرسی داد؛ اما وعده‌ها هم گاهی
در صحرا گم می‌شوند.



در خیابان‌های العیون، سکوت فرمانرواست. اما این سکوت، فریادی‌ست که در گلوی زمان، گره خورده است.

جزایر سُقطری: بهشتِ فراموش‌شده در میانه‌ی جنگ و باد در میانه‌ی دریای عرب، جایی میان یمن و شاخ آفریقا، جزیره‌ای خوابیده که گویی از شعر طبیعت زاده شده: سُقطری. درختانش چون اژدهایان افسانه‌ای پیچیده‌اند، و گیاهانش، تنها در آنجا می‌رویند.

اما این بهشت آرام، بی‌صدا رو به ویرانی‌ست. جنگ یمن، حتی تا این جزایر دوردست خزیده؛ و عربستان سعودی و امارات متحده، در رقابت ژئوپولیتیکی‌شان، خاک سُقطری را زیر چکمه‌های نفوذ و ساخت‌وسازهای نظامی لگدمال کرده‌اند.

زبان و فرهنگ بومی، همچون گل نادری در حال پژمردن است. ساکنان سُقطری، میان فقر و نظامی‌گری، چشم‌به‌راه بارانی‌اند که نمی‌بارد. و گاه، با دیدن چنین ویرانی‌هایی، انسان به شک می‌افتد: نکند تاج کرامت از سرِ بشر برداشته شده، و بر گردن سگ‌های وفادار بسته‌اند؟ کشمیر: میان دو امپراتوری، زیر برف و باروت

کشمیر، جواهری در میان تاج آسیاست؛ سرزمینی از کوه‌های سر به فلک کشیده، دره‌های سبز، و مردمانی با زبانی که بوی شعر می‌دهد. اما این سرزمین، دهه‌هاست که نه به‌خاطر زیبایی، بلکه به‌سبب خشونت شناخته می‌شود.

هند و پاکستان، دو قدرت اتمی، آن را میدان دائمی رقابت کرده‌اند. در بخش تحت کنترل هند، سربازان چون سایه بر کوه و خیابان افتاده‌اند؛ و در سوی پاکستان، گروه‌های افراطی، هویت منطقه را به گروگان گرفته‌اند. مردمان کشمیر، میان این دو تیغ، هویت خود را گم کرده‌اند. زندگی در اینجا، با بازداشت‌های بی‌محاکمه، قطع اینترنت، انفجار و وحشت، تعریف می‌شود.



و جهان؟ جهان تماشا می‌کند- چراکه این منطقه، «حساس» است. اما کودکان سرینگر، هر شب با صدای گلوله می‌خوابند؛ و هیچ دولت قدرتمندی، حتی جرأت نام بردن از رنج‌شان را ندارد.

گاهی درد، آن قدر عمیق است که واژه‌ها هم از آن می‌گریزند.

گویان: زمینی با طلا، اما بی‌تجمل

در شمال شرقی آمریکای جنوبی، در مجاورت آمازون و اقیانوس اطلس، کشوری نهفته که نامش غریب، اما زخم‌هایش آشناست: گویان.

در اینجا، طبیعت سرشار از طلا، بوکسیت، نفت و چوب است- اما مردمان، در چرخه‌ی فرساینده‌ی استعمار، فساد و نابرابری گرفتارند.

زخم‌های تاریخی برده‌داری، تبعید کارگران هندی، و شکاف‌های نژادی، هنوز در تار و پود جامعه می‌تپد.

در سال‌های اخیر، با کشف میادین نفتی عظیم، بارقه‌ای از امید جرقه زد؛ اما آن امید، بیشتر راهی جیب شرکت‌های چندملیتی شد تا سفره‌ی مردم.

گویان، تضادی زنده است: ثروتی بزرگ در دل خاک، و فقری ایستاده بر فراز آن، چشم‌دوخته به آسمانی که سال‌هاست نمی‌بارد.

تبت: آرامگاه معنویت در سایه‌ی قدرت

تبت، سقف جهان، سرزمینی مقدس و معنوی، که تاریخش با صدای ناقوس و باد دعا درهم آمیخته است. اما از دهه‌ی ۱۹۵۰، وقتی چین بر آن چنگ انداخت، همه‌چیز دگرگون شد؛ جز کوه‌ها، که همچنان دست‌نخورده‌اند.

دیرهای بودایی به اردوگاه بدل شدند؛ راهبان، تحت کنترل درآمدند؛ و زبان تبتی، به حاشیه رانده شد.

تبت، روزگاری پناهگاه سکوت و سلوک بود؛ امروز، به سایه‌ای بدل شده که معنویت را در خود دفن کرده.



و در جهانی که از "حقوق بشر" سخن می‌گوید، تبت همچنان مثال زنده‌ای است از تضاد میان واژه و واقعیت.

تبت: آرامگاه معنویت در سایه قدرت

فرهنگ تبت، بودیسم، و زبان تبتی، یکی یکی زیر فشار سیاست‌های یکسان‌سازی فرهنگی رنگ باختند. راهبان یا خاموش‌اند، یا در تبعید، یا در مواردی، برای شکستن سکوت جهانی، خود را به آتش کشیده‌اند—اما حتی این آتش‌ها، تنها در حاشیه‌ی خبرها جای گرفتند.

پکن، تبت را بخشی از "تمامیت ارضی" خود می‌داند و هر ندای استقلال یا حتی خودمختاری را با مشت پاسخ می‌دهد. زبان تبتی از مدارس حذف شده، مهاجران چینی در حال تغییر بافت جمعیتی‌اند، و نظارت دیجیتال، چون سایه‌ای بی‌وقفه، بر زیست روزانه مردم افتاده.

تبت، جایی است که در آن دعا هنوز جاری است، اما امید، آرام و بی‌صدا، در سکوت برف ذوب می‌شود.

ناگورنو قره‌باغ: سرزمینی که میان سیاست‌ها دفن شد

قره‌باغ، سرزمینی کوهستانی میان ارمنستان و آذربایجان، قرن‌ها محل گذر امپراتوری‌ها بوده است، اما هیچ‌گاه خانه‌ی آرامی برای مردم خودش نشد. در طول تاریخ، بیشتر از آنکه وطن باشد، میدان جنگ، تبعیض، کوچ اجباری و نفرت‌پراکنی بود.

در آخرین بحران، هزاران ارمنی خانه‌های خود را ترک کردند؛ برخی برای همیشه. دنیا، باز هم تماشا کرد؛ بی‌صدا، بی‌قضاوت، بی‌دخال.

در قره‌باغ، خانه‌ها و خاطره‌ها با هم ویران شدند، و آوارگی چون زخمی قدیمی، به نسل‌های بعد انتقال یافت.

روهینگیا: ملتی که حتی نام‌شان جرم است

در ایالت راخین، در غرب میانمار، مردمانی با نام «روهینگیا» زندگی می‌کردند—مسلمانانی با تاریخی کهن، اما هویتی که هرگز رسمی نشد.



حکومت نظامی میانمار آنان را «بیگانه» خواند و بی‌تابعیت، بی‌حقوق، و بی‌صدا نگاه داشت.

در سال ۲۰۱۷، جهان شاهد پاک‌سازی قومی شد: روستاها به آتش کشیده شدند، تجاوز، قتل‌عام، و کوچ اجباری، صدها هزار نفر را به اردوگاه‌های بنگلادش روانه کرد.

اردوگاه‌هایی که اکنون به شهرهایی موقتی بدل شده‌اند؛ شهری از انسان‌هایی که نام دارند، اما وطن نه.

اژدها و پروانه‌ها را بهتر بشناسیم

۱. اژدها: نماد کیست؟

در اسطوره‌ها، اژدها نماد قدرت، کنترل و ویرانی‌ست. در این متن، «اژدها» نماینده‌ی آن قدرت‌هایی‌ست که:

با بازوان نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی، جهان را شکل می‌دهند؛

آزادی و دموکراسی را فریاد می‌زنند، اما در عمل با استعمار نو، کودتاهای خاموش و تحریم‌های هوشمندانه، دیگران را به زانو درمی‌آورند؛

صلح را شعار می‌دهند، اما از جنگ، منفعت می‌برند؛

با نقاب تمدن و توسعه، در حال استثمار و مهار ملت‌ها هستند.

در این تصویر، اژدها ممکن است کشوری خاص باشد (آمریکا، چین، روسیه...) یا ساختاری کلان:

ناتو، بانک جهانی، شرکت‌های فراملی یا صندوق بین‌المللی پول—که وام را می‌دهند، اما اراده را می‌گیرند.

۲. پروانه‌ها: چه کسانی‌اند؟

پروانه، نماد لطافت، زیبایی، بی‌پناهی و امید کوتاه‌مدت است. در اینجا، پروانه‌ها همان ملت‌هایی هستند که:

در جغرافیای فراموش‌شده زندگی می‌کنند؛

ثروت دارند، اما نه حاکمیت بر آن؛



فرهنگ دارند، اما نه رسانه‌ای که آن را بازتاب دهد؛
حقوق دارند، اما نه کسی که از آن دفاع کند .

آنان در برابر سیاست‌های جهانی، همچون پروانه‌ای در برابر شعله‌اند. هر
بار که می‌خواهند پرواز کنند، آتش اژدها آنان را در بر می‌گیرد.

۳. «خواب اژدها در بستر پروانه»: استعاره‌ای زنده

این عنوان، تصویریست از تضاد:

اژدها-نماد سلطه و خشونت-آرام گرفته، اما بر بستری از لطافت و رنج
خوابیده است: پروانه‌ها.

این خواب، خواب بی‌خطر نیست. حتی غلتیدن اژدها در خواب، کافیست
تا هستی یک ملت فروپاشد؛

تصمیمی سیاسی، تحریمی اقتصادی، مداخله‌ای نظامی-و پروانه دیگر
بالی ندارد.

"خواب اژدها"، نمادیست از بی‌اعتنایی و ثباتِ ظاهری قدرت‌ها؛

و "بستر پروانه"، یادآور آسیب‌پذیری انسان‌هاییست که هستی‌شان زیر
تن سیاست‌های جهانی فراموش شده است.

فصل دوم

افسانه‌ی اژدها و پروانه

قدرت نرم، استعمار نوین، و امپریالیسم اقتصادی

۱. نگاه نمادین به تاریخ استعمار

روزی روزگاری، در پهنه‌ی جهان، پروانه‌هایی رنگین‌بال در باغ‌های گرمسیری می‌رقصیدند. بال‌هایشان، چون فرهنگ، آیین، زبان و خاکشان، زیبا و بی‌دفاع بود. اما در دوردست، اژدهایی بیدار شد: گرسنه، نیرومند و بی‌رحم.

اژدها از فراز کوه‌های یخ‌زده‌ی شمالی فرود آمد—در دهانش آتش، در چنگالش سیاست، و در قلبش سود.

تاریخ استعمار، در زبان قدرت، قصه‌ی اژدهایی‌ست که خود را «متمدن» خواند، و پروانه‌ها را «وحشی».

اما در پس این واژگان پرزرق‌وبرق، تنها یک واقعیت نهفته بود: غارت. از قرن پانزدهم تا بیستم، جهان شاهد هجوم استعمارگران از اروپا، سپس آمریکا و آسیا، به سرزمین‌هایی بود که ثروت داشتند، اما ابزار دفاع نه. آفریقا، آسیا، آمریکای لاتین و اقیانوسیه، شکارگاه‌هایی شدند برای اژدهایانی که با پرچم «مذهب»، «تمدن»، «علم» یا «دموکراسی» فرود می‌آمدند، اما با دندان و چنگال، نفت، طلا، عاج، ادویه، کارگر و خاک می‌بردند.

پروانه‌ها—ملت‌هایی با تمدن‌های کهن اما سلاح‌های ضعیف—با چشمانی حیرت‌زده دیدند که چگونه:

کتاب‌هایشان سوزانده می‌شود،

زبان‌هایشان تحقیر می‌گردد،

و سرزمینشان بر روی نقشه‌های تازه، با رنگ‌هایی بیگانه، تقسیم می‌شود



مثال‌ها:

هند، سرزمین شعر و دانش، به کارخانه‌ی پنبه‌دوزی بریتانیا بدل شد. کنگو، جایی‌که شاهانش با عزت می‌زیستند، به مزرعه‌ی مرگ کودکان برای پادشاه بلژیکی بدل شد که هرگز پا به آن نگذاشت. آمریکای لاتین، با میراث مایا و آزتک، زیر شمشیر و صلیب فروپاشید، و به حاشیه‌ی بی‌صدا بدل شد.

استعمار، یک حادثه‌ی تاریخی نبود؛ کابوسی بود که قرن‌ها ادامه یافت. پروانه‌ها زنده ماندند، اما زخمی، هراسان، و گاه بی‌بالی برای پرواز.

۲. اژدهایان مدرن: چهره‌های نو، نفس‌های کهنه
امروز اژدها دیگر با شمشیر نمی‌آید؛ لب‌خند به لب دارد، قرارداد در دست، و سخن از «توسعه پایدار» و «کمک بشردوستانه»

او آمده تا سرمایه‌گذاری کند، امنیت بیاورد، مدرسه بسازد—اما پشت این نقاب، همان دهان گرسنه و چنگال قدیمی پنهان است. بازیگران اصلی این نمایش:

ایالات متحده آمریکا، چین، روسیه، اتحادیه اروپا، و نهادهایی چون ناتو، بانک جهانی، صندوق بین‌المللی پول،
به همراه شرکت‌های چندملیتی چون آگزون، شل، بایر، مایکروسافت، و دیگر غول‌ها.

اهداف‌شان چیست؟

۱. دسترسی به منابع ارزان (نفت، لیتیوم، آب، زمین)

۲. کنترل بازار مصرف کالاهای صنعتی‌شان

۳. تثبیت سلطه‌ی سیاسی و فرهنگی در مناطق ژئوپلیتیک حساس

۴. کنترل گذرگاه‌های استراتژیک (آبراه‌ها، کیبل‌های اینترنتی، خطوط انرژی)

در این ساختار، هر کشوری که «مقاومت» اگر کشوری نشان دهد، یا



قربانی کودتا باشد گرفتار تحریم، یا به میدان جنگ نیابتی بدل می‌گردد. آن‌ها خود تروریست می‌سازند، سپس به نام پاکسازی، خاک کشور را با بمب شخم می‌زنند؛ سپس با قرارداد بازسازی، زمین را می‌خرند و آینده را گرو می‌گیرند.

۳. پروانه‌های زخمی: بار جنگ، فقر، و فراموشی پروانه‌ها، همان کشورهای کوچک یا اقلیت‌های بی‌قدرتی‌اند که: در نبرد قدرت‌های جهانی، همیشه میدان‌اند، نه بازیکن؛ ثروت دارند، اما مالکیت نه؛ تاریخ دارند، اما رسانه ندارند؛ و امید دارند، اما افق نه.

در مناطق حساس جهان، این پروانه‌ها همیشه زیر آتش‌اند: یا در حال سوختن، یا در حال پناه‌بردن به خاک دیگر. نمونه‌ها:

یمن: تکه‌تکه شده میان بازی عربستان، امارات، آمریکا، ایران، و بی‌ثباتی مزمن

افغانستان: قربانی جنگ سرد، جنگ با ترور، و جنگ بی‌پایان؛ از امپراتوری‌ها تا پهلپادها

سومالی و سودان: غرق در جنگ داخلی، فساد، و نگاه‌های بی‌تفاوت جهانی

لبنان، فلسطین، لیبی: هر بار بحران، هر بار «میانجی»، هر بار بی‌نتیجه

۴. فلسطین: پروانه‌ای که قرن‌ها در شعله مانده و هنوز می‌سوزد از بیش از هفتاد سال پیش، فلسطین نماد زخمی‌ست که هرگز التیام نیافت. پروانه‌ای‌ست که بال‌هایش را در آتش اشغال، آوارگی و تبعیض سوزاندند- و هنوز، در حلقه‌ی محاصره، مقاومت می‌کند.

در غزه، فقر، سوءتغذیه، بحران دارو و آب، بیکاری و تخریب زیرساخت‌ها،



همان اندازه کشنده‌اند که بمب‌های فوسفری.

در روزهایی که مردم نان و سرپناه ندارند، کمک‌های غذاییِ کشورها پشت مرزها می‌ماند، و در همان لحظه، موشک‌ها و بمب‌های دقیق، خانه‌ها را در چند ثانیه به گورهای بی‌نشان بدل می‌کنند.

مردم، پیش از آنکه زنده بمانند، درون ویرانه‌ها دفن می‌شوند—بی‌نام، بی‌کفن، بی‌تابلو.

و در پشت این صحنه، قدرت‌های اتمی ایستاده‌اند—با سلاح‌های هزار بار کشنده‌تر از آنچه در جنگ جهانی دوم استفاده شد، اما با قلب‌هایی صد بار خاموش‌تر از وجدان.

در این نظم جهانی، گویا پروانه‌ها فقط برای سوختن به دنیا آمده‌اند.

۵. نظم جهانی یا هرج‌ومرج سازمان‌یافته؟

ما در جهانی به‌ظاهر منظم زندگی می‌کنیم:

سازمان ملل، شورای امنیت، نهادهای بین‌المللی، پیمان‌نامه‌ها و حقوق بشر.

اما این «نظم»، چنان طراحی شده که تنها برای برندگان تاریخ کار کند.

شورای امنیت، با حق وتوی پنج کشور، عدالت را از معنا تهی کرده صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی، با وام‌هایی زنجیردار، اقتصاد کشورها را شکل می‌دهند و سپس آن‌ها را به نام «اصلاح ساختاری» تجزیه می‌کنند.

سازمان‌های حقوق بشر، اغلب با معیارهای دوگانه، سکوت را برای برخی، و خشم را برای برخی دیگر انتخاب می‌کنند

این نظم، بیش از آنکه جهانی باشد، محاسبه‌گر است

آنچه ما می‌پنداریم «قانون بین‌الملل»، در واقع سلسله‌ای از ترجیحات ابرقدرت‌هاست، نوشته‌شده به زبان دیپلماسی، اما اجرایی با مشت آهنین.



۶. استعمار نوین: سلطه با لبخند

در عصر حاضر، جنگ دیگر تنها با تانک و توپ نیست. اکنون، اژدها لبخند می‌زند، با زبان «نوآوری»، «برندسازی»، و «امنیت جهانی» سخن می‌گوید، و در حالی که پرچم سازمان ملل در یک دست دارد، با دست دیگر، بذر سلطه‌ی فرهنگی و اقتصادی می‌کارد. قدرت نرم:

از طریق سینما، رسانه، آموزش، برندها، NGO ارزش‌هایی خاص به ملت‌ها القا می‌شود. در این الگو، مردم کشورها، بدون آن‌که بدانند، به سبک زندگی، زبان، رؤیاها و نگرش‌هایی گرایش می‌یابند که از بیرون طراحی شده‌اند. استعمار نوین:

ملت‌ها به ظاهر مستقل‌اند، اما تصمیم‌های اساسی‌شان، از قیمت نان تا جهت‌گیری سیاسی، در جای دیگری گرفته می‌شود. وابستگی به فناوری، غذا، دارو یا منابع مالی، آن‌ها را مطیع نگه می‌دارد. امپریالیسم اقتصادی:

بدون نیاز به اشغال نظامی، تنها با «وام‌دادن»، «سرمایه‌گذاری خارجی» و «تملک شرکت‌ها و زمین‌ها»، اقتصاد کشورهای ضعیف تسخیر می‌شود. تسخیر بدون اشغال، بردگی بدون زنجیر:

این، چهره‌ی قرن بیست و یکم استعمار است.

۷. بیداری پروانه‌ها: ملت‌هایی که برخاستند

اما داستان همیشه به خاکستر ختم نمی‌شود. برخی پروانه‌ها، با بال‌های زخمی، هنوز هم پرواز می‌کنند- یا دست‌کم، به پرواز فکر می‌کنند. چند جلوه از بیداری:

در آمریکای لاتین، موج جدیدی از دولت‌های مردمی در بولیوی، کلمبیا و شیلی، کوشیده‌اند تا منابع خود را بازپس بگیرند و تاریخ را بازنویسی



کنند.

در آفریقا، کشورهایی چون بورکینافاسو و مالی، از پیمان‌های استعماری فرانسه فاصله گرفته و به دنبال استقلال واقعی‌اند، حتی اگر تاوان بدهند. در آسیا، نسل جوان در ایران، افغانستان، هند و جنوب شرق آسیا، با سلاح آگاهی و رسانه، در حال شکل دادن به گفتمانی تازه‌اند—اگرچه زیر فشار، سانسور و تهدید.

در فلسطین، یمن، میانمار، و کشمیر، اگرچه صدای گلوله‌ها بلندتر از کلمات است، اما نسل‌هایی پرورش یافته‌اند که دیگر نمی‌خواهند فقط قربانی باشند.

بیداری پروانه‌ها، شاید آرام و بی‌صدا باشد، اما همان چیزی‌ست که از آن می‌ترسد.

اتحادیه اروپا

ابزارها:

بازار واحد اقتصادی، سیاست توسعه، قدرت دیپلماتیک، نفوذ فرهنگی، قراردادهای تجاری، کمک‌های توسعه‌ای مشروط

اهداف:

تأمین منابع خام برای صنایع اروپا، مدیریت مهاجرت، گسترش بازار مصرفی برای کالاها، حفظ نفوذ در مستعمرات سابق

نمونه:

در مستعمرات پیشین فرانسه و بلژیک در آفریقا، هنوز هم زبان رسمی، نظام آموزشی و حتی ساختارهای اداری وابسته به پاریس و بروکسل باقی مانده‌اند. قراردادهای تجاری همچنان به سود شرکت‌های اروپایی‌ست و کشورهای آفریقایی، تنها تأمین‌کننده‌ی کاکائو، طلا، الماس و نیروی کار ارزان تلقی می‌شوند.

در مواردی چون مهاجرت از شمال آفریقا یا بحران‌های انسانی در ساحل



صحرا، اتحادیه اروپا ترجیح می‌دهد با کمک مالی به دولت‌های اقتدارگرا، جریان مهاجران را کنترل کند، نه اینکه ریشه‌های بحران را درمان کند.

۵. نهادهای فراملی و چهره‌های پنهان قدرت در جهان ازدهایان مدرن، دیگر لزوماً یک پرچم یا یک رئیس‌جمهور عامل سلطه نیست. گاهی، سلطه از پشت درهای بسته‌ی نهادهایی جهانی مدیریت می‌شود.

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی با اعطای وام مشروط، دولت‌ها را وادار به خصوصی‌سازی خدمات عمومی، کاهش یارانه‌ها، و اجرای سیاست‌های نئولیبرال می‌کنند. نتیجه؟ فقر، بیکاری، وابستگی بیشتر. کشورها برای بازپرداخت بدهی‌ها، منابع طبیعی‌شان را به حراج می‌گذارند.

سازمان تجارت جهانی (WTO) قوانین تجارت را به نفع کشورهای ثروتمند تنظیم می‌کند، در حالی که از کشورهای فقیر انتظار دارد بازارهای خود را بدون حمایت داخلی، به روی محصولات ارزان خارجی بگشایند.

شرکت‌های چندملیتی از کوکاکولا تا شل، از فیس‌بوک تا علی‌بابا، این شرکت‌ها با درآمدهایی بیشتر از تولید ناخالص ملی بسیاری از کشورها، قدرت واقعی پشت پرده‌اند.

بدون اینکه مسئولیت اخلاقی یا قانونی داشته باشند، در سراسر جهان منابع را مصرف می‌کنند، فرهنگ مصرف را ترویج می‌دهند، و با لابی‌گری سیاست‌های جهانی را شکل می‌دهند.

این ساختارها، همان ازدهایی هستند که بی‌صدا نفس می‌کشند، اما هر دم‌شان، سرنوشت کشوری را دگرگون می‌سازد.

جمع‌بندی بخش: چهره‌های مدرن استعمار



امروز، استعمار نه از راه توپخانه، که از راه پول، قرارداد، و تصویر می‌آید. اژدهاهای نوین با لبخند وارد می‌شوند و با لبخند هم ویران می‌کنند. نظام جهانی امروز، اگرچه صورت انسانی دارد، اما در ساختار، ادامه‌ی همان نظم استعماری قرون گذشته است - تنها با زبانی پیچیده‌تر، ابزارهایی نرم‌تر، و کنترل‌هایی هوشمندانه‌تر. سودان - ملت تقسیم‌شده

پس از سال‌ها جنگ داخلی و خشونت‌های قومی، سودان در سال ۲۰۱۱ به دو کشور مستقل تقسیم شد: سودان و سودان جنوبی. اما این تقسیم، نه تنها صلح نیاورد، بلکه بحران‌های جدیدی ساخت: رقابت بر سر منابع نفت، اختلافات مرزی، جنگ‌های قبیله‌ای و فشارهای اقتصادی.

در سایه‌ی این بحران‌ها، قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای و جهانی با حمایت از گروه‌های مختلف، وضعیت را پیچیده‌تر کرده‌اند. مردم عادی، همچنان قربانی منازعاتی‌اند که سود چندانی برای آن‌ها ندارد. فلسطین - پروانه‌ای که قرن‌ها در شعله مانده و هنوز می‌سوزد فلسطین، سرزمینی که برای ده‌ها سال در شعله‌های اشغال، تبعیض و جنگ سوخته است.

محاصره غزه، تبعیض نژادی، آواره‌گی میلیون‌ها نفر، نابودی زیرساخت‌ها و قطع کمک‌های انسانی، نمونه‌ای از رنج‌های بی‌پایان این پروانه‌ی زخمی است.

در حالی که قدرت‌های بزرگ جهانی با بهانه‌های مختلف، مانع رسیدن کمک‌ها به مردم می‌شوند، این مردم هنوز به پرواز دوباره امید دارند. نتیجه‌گیری فصل:

پروانه‌ها، اگرچه کوچک و شکننده‌اند، اما زخم‌هایشان عمق تاریخ و بی‌عدالتی را نشان می‌دهد.



آن‌ها در میانه‌ی شعله‌ها ایستاده‌اند، زخمی اما تسلیم‌ناپذیر. تاریخ جهان، جز با درک درد این پروانه‌ها و شناخت بازیگران اژدهاها، هرگز به عدالت و آرامش نخواهد رسید

۲. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی

این نهادها با شعار «توسعه» وارد کشورها می‌شوند، اما در عمل سیاست‌های تعدیل ساختاری را تحمیل می‌کنند؛ خصوصی‌سازی، کاهش بودجه‌های اجتماعی و افزایش بدهی‌ها.

این سیاست‌ها موجب وابستگی بیشتر کشورها به قدرت‌های بزرگ و کاهش استقلال اقتصادی آن‌ها می‌شود.

کشورهایی که این وام‌ها را دریافت می‌کنند، گاه ناچار به واگذاری بخش‌هایی از منابع طبیعی یا صنایع استراتژیک خود می‌شوند.

۳. سازمان تجارت جهانی (WTO)

قوانینی که این سازمان وضع می‌کند، عمدتاً به نفع شرکت‌های چندملیتی بزرگ و کشورهای صنعتی است.

کشورهای کوچک و در حال توسعه، در این رقابت جهانی، معمولاً آسیب‌پذیر و محروم از فرصت‌های برابر باقی می‌مانند.

۴. ناتو

ائتلاف نظامی تحت رهبری آمریکا که به عنوان حافظ منافع غرب عمل می‌کند.

ناتو نه تنها موجب تثبیت سلطه نظامی و ژئوپلیتیک آمریکا می‌شود، بلکه در مناطق مختلف جهان با مداخلات نظامی، بحران‌ها و ناآرامی‌ها را تشدید کرده است.

آمار قابل تأمل:

بیش از ۸۵٪ قربانیان جنگ‌های دهه‌های اخیر در کشورهای جهان سوم بوده‌اند (UNHCR, ۲۰۲۳).



طبق گزارش بانک جهانی، ۶۰٪ فقیرترین کشورهای جهان درگیر یا در معرض جنگ و بی‌ثباتی‌اند.

بیش از ۱۰۰ میلیون نفر در سال ۲۰۲۴ به دلیل جنگ، خشونت یا بحران‌های اقلیمی آواره شده‌اند.

نقل‌قولی برای تأمل:

«جنگ‌ها در سرزمین ما پایان نمی‌یابند، چون ما تصمیم‌گیر نیستیم؛ ما فقط کشته می‌شویم»

— نوال السعداوی، نویسنده و پزشک مصری
تحلیل نهایی:

پروانه‌های امروز، ملت‌هایی‌اند که در دامنه‌ی اژدهاها زیسته‌اند. آن‌ها آغازگر هیچ جنگی نبوده‌اند، اما آتش تمام جنگ‌ها به خرمن‌شان افتاده است.

مردمان‌شان آواره، زیرساخت‌هایشان ویران، اقتصادشان وابسته و سیاست‌شان دست‌نشانده است.

زخم این ملت‌ها تنها فقر و جنگ نیست؛ انکار حق تعیین سرنوشت و بی‌صدایی در رسانه‌های جهانی است

آن‌ها نه فقط با سلاح که با روایت نیز قربانی شده‌اند: یا تروریست خوانده شده‌اند، یا درمانده، یا فراموش‌شده.

اما در میان این خاکستر، بذرهایی از آگاهی جوانه زده است؛ مردمانی که زخمی‌اند اما هنوز زنده‌اند، هنوز می‌پرسند، هنوز می‌نویسند. ولی در عمل، شورای امنیت ملل نا متحد بیشتر به ابزاری برای سیاست‌بازی تبدیل شده تا اراده‌ای برای عدالت

صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - بدهکارسازی سیستماتیک ۲
با ارائه وام‌های مشروط، کشورها را وادار به خصوصی‌سازی، حذف یارانه‌ها، و کاهش خدمات عمومی می‌کنند



نتیجه: تشدید فقر، افزایش نابرابری، نارضایتی اجتماعی
نمونه: آرژانتین، سریلانکا، موزامبیک؛ همه قربانی نسخه‌های اقتصادی
یکسان، بدون در نظر گرفتن بافت اجتماعی‌شان.

ناتو - ابزاری نظامی در خدمت سیاست یک‌جانبه
سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو)، که رسماً خود را یک «ائتلاف
دفاعی» معرفی می‌کند، در دهه‌های اخیر بارها نقشی فراتر از دفاع
جمعی ایفا کرده و در چندین مورد به عنوان نیرویی مداخله‌گر و تهاجمی
وارد عمل شده است. عملیات نظامی در یوگسلاوی (۱۹۹۹)، اشغال
افغانستان (۲۰۰۱) و حمله به لیبی (۲۰۱۱) از بارزترین نمونه‌هایی هستند
که نشان می‌دهند ناتو نه تنها از چارچوب مأموریت دفاعی خود عدول
کرده، بلکه به ابزاری برای پیشبرد منافع ژئوپولیتیک خاص، عمدتاً منطبق
با سیاست‌های ایالات متحده، تبدیل شده است.

اگرچه ساختار تصمیم‌گیری در ناتو به‌طور رسمی بر مبنای اجماع کشورهای
عضو بنا شده، واقعیت این است که ایالات متحده و حلقه‌ای از متحدان
نزدیکش - از جمله بریتانیا، فرانسه و آلمان - نقش مسلطی در تعیین
مسیرهای راهبردی این سازمان ایفا می‌کنند. کشورهای کوچک‌تر عضو،
اغلب یا به تبع فشارهای سیاسی و اقتصادی، یا به دلیل وابستگی‌های
امنیتی، چاره‌ای جز تبعیت از تصمیمات قدرت‌های بزرگ ندارند.

از این منظر، ناتو را می‌توان نه به عنوان ائتلافی دفاعی با تعهدات متقابل
برابر، بلکه به عنوان ابزاری نظامی برای تحکیم نظم جهانی یک‌قطبی مورد
نظر غرب، و به‌ویژه واشنگتن، قلمداد کرد. حضور نظامی ناتو در مناطق
خارج از حوزه جغرافیایی تعریف‌شده‌اش (منطقه آتلانتیک شمالی) گویای
این واقعیت است که نقش آن بیش از آن‌که به دفاع از اعضا محدود
شود، بر مهندسی امنیت بین‌المللی مطابق با منافع خاص استوار است.

سازمان تجارت جهانی - «آزادی» برای قدرتمندان



سازمان تجارت جهانی (WTO)

در ظاهر خود را مدافع «تجارت آزاد» معرفی می‌کند، اما در عمل، قواعد و مکانیزم‌های آن عمدتاً به سود شرکت‌های بزرگ غربی و اقتصادهای صنعتی طراحی شده‌اند. به‌جای ایجاد بستر برابر برای رقابت منصفانه، این ساختار اغلب فشارهای مضاعفی بر کشورهای درحال توسعه وارد می‌کند و آن‌ها را از اعمال سیاست‌های حمایتی برای صنایع داخلی‌شان باز می‌دارد.

کشوری که بخواهد تعرفه‌های گمرکی وضع کند، یارانه به تولیدکنندگان خود بدهد، یا صادرات مواد خام را محدود کند، با خطر شکایت در بین خودشان WTO

و تحریم‌های تجاری مواجه می‌شود—حتی اگر این سیاست‌ها برای رشد پایدار و رهایی از وابستگی ضروری باشند. آمارهایی که فریاد می‌زنند

از سال ۱۹۴۵ تاکنون، بیش از ۲۵۰

قطعه‌نامه مهم شورای امنیت سازمان ملل توسط یکی از اعضای دائم (عمدتاً آمریکا، روسیه یا چین) وتو شده‌اند. این وتوها اغلب مانع از رسیدگی مؤثر به بحران‌ها، جنگ‌ها، یا نقض حقوق بشر شده‌اند. بیش از ۵۰

کشور جهان در «تله‌ی بدهی» صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی گرفتارند؛ کشورهایی که نیمی از بودجه سالانه‌شان صرف بازپرداخت وام‌ها، نه سرمایه‌گذاری در آموزش، سلامت یا زیرساخت می‌شود بنا به گزارش سازمان Global Justice Now، درآمد یک شرکت بزرگ دارویی

غربی در سال ۲۰۲۲ از بودجه سالانه‌ی مجموع ۴۰ کشور آفریقایی بیشتر بود نمایشی آشکار از نابرابری اقتصادی در پوشش بازار آزاد.



نقل قولی برای تأمل

«نظم جهانی؟ نه، ما تنها با یک نوع بی‌نظمی مواجه‌ایم که با ظرافتی خاص، سازماندهی شده تا عدالت را فقط برای برخی قابل اجرا کند»
- آرونداتی روی، نویسنده و فعال هندی

تحلیل نهایی

نظم جهانی امروز، بیش از آن که «نظم» باشد، شبکه‌ای درهم‌تنیده از منافع متقابل، قراردادهای پنهان و نهادهایی است که عدالت را به تأخیر می‌اندازند یا به کلی انکار می‌کنند. در این ساختار، صدای ملت‌های کوچک در غوغای دیپلماسی و بازی‌های ژئوپولیتیک گم می‌شود. عدالت، تنها آن‌جایی اجرا می‌شود که سودی برای قدرت‌مندان دارد؛ و صلح، معنایی جز سکوت بر ظلم پیدا نمی‌کند

«توسعه» نیز دیگر به معنای رشد مستقل و متکی به خود نیست؛ بلکه در عمل، به «وابستگی مستمر» به وام‌ها، کالاهای وارداتی، فناوری انحصاری، و استانداردهایی بدل شده است که نه با شرایط بومی سازگارند، و نه پاسدار هویت و کرامت ملت‌ها.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که لباس نظم بر تن دارد، اما در عمق آن، بی‌نظمی ساختارمند، نابرابری نهادینه‌شده و استعمار مدرن موج می‌زند.
فصل ۶: قدرت نرم، استعمار نوین، و امپریالیسم اقتصادی

روایت نمادین:

روزی پادشاهی بود که هیچ سپاه و شمشیری نداشت، اما مردمان سرزمین‌های دور و نزدیک، بی‌هیچ مقاومتی از او اطاعت می‌کردند. او نه با زور، که با شعر، نمایش، لباس، تصویر، و خوراک، در دل‌ها نفوذ می‌کرد.

مردم، بی‌آن‌که بفهمند، آرام‌آرام زبان مادری را فراموش کردند، لباس اجدادی را کنار گذاشتند، به نام دیگری سوگند خوردند، و به ارزش‌هایی



افتخار کردند که هرگز از آن خودشان نبود.
پادشاه، هرگز فریاد نکشید.

چرا که می‌دانست:

نرم‌ترین قدرت، عمیق‌ترین سلطه است.

نمونه‌ی اول: هالیوود و بازنویسی جهان

صنعت سینمای آمریکا، تنها ابزار سرگرمی نیست؛ بلکه ماشین عظیم بازتولید معنا است. هالیوود با روایات جذاب، قهرمان‌سازی‌های یک‌سویه، و نمایش‌های حساب‌شده، نه تنها ذهن مخاطب جهانی را تسخیر می‌کند، بلکه تاریخ را نیز بازنویسی می‌نماید.

در این روایت‌ها، ارتش آمریکا منجی است،

خاورمیانه و آفریقا صحنه‌ی هرج و مرج، و تمدن غرب، غایت پیشرفت بشری این فرایند، بخشی از آن «قدرت نرم» است که ذهن‌ها را فتح می‌کند، پیش از آن‌که سرزمینی تسخیر شود.

آمریکا از طریق سینما، خود را منجی جهان و دیگر ملت‌ها را یا وحشی یا قربانی نمایش می‌دهد

تصویرسازی از خاورمیانه، آفریقا، یا آمریکای لاتین، عمدتاً کلیشه‌ای، تحقیرآمیز یا ترحم‌برانگیز است

ذهن جوانان سراسر دنیا، اغلب با قهرمانان آمریکایی شکل می‌گیرد، نه اسطوره‌های خودی

قدرت نرم، استعمار نوین، و امپریالیسم اقتصادی

۲. دانشگاه‌ها و «کمک‌های توسعه‌ای» - تربیت نخبگان وابسته

یکی از روش‌های پنهان اما مؤثر برای مهندسی فرهنگی، اعطای بورسیه‌های تحصیلی از سوی دانشگاه‌های غربی به نخبگان کشورهای در حال توسعه است. این نخبگان، در ظاهر با هدف «ظرفیت‌سازی انسانی» به مراکز علمی جهان غرب دعوت می‌شوند، اما در عمل، در معرض یک



فرایند جذب فرهنگی قرار می‌گیرند.

در دانشگاه‌هایی که معیارهای موفقیت بر اساس مدل‌های لیبرالیستی، فردگرایانه و سودمحور تعریف می‌شوند، نخبگان جنوب، اغلب پس از بازگشت به وطن، دیدگاه‌های بومی، ارزش‌های سنتی، و راه‌حل‌های مستقل را کنار می‌گذارند. آنان ناخواسته به کارگزاران نظم سرمایه‌داری جهانی بدل می‌شوند-مشاوران بانک جهانی، مدیران شرکت‌های چندملیتی، یا طراحان اصلاحات ساختاری.

۳. وام، سرمایه‌گذاری، و تله‌ی وابستگی

وام‌های خارجی، به ظاهر با هدف توسعه اعطا می‌شوند، اما بندهای پنهانشان کشورها را وادار به اجرای نسخه‌هایی از پیش‌نوشته‌شده می‌کنند: حذف یارانه‌ها، آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی منابع طبیعی، و باز کردن دروازه‌ها به روی سرمایه‌های خارجی.

این نسخه‌ها، اغلب منجر به تضعیف تولید داخلی، فروش دارایی‌های ملی، و افزایش نابرابری می‌شوند. نمونه‌های روشن آن را می‌توان در تجربه‌ی سریلانکا و زامبیا دید؛ کشورهایی که زیر بار بدهی، بخشی از حاکمیت اقتصادی خود را از دست داده‌اند و تصمیم‌گیری‌های کلان مالی‌شان عملاً به سازمان‌های بین‌المللی واگذار شده است.

۴. شرکت‌های چندملیتی - امپراتوری‌های بدون پرچم

شرکت‌هایی مانند Coca-Cola، Nestlè، Apple، Google، ExxonMobil و ده‌ها برند دیگر، امروز قدرتی فراتر از بسیاری از دولت‌ها دارند. این شرکت‌ها با تلفیق فناوری، تبلیغات، و قدرت برند، نه تنها الگوهای مصرف و سبک زندگی، بلکه حتی هویت فرهنگی ملت‌ها را شکل می‌دهند.

آن‌ها با تکرار پیام‌هایی یکنواخت، از لباس و تغذیه گرفته تا ارزش‌های خانوادگی و زیبایی‌شناسی، جهان را به سوی یکدستی فرهنگی سوق می‌دهند؛ فرهنگی که اغلب با ریشه‌های بومی، آیین‌ها، زبان‌ها و



حافظه‌ی تاریخی ملت‌ها بیگانه است.

آمارهایی گویا:

۸۰٪ محتوای رسانه‌ای جهان توسط شرکت‌های آمریکایی و اروپایی تولید یا کنترل می‌شود.

۹۸٪ از زبان‌های مورد استفاده در اینترنت به کمتر از ۱۰ زبان غالب جهانی تعلق دارد؛

در حالی که صدها زبان بومی در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته‌اند
نقل‌قولی برای تأمل:

«ما را نه با شمشیر، که با تصویر تسخیر کردند. تلویزیون، معلم استعمار نوین است

نغوی و تیونگو، نویسنده و منتقد کنیایی

تحلیل نهایی

استعمار نوین، دیگر چهره‌ای خشن و مستقیم ندارد. امروز استعمار، با لباس‌های مدرن، لبخندهای دیپلماتیک، و شعارهای فریبنده وارد می‌شود. ملت‌ها، در ظاهر مستقل‌اند؛ اما از فرم لباس تا ساختار درسی، از نسخه‌ی دکتر تا نحوه‌ی آذان‌گویی، همه‌چیز از جایی دیگر وارد می‌شود. در کشور ما افغانستان، نسخه‌ی پزشکی با خط انگلیسی نوشته می‌شود، آگهی نماز با خط عربی چاپ می‌شود، و سایر امور فرهنگی، اقتصادی و حتی مذهبی، در پوشش مدرنیته، از بیرون دیکته می‌شوند.

وقتی قدرت نرم با سازوکار سرمایه‌داری جهانی درهم‌تنیده می‌شود، نظمی که خون ملت‌های جنوب را می‌مکد، تا رفاه شمال را حفظ کند.

نتیجه چیزی نیست جز امپریالیسم اقتصادی

در این میان، قربانیان خاموش، همان پروانه‌هایی‌اند که در خواب اژدهای قدرت له می‌شوند.

ایستادن در برابر این سلطه، تنها با ارتش ممکن نیست؛ بلکه نیازمند



بیداری فرهنگی، خودآگاهی تاریخی، و بازیابی اعتماد به نفس تمدنی است. قدرت نرم، استعمار نوین، و امپریالیسم اقتصادی

۲. دانشگاه‌ها و «کمک‌های توسعه‌ای» - تربیت نخبگان وابسته

یکی از روش‌های پنهان اما مؤثر برای مهندسی فرهنگی، اعطای بورسیه‌های تحصیلی از سوی دانشگاه‌های غربی به نخبگان کشورهای در حال توسعه است. این نخبگان، در ظاهر با هدف «ظرفیت‌سازی انسانی» به مراکز علمی جهان غرب دعوت می‌شوند، اما در عمل، در معرض یک فرایند جذب فرهنگی قرار می‌گیرند.

در دانشگاه‌هایی که معیارهای موفقیت بر اساس مدل‌های لیبرالیستی، فردگرایانه و سودمحور تعریف می‌شوند، نخبگان جنوب، اغلب پس از بازگشت به وطن، دیدگاه‌های بومی، ارزش‌های سنتی، و راه‌حل‌های مستقل را کنار می‌گذارند. آنان ناخواسته به کارگزاران نظم سرمایه‌داری جهانی بدل می‌شوند - مشاوران بانک جهانی، مدیران شرکت‌های چندملیتی، یا طراحان اصلاحات ساختاری.

۳. وام، سرمایه‌گذاری، و تله‌ی وابستگی

وام‌های خارجی، به ظاهر با هدف توسعه اعطا می‌شوند، اما بندهای پنهانشان کشورها را وادار به اجرای نسخه‌هایی از پیش‌نوشته‌شده می‌کنند: حذف یارانه‌ها، آزادسازی بازار، خصوصی‌سازی منابع طبیعی، و باز کردن دروازه‌ها به روی سرمایه‌های خارجی.

این نسخه‌ها، اغلب منجر به تضعیف تولید داخلی، فروش دارایی‌های ملی، و افزایش نابرابری می‌شوند. نمونه‌های روشن آن را می‌توان در تجربه‌ی سریلانکا و زامبیا دید؛ کشورهایی که زیر بار بدهی، بخشی از حاکمیت اقتصادی خود را از دست داده‌اند و تصمیم‌گیری‌های کلان مالی‌شان عملاً به سازمان‌های بین‌المللی واگذار شده است.

۴. شرکت‌های چندملیتی - امپراتوری‌های بدون پرچم



شرکت‌هایی مانند Coca-Cola، Nestl ، Apple، Google، ExxonMobil و ده‌ها برند دیگر، امروز قدرتی فراتر از بسیاری از دولت‌ها دارند. این شرکت‌ها با تلفیق فناوری، تبلیغات، و قدرت برند، نه تنها الگوهای مصرف و سبک زندگی، بلکه حتی هویت فرهنگی ملت‌ها را شکل می‌دهند. آن‌ها با تکرار پیام‌هایی یکنواخت، از لباس و تغذیه گرفته تا ارزش‌های خانوادگی و زیبایی‌شناسی، جهان را به سوی یکدستی فرهنگی سوق می‌دهند؛ فرهنگی که اغلب با ریشه‌های بومی، آیین‌ها، زبان‌ها و حافظه‌ی تاریخی ملت‌ها بیگانه است. آمارهایی گویا:

طبق گزارش UNCTAD (۲۰۲۳)، بیش از ۶۰٪ از کل تجارت جهانی در اختیار کمتر از ۵۰۰ شرکت چندملیتی قرار دارد. ۸۰٪ محتوای رسانه‌ای جهان توسط شرکت‌های آمریکایی و اروپایی تولید یا کنترل می‌شود.

۹۸٪ از زبان‌های مورد استفاده در اینترنت به کمتر از ۱۰ زبان غالب جهانی تعلق دارد؛ در حالی‌که صدها زبان بومی در آستانه‌ی نابودی قرار گرفته‌اند. نقل‌قولی برای تأمل:

«ما را نه با شمشیر، که با تصویر تسخیر کردند. تلویزیون، معلم استعمار نوین است.»

نغوسی واتیونگو، نویسنده و منتقد کنیایی

تحلیل نهایی

استعمار نوین، دیگر چهره‌ای خشن و مستقیم ندارد. امروز استعمار، با لباس‌های مدرن، لبخندهای دیپلماتیک، و شعارهای فریبنده وارد می‌شود. ملت‌ها، در ظاهر مستقل‌اند؛ اما از فرم لباس تا ساختار درسی، از نسخه‌ی دکتر تا نحوه‌ی آذان‌گویی، همه‌چیز از جایی دیگر وارد می‌شود.



در کشور ما افغانستان، نسخه‌ی پزشکی با خط انگلیسی نوشته می‌شود، آگهی نماز با خط عربی چاپ می‌شود، و سایر امور فرهنگی، اقتصادی و حتی مذهبی، در پوشش مدرنیته، از بیرون دیکته می‌شوند. وقتی قدرت نرم با سازوکار سرمایه‌داری جهانی درهم‌تنیده می‌شود، نتیجه چیزی نیست جز امپریالیسم اقتصادی: نظمی که خون ملت‌های جنوب را می‌مکد، تا رفاه شمال را حفظ کند.

در این میان، قربانیان خاموش، همان پروانه‌هایی‌اند که در خواب اژدهای قدرت له می‌شوند.

ایستادن در برابر این سلطه، تنها با ارتش ممکن نیست؛ بلکه نیازمند بیداری فرهنگی، خودآگاهی تاریخی، و بازیابی اعتماد به نفس تمدنی‌ست. قدرت نرم، استعمار نوین، و امپریالیسم اقتصادی

۲. دانشگاه‌ها و «کمک‌های توسعه‌ای» - تربیت نخبگان وابسته

یکی از روش‌های پنهان اما مؤثر برای مهندسی فرهنگی، اعطای بورسیه‌های تحصیلی از سوی دانشگاه‌های غربی به نخبگان کشورهای در حال توسعه است. این نخبگان، در ظاهر با هدف «ظرفیت‌سازی انسانی» به مراکز علمی جهان غرب دعوت می‌شوند، اما در عمل، در معرض یک فرایند جذب فرهنگی قرار می‌گیرند.

در دانشگاه‌هایی که معیارهای موفقیت بر اساس مدل‌های لیبرالیستی، فردگرایانه و سودمحور تعریف می‌شوند، نخبگان جنوب، اغلب پس از بازگشت به وطن، دیدگاه‌های بومی، ارزش‌های سنتی، و راه‌حل‌های مستقل را کنار می‌گذارند. آنان ناخواسته به کارگزاران نظم سرمایه‌داری جهانی بدل می‌شوند-مشاوران بانک جهانی، مدیران شرکت‌های چندملیتی، یا طراحان اصلاحات ساختاری.

از کابل تا کازابلانکا: یکسان‌سازی رویاها
در کابل، الجزیره، کراچی یا قاهره، رویاهای نوجوانان یکی شده‌اند: داشتن

آیفون، مهاجرت به اروپا، خواندن آهنگ‌های غربی، و زندگی بر اساس سریال‌هایی که حتی فرهنگ بومی‌شان را به طنز می‌کشند. مردم به جای پرداختن به ادبیات خود، تاریخ خود، یا قهرمانان فراموش‌شده‌شان، دل‌مشغول قهرمانانی می‌شوند که در هالیوود ساخته شده‌اند. رسانه، کارش را خوب بلد است:

ابتدا قهرمانت را از تو می‌گیرد،

سپس دشمنیات را،

و در نهایت، هویتت را.

استعمار نرم در پوشش آزادی بیان

رسانه‌های غربی، خود را حامی آزادی بیان می‌دانند؛ اما این آزادی، معمولاً تا جایی ادامه دارد که منافع نظام سرمایه‌داری خدشه‌دار نشود. روایت فلسطین، جنگ یمن، کودتاها در آمریکای لاتین، و صدای ملت‌هایی که در برابر سلطه ایستاده‌اند، اغلب سانسور، وارونه‌نمایی، یا حاشیه‌نشینی می‌یابد.

رسانه‌ها به سادگی مفاهیمی چون «دموکراسی»، «تروریسم»، یا «حقوق بشر» را مصادره می‌کنند و معنایی مطابق با منافع خود به آن می‌بخشند. تحلیل نهایی:

در عصر تصویر و صدا، میدان جنگ، ذهن‌هاست. سلطه‌ی نوین، با دوربین و سریال، با پست‌های اینستاگرامی و ترندهای توییتری، افکار ملت‌ها را نرم‌نرمک تصرف می‌کند.

ما در جهانی زندگی می‌کنیم که دشمن، دیگر از دروازه‌ی شهر وارد نمی‌شود؛ او مستقیماً درون خانه، و حتی درون ذهن ما جا خوش کرده است.

مقاومت در برابر این نوع استعمار، نیازمند بازگشت به روایت خودی، بازیابی حافظه‌ی جمعی، و تولید رسانه‌ای مستقل است



رسانه‌ای که از مردم سخن بگوید، نه درباره‌شان؛ که روایت را از درون بجوشاند، نه از بیرون بنوشاند.

دین و سلطه‌ی معنوی - ابزار ایمان، ابزار قدرت؟

دین، در تاریخ بشر، همواره نیرویی عظیم و تعیین‌کننده بوده است - از برانگیختن انقلاب‌ها گرفته تا مشروعیت‌بخشی به سلطنت‌ها. این نیروی معنوی، اگر به‌درستی و از درون فهم و تجربه شود، می‌تواند ابزاری برای رهایی و بیداری باشد. اما اگر از بیرون مهندسی گردد، به ابزاری برای تسلیم، سکوت، و انقیاد بدل می‌شود.

دین؛ دو لبه‌ی یک شمشیر

در یک سوی ماجرا، دین می‌تواند به حرکت‌های عدالت‌خواهانه، ضداستعماری، و اخلاق‌محور نیرو بخشد - همچون نقش روحانیت در انقلاب‌های ضد استعماری، یا پیام پیامبران در نقد ظلم فرعون‌ها. اما در سوی دیگر، قدرت‌های جهانی به خوبی آموخته‌اند که چگونه دین را به ابزار مهار بدل کنند: با تولید قرائت‌های سازگار با سلطه، تربیت روحانیان همسو، و ایجاد قطب‌بندی‌های مذهبی ساختگی برای تفرقه‌افکنی.

دین بی‌درد، دین بی‌خطر

در بسیاری از کشورهای جهان سوم، تبلیغ می‌شود که دین یعنی «سکوت در برابر دنیا و پناه بردن به آخرت». ایمان، وقتی از عدالت، شرافت، و مبارزه تهی شود، به خواب‌آوری جمعی بدل می‌گردد. به تعبیر علی شریعتی:

«آنچه امروز به نام دین عرضه می‌شود، بیشتر افیونی است که تو را از قیام باز می‌دارد، نه ایمانی که تو را برپا می‌دارد»

نسخه‌ی غربی برای دین شرقی

نظام سلطه‌ی جهانی، بسیار هوشمندانه، به جای مقابله با دین، آن را مدیریت می‌کند. از یک‌سو، گروه‌هایی را پرورش می‌دهد که با



افراط‌گرایی، چهره‌ی دین را مخدوش می‌سازند (نمونه‌ی داعش و القاعده)، و از سوی دیگر، قرائت‌هایی «ملایم» و بی‌دردسر را ترویج می‌کند که نه تنها با سلطه‌ی غرب تعارضی ندارند، بلکه گاه آن را تقدیس هم می‌کنند. دینی که با عدالت جهانی کاری ندارد،

در برابر استعمار سکوت می‌کند،

و با فرهنگ مصرفی همزیستی می‌کند
دیگر ابزار ایمان نیست؛ ابزار قدرت است.

نهادهای مذهبی و تکرار نظم مسلط

بسیاری از نهادهای مذهبی رسمی، به‌جای آن‌که صدای توده‌ها باشند، به سخنگوی نظم مسلط تبدیل شده‌اند. آنان، به جای نقد فقر، نابرابری، و غارت منابع ملت‌ها، مردم را به قناعت، دعا، و تحمل دعوت می‌کنند—اما هرگز از وام‌های بین‌المللی، فروش منابع، یا تسلط شرکت‌های غربی سخنی به میان نمی‌آورند.

افغانستان: دین، سنت، و مهار اجتماعی

در افغانستان نیز، دین گاه ابزاری برای مقاومت بوده، اما در بسیاری موارد، به‌دلیل برداشت‌های قشری، سیاسی یا وارداتی، بدل به ابزار کنترل اجتماعی شده است. بسیاری از نهادهای دینی، به‌جای پاسخ به پرسش‌های نوین جوانان، به نسخه‌های قرون گذشته پناه می‌برند و بدین‌سان، دین را از کارکرد رهایی‌بخش‌اش دور می‌کنند.

نقل‌قولی برای تأمل:

«اگر دین ابزار بیداری نشود، ابزار خواب خواهد بود. و خواب، در عصر استعمار، نه برکت است و نه نجات؛ خواب، نابودی است»
از یادداشت‌های غیرمنتشرنویسنده (پیشنهادی)

تحلیل نهایی:

در جهان امروز، سلطه‌ی معنوی، پیچیده‌تر و پنهان‌تر از گذشته است. قدرت‌های جهانی، با استفاده از رسانه، دانشگاه، بانک، و حتی منبر، معنای دین را مدیریت می‌کنند.

دینی که نتواند در برابر ظلم موضع بگیرد،
نتواند به جوانی سردرگم پاسخ دهد،
و نتواند فرهنگ اصیل یک ملت را پاس بدارد،
نه حافظ ایمان است، نه حافظ هویت؛
بلکه سایبانی‌ست که زیر آن، ریشه‌ها آرام‌آرام می‌پوسند.

نتیجه‌ی فصل:

استعمار نوین، ترکیبی‌ست از قدرت نرم، سرمایه‌ی سیاه، و قرائت‌های سفارشی از فرهنگ، دین و تاریخ. ایستادگی در برابر این نظم، مستلزم بیداری معرفتی، بازخوانی انتقادی منابع فرهنگی، و احیای روایت‌های اصیل بومی است.

پروانه، اگر چه سبک‌بال است، اما در خواب ازدها، فقط با آگاهی از خویش نجات می‌یابد.

فصل ۷: بیداری پروانه‌ها

ملت‌های در حال برخاستن
روایت نمادین:

در باغی پر از دود و خاکستر،
پروانه‌ای با بالی سوخته از لابه‌لای شعله‌ها سر برآورد .
نه برای پرواز،

بلکه برای بیداری

او دیگر نمی‌خواست فقط زیبا باشد و قربانی؛

آرام‌آرام، شروع کرد به جمع‌کردن رنگ دانایی، بذر پرسش، و نقشه‌ی



آگاهی.

او آموخت که باید از زیر خاکسترها برخیزد- نه به فرمان باد، بلکه با اراده‌ی خویش.

از سوختن تا برخاستن

در دل بحران‌های قرن ۲۱، ملت‌هایی سر برآورده‌اند که دیگر نمی‌خواهند فقط تماشاچی تاریخ باشند.

پروانه‌ها، هرچند آسیب‌دیده و سوخته‌بال، اما هوشیار شده‌اند. این بیداری، انقلابی بی‌سروصداست؛

در ذهن، در فرهنگ، در اقتصاد، در سیاست، در رسانه.

نسلی در حال رشد است که پرسش می‌کند، تحلیل می‌کند، شک می‌کند، و دیگر نمی‌پذیرد که "جهان همین است که هست".

نمونه‌های برخاستن و بیداری

۱. آمریکای لاتین - بازگشت موج چپ و مردم‌گرایی

کشورهایی چون بولیوی، شیلی، کلمبیا و مکزیک، پس از سال‌ها تجربه‌ی نئولیبرالیسم، به رهبرانی بازگشته‌اند که عدالت اجتماعی، حاکمیت ملی، و برابری را محور کار خود قرار داده‌اند.

جنبش‌های بومی‌گرا، ضدامپریالیستی و ضدرانت‌خوار، هر روز پررنگ‌تر می‌شوند.

مثال:

در بولیوی، پس از کودتای مورد حمایت آمریکا و غرب، مردم در انتخاباتی آزاد، مجدداً به جنبش مردم‌گرای «ماس» رأی دادند و مسیر استقلال‌طلبی را از سر گرفتند.

۲. آفریقا - بازتعریف استقلال

در غرب آفریقا، کشورهایی چون مالی، بوركینافاسو و نیجر، با کنار زدن حکومت‌های دست‌نشانده، در پی خروج از حوزه‌ی نفوذ فرانسه هستند.



مردم دیگر به «حکومت‌ها» شعار نمی‌دهند؛ بلکه به ساختارها، به سیستم‌های وابسته، و به استعمار نوین نه می‌گویند.

شعارها از جنس نوین‌اند:

«نه به CFA فرانسه،

بله به آفریقای مستقل»

«استقلال، فقط پرچم نیست؛ حق تصمیم‌گیری است.»

۳. جنبش‌های دانشجویی و دیجیتالی در آسیا

در کشورهای خاورمیانه، جنوب آسیا و شرق آسیا، موجی از بیداری نسل جوان، از دل دانشگاه‌ها و فضای مجازی برخاسته است.

جوانانی که با استفاده از تکنولوژی، رسانه‌های مستقل، و تحلیل نقادانه، روایت‌های رسمی را به چالش می‌کشند.

این جنبش‌ها، با وجود سرکوب و سانسور، در حال ساخت جایگزین‌های فکری و رسانه‌ای هستند؛ رسانه‌هایی که از «مردم» می‌گویند، نه از قدرت‌ها.

در هند، ایران، لبنان، پاکستان، تایلند و هنگ‌کنگ، نسلی برخاسته که نه به خشونت متوسل می‌شود، نه به سکوت؛ بلکه با موج دانش، طنز، و تصویر، نظام‌های پوسیده را زیر سؤال می‌برد.

تحلیل نهایی:

پروانه‌های بیدار، دیگر به زیبایی خود قانع نیستند.

آن‌ها در پی معنا، آگاهی، و استقلال درونی و بیرونی هستند در جهانی که سلطه، خود را در پوشش تجارت، دین، رسانه و توسعه پنهان کرده،

بیداری آرام اما ریشه‌دار ملتها، خطرناک‌ترین کابوس برای نظم



ناعادلانهی جهانی است.
این بیداری، هنوز پرواز نشده؛
اما قدم‌هایش شنیده می‌شود،
در شعارهای خیابانی،
در پست‌های شبکه‌های اجتماعی،
در کتاب‌های خودانتقادی،
و در چشمان نسلی که دیگر نمی‌خواهد تقلید کند-می‌خواهد خلق کند.

نسل جوان افغانستان، ایران، پاکستان و لبنان بیش از پیش به اندیشه‌ی
مستقل، هویت‌طلبی، و آزادی فرهنگی می‌اندیشند
۴. رشد تولید بومی و خودکفایی مردمی در برخی ملت‌ها، کشاورزی
سنتی، بازارهای محلی، و صنایع کوچک، دوباره احیا می‌شوند
مثال:

در هند، کمپین‌های «ساخت هند» و «نپذیرفتن برندهای غربی» در میان
جوانان رشد کرده است
نقل قول الهام‌بخش:
«ما نمی‌خواهیم بخشی از نظم جهانی باشیم؛ ما می‌خواهیم نظمی دیگر
بسازیم.»

هوگو چاوز، رهبر فقید ونزوئلا

آمار و نشانه‌های بیداری:

طبق گزارش Pew Research (۲۰۲۳)، بیش از ۷۰٪ جوانان در کشورهای
جنوب جهانی دیگر به دموکراسی غربی به‌عنوان الگوی نهایی اعتماد ندارند
در سال ۲۰۲۴، بیش از ۴۰۰ رسانه‌ی مستقل غیرغربی در پلتفرم‌های
آنلاین فعال شده‌اند
استفاده از نرم‌افزارها، پلتفرم‌ها و شبکه‌های اجتماعی بومی در آفریقا و



آسیا بیش از ۲۵٪ رشد سالانه داشته است

تحلیل نهایی

بیداری، لزوماً فریاد و پرچم و شورش نیست. گاه خاموش است، اما ریشه‌دار؛ گاه فرهنگی‌ست، نه نظامی؛ گاه اقتصادی‌ست، نه سیاسی. ملت‌های کوچک امروز، دیگر تنها نظاره‌گر نیستند؛ آنان به هویت فرهنگی، تولید بومی، رسانه‌های مستقل، و دانش آزاد تکیه می‌کنند پروانه‌ها فهمیده‌اند که تنها راه پرواز، ساختن بال‌های خویش است – انتظار از دستان بیگانه.

بیداری، فرایندی‌ست دردناک، اما آغازگر آینده‌ای متفاوت. این فصل، نغمه‌ی برخاستن ملت‌هایی‌ست که، گرچه دیر، اما با عزم برخاسته‌اند.

ساختار پیشنهادی برای فصل: «جهان‌خواری با کراوات» یا «امپراتوری‌های شیک‌پوش»

شورای امنیت – وتو به جای وجدان

تحلیل:

ساختار قدرت در سازمان ملل، نه بر پایه‌ی عدالت، که بر اساس توازن قدرت پس از جنگ جهانی دوم بنا شده است. پنج کشور دارای حق وتو – آمریکا، روسیه، چین، بریتانیا و فرانسه – می‌توانند منافع ملی خود را بر حقوق بشری دیگر ملت‌ها ترجیح دهند. حق وتو، در عمل، ابزاری‌ست برای حفظ منافع ژئوپلیتیک، نه امنیت جهانی.

نام «شورای امنیت» با کارکرد واقعی‌اش در تناقض است؛ شورایی که امنیت را نه برای همه، بلکه برای صاحبان وتو تعریف می‌کند.

نمونه‌های عینی:

فلسطین :

ده‌ها قطعه‌نامه‌ی سازمان ملل علیه اشغال و توسعه‌طلبی اسرائیل توسط آمریکا وتو شده است.

سوریه :

روسیه بارها قطعه‌نامه‌هایی را که خواستار پاسخگویی رژیم اسد بودند، وتو کرده است.

اوکراین :

امروز، نه فقط روسیه و اوکراین، بلکه یک نسل انسانی در هر دو سوی این میدان جنگ در حال نابودی‌ست—اما شورای امنیت، عملاً فلج است. آمریکا و متحدانش خواهان اقدام‌اند، اما روسیه با وتو مانع می‌شود. بیان ادبی پیشنهادی (با ویرایش جزئی):

«شورای امنیت، همانند میز قمار اربابان قدرت است؛

هر کدام با مهره‌ای به نام وتو، سرنوشت جهانی را پاس می‌دهند و خون ملتی را در قمار منافع خود شرط می‌بندند»

۲. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی - بدهکارسازی سیستماتیک تحلیل:

این دو نهاد مالی بین‌المللی، به‌جای آن‌که در خدمت توسعه‌ی پایدار باشند، به ابزارهای مدرن سلطه اقتصادی بدل شده‌اند

وام‌هایی که ارائه می‌شود، همراه است با «نسخه»هایی اجباری برای سیاست‌گذاری اقتصادی: خصوصی‌سازی، حذف یارانه‌ها، کاهش نقش دولت، و گشودن درها به‌روی سرمایه خارجی—همگی به ضرر اقشار ضعیف و طبقات پایین تمام می‌شوند.

این نهادها، اغلب دولت‌ها را وارد چرخه‌ای از بدهی، ریاضت، نارضایتی عمومی، و بحران اقتصادی می‌کنند.



نمونه‌های واقعی:

آرژانتین :

بحران مزمن بدهی‌های خارجی که کشور را در باتلاق اقتصادی فرو برده است.

سريلانكا :

فروپاشی اقتصادی در سال‌های اخیر، نتیجه‌ی اجرای کورکورانه‌ی سیاست‌های توصیه‌شده توسط نهادهای مالی جهانی بود.

موزامبیک :

رسوایی بدهی‌های پنهان، که میلیون‌ها دلار وام بدون شفافیت گرفته شد و نسل آینده را بدهکار کرد.

بیان ادبی پیشنهادی (با بازپرداخت ادبی):

«وام‌ها، طناب‌هایی از جنس ابریشم‌اند؛

نرم بر گردن ملتی می‌پیچند،

اما آهسته‌آهسته،

همان طناب دار او می‌شوند «

۳. ناتو - سپر یا شمشیر؟

تحلیل:

ناتو، که در ظاهر به‌عنوان «ائتلاف دفاعی» بنیان‌گذاری شد، در دهه‌های اخیر چهره‌ای دیگر یافته:

نقض حاکمیت ملی کشورها، با توجیه دفاع از امنیت جهانی.

از یوگسلاوی تا لیبی، از افغانستان تا عراق-ناتو بیش از آن‌که سپری برای صلح باشد، شمشیری برای بازتعریف ژئوپلیتیک جهانی به سود غرب شده است.

در عمل، تصمیمات آن تحت سلطه‌ی آمریکا و متحدانش اتخاذ می‌شود؛

اجماعی

ایجاد بی‌ثباتی در خاورمیانه، بالکان و آسیای میانه می بینید همه و همه
قصدا توسط غولهای پول ساخته شده اند.

نمونه‌ها:

یوگسلاوی (۱۹۹۹)

بمباران بلغراد

لیبی (۲۰۱۱)

سرنگونی قذافی؛ هرج و مرج سیاسی

افغانستان (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

افغانستان را بنامهای تروریستها بمباردمان کردند امریکا مادر بمها را در
اچین ننگرهار استعمال نمود برضید طالب و القاعده ولی وقت هدف
خودش برآورده شده‌مان طالب را سردمدار حکومت افغانستان ساخت
و دروازه های تعلیم را بر روی دختران و دروازه های دفاتر را بر روی زنان
کارمند بستند این بود نتیجه اهداف شوم ناتو ؛ امریکا و کشورهای اژدها
صفت.

حمله و اشغال، پایان بی‌نتیجه

بیان ادبی پیشنهادی:

«ناتو، همان گرگ است که پوست میش به تن کرده؛ امنیتش چون
آتش‌ست که برای گرمایش خانه‌ی تو، خانه‌ی دیگری را خاکستر می‌کند»
جمع‌بندی کلی این فصل:

«قدرت‌های جهانی، با نقاب قانون و صلح، در واقع همان اژدهایان
خفته‌اند؛ خواب‌شان پر از آتش، و بیداری‌شان، مرگ پروانه‌هاست.»

دهان اژدها، پَر پروانه - روایت قورت‌شدن سرزمین‌ها
"شاید اژدها خوابیده باشد، اما خوابش کابوس ماست؛ هر بار که بیدار
می‌شود، سرزمینی دیگر در شعله‌هایش خاکستر می‌شود"



۱. فلسطین - وطنی که پشت وتوها دفن شد
تحلیل تاریخی:

از زمان تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، فلسطینی‌ها تحت اشغال، محاصره و پاک‌سازی تدریجی قرار گرفتند. قطعنامه‌های متعدد سازمان ملل به نفع فلسطینی‌ها صادر شد، اما آمریکا همواره با استفاده از حق وتو، از اسرائیل دفاع کرد همین دیروز سفیر امریکا در اسرائیل می‌فرماید فلسطین را باید کشورهای اسلامی یک جای دیگر وطن دهند که فهمیده نشد این سفیر تاریخ را میداند و یاهمان زور گاو مانندش را بیان کرد
حمایت بی‌قید و شرط غرب از اسرائیل، یک استعمار مدرن است؛ اما نه با تفنگ‌های سرنیزه‌دار، بلکه با فُرم‌های سازمان ملل و قراردادهای صلحی که هرگز اجرا نشدند

بیان ادبی

«فلسطین، پروانه‌ای‌ست که بال‌هایش را در آسمان عدالت جهانی تکان داد... اما ازدهای وتو، هربار شعله‌ای کشید، تا حقیقتی را که می‌خواست پرواز کند، خاکستر کرد»

۲. اوکراین - میدانی برای جنگ ازدهایان

تحلیل ژئوپلیتیکی - اوکراین: سرزمین قربانی شده
اوکراین، قربانی رقابت ژئوپلیتیکی و شطرنج قدرت میان دو قطب جهان امروز است:

روسیه‌ی بازگشته به امپراتوری و ناتو به رهبری آمریکا.
پس از انقلاب ۲۰۱۴ (موسوم به «میدان») و تمایل دولت جدید اوکراین به پیوستن به ساختارهای غربی، از جمله اتحادیه اروپا و ناتو، روسیه واکنشی سخت و فوری نشان داد:
ضمیمه‌سازی شبه‌جزیره کریمه و حمایت پنهان و آشکار از جدایی‌طلبان در شرق اوکراین.



غرب، در پاسخ، تحریم‌هایی وضع کرد؛ اما هیچ‌گاه نه توانست و نه خواست، از حمله‌ی تمام‌عیار روسیه در سال ۲۰۲۲ جلوگیری کند. اکنون، اوکراین نه تنها به میدان جنگی خونین بدل شده، بلکه به: انبار سلاح غربی، آزمایشگاه ژئوپلیتیک،

و بدهکار ابدی صندوق‌های مالی و صنایع نظامی غرب تبدیل شده است. در ظاهر، کمک‌ها با شعار "دفاع از دموکراسی" انجام می‌شوند؛ اما در واقع، هر گلوله‌ای که شلیک می‌شود، یک بدهی دیگر برای نسل آینده‌ی اوکراین است.

بیان ادبی پیشنهادی (بازپرداخت شده):

«اوکراین، سرزمینی‌ست که ازدهای شرقی با پنجه‌ی آهنین درید، و ازدهای غربی، با لبخندِ دموکراسی، به ویرانه‌هایش قرارداد و وام آویخت. در میانه‌ی این دو ازدها،

مردمی هستند که خاک می‌خورند، خون می‌دهند،

و نان‌شان را از آتش جنگ می‌پزند.»

. افغانستان - قربانیِ دو اشغال، دو دروغ

۳.۱ اشغال شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹)

شوروی، به بهانه‌ی کمک به دولت کمونیست خلق، وارد افغانستان شد؛ اما آنچه به جا گذاشت، جنگ داخلی، ویرانی زیرساخت‌ها، آوارگی میلیون‌ها نفر، و زایش افراط‌گرایی مذهبی بود. پشت پرده، چیزی جز رقابت ژئوپلیتیکی با آمریکا بر سر نفوذ در آسیای مرکزی نبود.

اشغال شوروی، زمینه‌ساز پدید آمدن گروه‌هایی شد که بعدها آرامش را در منطقه بلعیدند.

از دل جنگ‌های نیابتی در کوه‌های هندوکش، آتشی برخاست که هنوز



خاکستر نشده .

۳.۲ اشغال آمریکا و ناتو (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

بیست سال بعد، این بار به بهانه‌ی مبارزه با تروریسم، آمریکا و ناتو وارد افغانستان شدند.

اما پس از دو دهه حضور، بدون ساختن یک ساختار باثبات، کشور را ترک کردند؛ درست همان‌گونه که آمده بودند: بدون اجازه‌ی مردم.

افغانستان به جای بازسازی، تبدیل شد به:

میدان آزمایش تسلیحات نوین،

بازار مصرف پروژه‌های ساخت‌وساز پیمانکاران خارجی،

و کارگاه بی‌پایان تولید «ناامنی قابل مدیریت»

آنچه غارت شد، فقط امنیت نبود:

لیتیوم :

افغانستان یکی از بزرگ‌ترین ذخایر این عنصر حیاتی برای باتری‌ها را دارد؛ اما بهره‌برداری آن در سکوت و ابهام، خارج از چشم ملت، صورت گرفت.

زمرد، طلا، یاقوت، لاجورد بدخشان، اورانیوم :

ثروت‌های زمین، به بهای فقر مردم.

آثار تاریخی :

حفاری‌های غیرقانونی، موزه‌هایی که خالی شدند، و اشیایی که در بازارهای سیاه تمدن‌های غربی فروخته شدند.

برچسب نهایی: "تروریست"

با خروج غرب، افغانستان نه به عنوان ملتی زخم‌خورده، بلکه با برچسب‌هایی چون «تروریست»، «قاچاق‌بر» و «پناهجو» در حافظه‌ی

رسانه‌ای جهان باقی ماند.

تاریخ، جنگ‌شان را فراموش کرد

و جهان، صدای دخترانی را نشنید که نه سرباز بودند، نه سیاست‌مدار-



بلکه فقط می‌خواستند واژه‌ای بخوانند و روی الفبا، به خانه برگردند.
 بیان ادبی بازآفرینی‌شده:
 افغانستان، دو بار در دهان اژدها افتاد:
 یک‌بار با پرچم سرخی که وعده‌ی نان داد و بذر گلوله پاشید،
 بار دیگر، با ستاره‌هایی که نه از آسمان خدا،
 که از آسمان قدرت‌مداران نازل شدند.
 در هر دو بار، تنها چیزی که ماند،
 خاکستری بود بر بال پروانه‌ها؛
 و دختری که نامش را تازه در دفتر مکتب نوشته بود،
 اما اکنون، جز اشک، چیزی برای امضا نداشت.
 او نه دشمن بود، نه خطر،
 فقط می‌خواست واژه‌ها را ببوسد،
 اما خانه‌اش در شعله‌ها گم شد
 و خنده‌اش در کوچه‌ای که دیگر کوچه نبود.
 جهان، فقط تماشا کرد.
 و ما، با دستانی خالی،
 بر خاکی راه رفتیم که بوی استخوان می‌داد
 و صدای لالایی مادرهایی را حمل می‌کرد
 که برای کودکانی می‌خواندند
 که دیگر خواب نمی‌دیدند.
 اما هنوز—در بستر همین سوختن،
 پروانه‌ای می‌لرزد.
 شاید هنوز
 خوابی از جنس بیداری در ذهن دارد:
 خوابی که اژدها را نمی‌گشدد،



اما از خاکسترش،

زبان نور می‌سازد؛

و واژه‌ای که نجات است، نه ننگ.

جمع‌بندی: افشاگریِ نرم با صدای بلند

"سرزمین‌ها را با بمب نمی‌گیرند، با وام می‌برند. با تصویر صلح می‌آیند، و با قطارِ منابع طبیعی می‌روند. نامش توسعه است، اما در واقع تقسیم غنیمت است. این قرن، قرن استعمار با کراوات است... و پروانه‌ها، بی‌صدا می‌میرند."

دهان اژدها، پَر پروانه

روایتی از چگونگی بلعیده‌شدن کشورها توسط قدرت‌های جهانی

در جهانی که نام صلح را یدک می‌کشد، اژدها خواب نیست؛ فقط نفشش را آهسته‌تر بیرون می‌دهد تا پروانه خیال کند آفتاب است.

جهان امروز، میدان نبرد قدرت‌هایی‌ست که به‌جای شمشیر، از سندهای وام، قطعنامه‌های بین‌المللی، و ارتش‌های پیمان‌نامه‌ای استفاده می‌کنند. آن‌ها می‌بلعند، اما نه با دندان، بلکه با لب‌خند. کشورهای فقیر، یا به‌عنوان "قربانی تروریسم" برچسب می‌خورند، یا "ناقصان نظم جهانی" معرفی می‌شوند؛ اما پشت این الفاظ، غارت آشکاری نهفته است. در این فصل، سه نمونه عینی از قربانی‌شدن ملت‌ها توسط قدرت‌های بزرگ را بررسی می‌کنیم: فلسطین، اوکراین و افغانستان.

فلسطین - وطنی که پشت وتو دفن شد

روایت تاریخی

در سال ۱۹۴۸، پس از پایان قیومیت بریتانیا، دولت اسرائیل با حمایت آمریکا و غرب در سرزمین فلسطین تأسیس شد. فلسطینی‌ها یا آواره شدند یا به اشغال دائم تن دادند. سازمان ملل قطعنامه‌های متعددی برای توقف شهرک‌سازی، پایان اشغال و تضمین بازگشت پناهندگان



صادر کرد، اما در اکثر موارد، ایالات متحده با استفاده از حق وتو، مانع اجرایی شدن آن‌ها شد. ساختار قدرت

شورای امنیت، جایی‌ست که عدالت قربانی سیاست می‌شود. از سال ۱۹۷۲ تاکنون، بیش از ۴۵ قطعنامه علیه اسرائیل توسط آمریکا وتو شده‌اند. نتیجه: ادامه اشغال، گسترش شهرک‌سازی، و به حاشیه‌رفتن حقوق انسانی فلسطینیان. و حالا هم امر کوچ فلسطینی‌ها توسط اسرائیل از غزه و همهء فلسطین. روایت ادبی:

«در بستر سازمان ملل، عدالت چون نوزادی‌ست که هر بار دهان باز می‌کند، دستی از پشت پرده خفه‌اش می‌کند؛ و فلسطین، گهواره‌ای‌ست که سال‌هاست خالی مانده است.»

اوکراین - میدان جنگ اژدهایان
روایت ژئوپلیتیکی

در سال ۲۰۱۴، پس از انقلاب میدان در کی‌یف، دولت جدید گرایش شدیدی به غرب و ناتو یافت. روسیه در پاسخ، کریمیه را ضمیمه کرد و از جدایی‌طلبان در شرق حمایت نمود. اما تنش اصلی از ۲۰۲۲ آغاز شد، زمانی که روسیه به‌طور مستقیم به اوکراین حمله کرد، به بهانه دفاع از منافع خود در برابر گسترش ناتو.

غارت مدرن

در ظاهر، جنگ بر سر امنیت بود. اما در باطن، اوکراین به میدان تسلیحات غربی تبدیل شد؛ میلیاردها دلار سلاح وارد شد، در ازای تعهدات اقتصادی بلندمدت. شرکت‌های چندملیتی هم‌زمان در بخش کشاورزی، زیرساخت، و انرژی نفوذ کردند. اوکراین بدهکارتر، وابسته‌تر و جنگ‌زده‌تر شد.



روایت ادبی:

«اوکراین، سفرهای بود که دو اژدها بر سر آن نشستند. یکی با چنگال گاز گرفت، دیگری با قاشق طلایی هم زد. اما نانی برای مردم نماند»
من نویسندهء این داستان نه خود را وکیل مدافع کل بشریت میدانم و نه هم نویسندهء خیلی مشهور ولی هان باید اعتراف کنم که قلب مهربانی دارم هرگاه که هر کشوری توسط اربابان قدرت بلعیده میشوند من رنج میبرم .

وحالا درینجا میخواهم از کشور های ابرقدرت و متجاوز بپرسم که آیا شمایان خودها را پدران ویا خدایان جهانیان میدانید؟
آیا گاهی هم بنام ضمیر ویا وجدان چیزی در سرهای تان تعبیه شده است؟

آیا گاهی هم وجدانهای تان را در آئینه های شفاف حق و عدالت دیده اید؟ و صدها چراهای دیگر که مطمئنا شما جنایتکاران تاریخ هیچگاه و در هیچ صورت جواب مثبت ندارید بلی من این را اعتراف میکنم که از دید ترازوی ظلم و جنایت زور و قدرت داشتن سلاحهای هستوی اربابان زمین هستید به اصطلاح نه از روی اینکه شما ها زیاد بشر دوست هستید بلکه یک سگ وفادار خیلی بهتر است از انسانهای ظالم و مستبد و عین مطلب در جهان اعراب که میلون ها دلار برای رئیس جمهور امریکا تحفه میدهند ولی در زیر زنج شان فلسطین سالهاست در حالت نزع اند و کودکان از گرسنگی جان میدهند و اینها از خانهء کعبه جیب ویاخریطهء بز رگی عائداتی برای کشور شان ساخته اند نفرین برهمهء شما.

افغانستان - تاریخ بلعیده شدن دوباره

۱. اشغال شوروی (۱۹۷۹-۱۹۸۹)

شوروی ها با ادعای نجات دولت چپ گرای کابل از کودتای اسلام گرایان، وارد افغانستان شدند. اما حقیقت ماجرا، رقابت ژئوپلیتیکی میان بلوک



شرق و غرب در دل جنگ سرد بود.
نتیجه؟

ده سال جنگ خونین، بیش از یک میلیون کشته، میلیون ها آواره، تخریب زیرساخت ها، و تکه تکه شدن بافت اجتماعی افغانستان.
در بطن این اشغال، گروه هایی متولد شدند که بعدها نه تنها افغانستان، بلکه منطقه و جهان را نیز به کام افراطی گری کشاندند.
شوروی رفت، اما زخم اش ماند؛ و خاکسترش، بذر آشوب آینده شد.

۲. اشغال آمریکا و ناتو (۲۰۰۱-۲۰۲۱)

پس از حملات ۱۱ سپتامبر، آمریکا با شعار «مبارزه با تروریسم» وارد افغانستان شد. اما پس از بیست سال حضور، با خروجی تلخ تر از ورود، کشور را ترک کرد.
در این دو دهه:

طالبان نه تنها نابود نشد، بلکه دوباره قدرت گرفت.
فساد ساختاری گسترش یافت و وابستگی اقتصادی تشدید شد.
منابع طبیعی بی سر و صدا قرارداد بندی یا استخراج شد.
ملت، میان بمب و وعده، بلامتکلیف ماند.
۳. مستندات واقعی:

ذخایر لیتیوم :

پنتاگون افغانستان را «عربستان جدید لیتیوم» نامید؛ لیتیومی که در آینده صنعت جهانی تعیین کننده است.
غارت آثار باستانی :

حفاری های غیرقانونی در بامیان، بلخ، فراه و مزار؛ قاچاق اشیای تاریخی به بازارهای غربی.
خصوصی سازی زیرساخت ها :

با نظارت پیمان کاران غربی، نهادهای حیاتی از جمله آب، برق، معادن و

حمل و نقل به شکل ناقص و ناعادلانه خصوصی سازی شدند.
۴. روایت ادبی پیشنهادی:

افغانستان، دوبار به دهان اژدها افتاد:
نخست، با پرچم داس و چکش آمدند؛
خاک را شخم زدند، اما نه برای کاشتن، بلکه برای دفن.
و سپس، با پرچم ستاره دار آمدند؛
لبخند زدند، اما سایه شان زبان گهواره ها را برید.
هر دو بار، چیزی که ماند، خاکستر بود و
دختری که دفتر مکتبش را با اشک امضا می کرد.
و هنوز پروانه ای هست،
که در دل همین خاکستر، خواب بیداری می بیند؛
خوابی که اژدها را نمی گذد،
اما واژه ای می سازد برای رهایی،
نه برای توجیه اشغال.

عدالت در بند استعمار نوین
استعمار کهن، با تفنگ می آمد و پرچم می کاشت؛
استعمار نو، با ویزا می آید و قرارداد می نویسد.
و در این میان، پروانه ها هنوز در سکوت پر می زنند...
گاه با بال هایی سوخته،
و گاه با دفتر مکتبی که دیگر باز نمی شود.
ضمیمه: منابع و شواهد

۱. فلسطین و شورای امنیت سازمان ملل
از ۱۹۷۲ تا ۲۰۲۴، آمریکا دست کم ۵۳
بار قطعنامه های ضد اسرائیلی را وتو کرده است. (Al Jazeera)
در آوریل ۲۰۲۴، درخواست عضویت کامل فلسطین



در سازمان ملل با ۱۲ رأی موافق و یک وتوی آمریکا رد شد. (UN News)
۲. اوکراین و جنگ با روسیه
پرواز : MH۱۷

سازمان ICAO در سال ۲۰۲۵ رسماً روسیه را مسئول سقوط هواپیمای
مالزی در ۲۰۱۴ دانست. (New York Post)
تجمع نیروهای روسیه در نزدیکی مرز فنلاند نگرانی از جنگ گسترده‌تر را
افزایش داده است. (The US Sun)

۳. افغانستان و غارت منابع
ذخایر لیتیوم: طبق گزارش‌های پنتاگون، افغانستان یکی از بزرگ‌ترین
منابع لیتیوم جهان را دارد.
منابع طبیعی، آثار باستانی، و معادن به‌دست پیمان‌کاران غربی استخراج
یا قاچاق شدند.

نگاهی کوتاه به فلسطین و جنایات مداوم صهیونیست‌ها
از اشغال اولیه توسط بریتانیا در ۱۹۱۷ تا تأسیس رژیم اسرائیل در ۱۹۴۸،
فلسطین قربانی نقشه‌ای استعماری شد.
رژیم اسرائیل با سیاست اخراج، محاصره و پاک‌سازی قومی، دهه‌هاست
بر ویرانه‌های فلسطینیان می‌تازد.
خشونت‌های مستمر علیه کودکان، خانواده‌ها و زیرساخت‌های غیرنظامی،
وحشیانه‌ترین تهاجم‌های مدرن قرن را رقم زده‌اند.
با این حال، تصویری که رسانه‌های غربی ارائه می‌دهند، گاه اسرائیل را
مظلوم و مقاومت را تروریسم معرفی می‌کند.

حماس؛ واقعیت پیچیده یک مقاومت
تأسیس: سال ۱۹۸۷، در جریان انتفاضه اول .
ریشه‌ها: شاخه‌ای از اخوان المسلمین، با ایدئولوژی اسلام‌گرایانه .
کنترل غزه: از ۲۰۰۷ تاکنون، قدرت اجرایی در نوار غزه را در دست دارد.



عملیات نظامی: حملات موشکی و عملیات زمینی علیه اسرائیل؛ گاه با تلفات غیرنظامی بالا.

اگرچه حماس در جهان عرب با عنوان "مقاومت" شناخته می‌شود، اما عملکرد آن نیز در برخی موارد باعث رنج غیرنظامیان، و تکرار چرخه خشونت شده است.

نتیجه‌گیری جامع:

جهان، ظاهراً نظم دارد؛

اما درون این نظم، بی‌نظمی‌ای است که

عدالت را به تأخیر می‌اندازد،

حقیقت را تباه می‌کند،

و از خاکستر پروانه،

فقط سکوت باقی می‌گذارد...

فصل: در سایهٔ راکت و خون - جنایات حماس و واقعیت نبرد

در سرزمینی که خاک، با خون کودکان آبیاری شده، و افق، نه به خورشید،

بلکه به دود نگاه می‌کند، دیگر کلمات هم بوی خاکستر می‌دهند.

آنچه در ۷ اکتبر ۲۰۲۳ رخ داد، نه فقط مرزی را شکست، بلکه مرز میان

مقاومت و جنایت را نیز درهم کوبید.

حماس؛ از مقاومت به رادیکالیسم خون‌بار

حماس، سازمانی برخاسته از بطن فقر، اشغال و ایدئولوژی اسلام‌گرایانه،

در سال ۱۹۸۷ با هدف «مبارزه با اشغالگری اسرائیل» شکل گرفت.

اما این هدف دیرزمانی‌ست که در سایه سیاست‌های فرقه‌ای، سرکوب

داخلی، و نگاه ابزاری به خشونت گم شده است.

از مقاومت علیه اسرائیل، به حکومت تمامیت‌خواه در غزه رسید؛

از شعار «آزادی»، به سرکوب رسانه‌ها، شکنجه مخالفان، و بهره‌کشی از

غیرنظامیان.



۷ اکتبر ۲۰۲۳ - روزی که وجدان جهان گریست

در این روز تاریک، صدها نیروی مسلح حماس از مرز غزه عبور کرده و به شهرک‌های مرزی اسرائیل حمله‌ور شدند.

برخی از برجسته‌ترین جنایات گزارش شده عبارت‌اند از:

کیبوتز بئری بیش از ۱۳۰ نفر کشته شدند؛ بسیاری در خانه‌های خود، زنده سوزانده یا تیرباران شدند. کودک، زن، سالمند... هیچ کس مستثنا نماند.

"در آن کوچه‌ها، نه صدای آژیر، که صدای ضجه می‌پیچید."

کفار عزا

در این محل، بیش از ۸۰ نفر جان باختند. برخی گزارش‌ها از بریدن سر نوزادان و سوزاندن اجساد خبر دادند.

این تصاویر، به‌درستی با خشونت‌های داعش مقایسه شدند - اگرچه برخی از ادعاها هنوز در دست بررسی نهادهای مستقل است.

جشنواره موسیقی نوا

در یک کنسرت صلح، تبدیل به میدان قتل عام شد. بیش از ۳۸۴ نفر کشته شدند و ۴۴ نفر گروگان گرفته شدند طبق

گزارش‌ها، پیش از قتل، مورد تجاوز یا تحقیر قرار گرفتند

جنایت یا عملیات؟ هدف: وحشت، نه پیروزی

رفتار مهاجمان حماس - از شکنجه، تجاوز، قتل، و گروگان‌گیری - چیزی فراتر از یک حمله نظامی بود.

این‌ها برای تسلط نبود؛ برای وحشت بود.

برای کاشتن بذر هراس در قلب یک ملت، و برافراشتن پرچم مرگ، بر فراز وجدان جهانی که دیگر خواب می‌بیند.

قضاوت جهانی: در برابر آتش، نباید سکوت کرد

سازمان ملل، اتحادیه اروپا، دولت‌های غربی، و حتی برخی نهادهای

اسلامی، این حملات را غیر انسانی خوانده‌اند. «جنایت علیه بشریت»



گزارش کمیسیون مستقل حقوق بشر سازمان ملل در ژوئن ۲۰۲۴ تأیید کرد:

«حماس در حملات ۷ اکتبر، مرتکب کشتار جمعی، شکنجه، خشونت جنسی و گروگان‌گیری شده است. این اقدامات نقض آشکار قوانین بین‌المللی جنگ محسوب می‌شوند»
(منابع: UN News, The Guardian, Wikipedia, BBC)

بیان ادبی پیشنهادی برای جمع‌بندی:

در خاکی که اژدهایان می‌زیند،

یک‌سو با بمب می‌بارد،

یک‌سو با بغض انتقام.

اما کودکی که در چادر خوابیده بود،

نه ارتش بود،

نه دولت،

فقط کودک بود؛

و خونش،

به‌جای این‌که خاک را آزاد کند،

دوباره در زنجیرها پیچید.

در ۷ اکتبر،

نه فقط انسان‌ها،

که مرز میان مبارزه و وحشی‌گری نیز کشته شد؛

و وجدان جهانی،

یک‌بار دیگر،

چشم بست.

اژدهایان خفته بر بستر پروانه‌ها

آنگاه که در جنوب سرزمین سوخته، فریاد نوزادی نیمه‌سوخته در باد پیچید، جهان خفته حتی پلک نزد

قلب‌هایی که روزی برای تصویر یک کودک پناهنده‌ی سوری در سواحل مدیترانه اشک ریخته بودند، این بار به تقویمشان نگاه کردند:

امروز شنبه است، وقت سکوت دیپلماتیک!

در همان لحظه که خنجر از گوشت زن جوانی در جشنواره‌ی موسیقی نوا گذشت، وزرای خارجه‌ی قدرت‌های بزرگ در سالن‌های کنفرانس ژنو، درباره‌ی «خویش‌تنداری طرفین» بیانیه می‌نوشتند

پروانه‌ای جان داد، و اژدها، بی‌آنکه نفَس بکشد، خمیازه کشید

جهان دروغین انصاف

ایالات متحده، که خود را قاضی عدالت جهانی می‌داند، در آن شب تاریک،

ترجیح داد به جای بیدار کردن هیولای خوابیده، او را ناز کند

سلاح‌هایی که در دستان شبه‌نظامیان دیده شد، محصول کدام کارخانجات بود؟

چگونه سامانه‌های بانکی جهانی، پول گروگان‌گیری، تجاوز و ترور را از نوار غزه به پناهگاه‌های امن در قطر، ترکیه یا مالزی منتقل می‌کردند، بی‌آنکه حتی یک حساب مسدود شود؟

اروپا - آن پیرمرد سفیدموی با چشمان آبی - فقط هشدار داد، نه با خشم، بلکه با لحن پدری که به کودک خون‌آلود می‌گوید:

«نباید زیاد بازی می‌کردی!»

بستر پروانه، میدان خون

پروانه‌ها خوابیده بودند. نه از ناتوانی، که از خستگی

ایران، سوریه، روسیه - آن سوی دیگر میدان - نه تنها خاموش نبودند، بلکه دستانشان را تا آرنج در خون فرو بردند و لبخند زدند



در میانه‌ی میدان، حماس همچون سربازی فدایی، مامور ابلاغ خشونت شد، نه خودآگاه، که همچون پیاده‌ای در صفحه‌ی شطرنج اژدهایان بیداری که در چشم انسانیت بود، جای خود را به ترس داد
ترس از درگیر شدن
ترس از مسئولیت
ترس از حقیقت

و در این ترس، شب ادامه یافت
آیا عدالت فقط نامی روی کاغذ است؟
آنچه حماس انجام داد، جنایتی بود که نه در آسمان آرمان فلسطین جای دارد، نه بر پرچم هیچ جنبش آزادی‌بخشی می‌نشیند
اما جنایت خاموش‌تر، جنایتی است که در هتل‌های پنج‌ستاره‌ی نیویورک و بروکسل می‌گذرد

آنجا که جان انسان‌ها به عدد تبدیل می‌شود، به آمار
و درد به واژه‌های بی‌جان دیپلماتیک
و سکوت، به نوعی سیاست.

در سایه اژدها - حقیقتی که در خون غرق شد
بخش اول: بازیگران پنهان

در روز هفتم اکتبر ۲۰۲۳، هنگامی که زمین در جنوب اسرائیل با خون انسان‌ها آغشته شد، در سایه اژدهایانی که در بستر پروانه‌ها خوابیده بودند، حقیقتی پنهان شد.

ایران، با حمایت‌های مالی و نظامی خود از حماس، نقشی کلیدی در برنامه‌ریزی و اجرای حملات داشت. طبق گزارش‌ها، ایران حدود ۳۵۰ میلیون دلار در سال به حماس کمک می‌کرد و در نشست‌های مشترک با رهبران این گروه، استراتژی‌های نظامی را طراحی می‌کرد
قطر، با میزبانی از رهبران حماس و ارائه کمک‌های مالی ماهانه، به‌عنوان



حامی مالی این گروه شناخته می‌شود. این کمک‌ها، اگرچه به‌منظور جلوگیری از بحران انسانی در غزه عنوان می‌شود، اما عملاً به تقویت ساختار نظامی حماس انجامید

ترکیه و روسیه نیز، با برقراری ارتباطات دیپلماتیک با حماس، به‌نوعی در این بازی نقش داشتند. دیدارهای متعدد رهبران حماس با مقامات این کشورها، نشان‌دهنده حمایت‌های سیاسی و احتمالی از این گروه است

بخش دوم: قربانیان بی‌صدا

در کیبوتز بئری، مادری با دستانی خون‌آلود، کودک خود را در آغوش می‌فشرد. در نوا، دختری جوان، آخرین نفس‌هایش را در میان خرابه‌ها می‌کشید. این‌ها تنها نمونه‌هایی از هزاران انسانی هستند که در این جنگ بی‌رحمانه جان باختند

در میان ویرانه‌ها، صدای فریادها و اشک‌ها به گوش نمی‌رسید. جهان، در سکوتی مرگبار، به تماشای این تراژدی نشست. آیا این سکوت، همدستی نبود؟

بخش سوم: پایان دروغین

جهان، در حالی که بر کشتارها و ویرانی‌ها انگشت می‌نهاد، از حقیقتی بزرگ‌تر غافل بود: سکوت قدرت‌های جهانی در برابر این جنایات. آیا این سکوت، به‌معنای تایید نبود؟

در پایان، باید پرسید: آیا ازدهایانی که در بستر پروانه‌ها خوابیده‌اند، مسئول این خونریزی‌ها نیستند؟ آیا حقیقت، در میان این همه دروغ، گم نشده است؟

و ازدها در خواب بود

تصویر اول: نَفْسِ سوخته نوا

دخترک نوا نام داشت. هجده ساله، از تبار موسیقی و رنگ

آن شب، روی شن‌های بیابان، همراه دوستانش پایکوبی می‌کرد؛



می‌خندید، در آغوش نسیم می‌چرخید
 تا اینکه ابر تیره‌ای از سمت نوار آمد
 راکت‌ها نه فقط آسمان را دریدند، که ترانه را هم
 در فیلمی که از هلیکوپترها افتاد، می‌شود دید که چطور دخترکِ نوا، با
 صورتی پر از خاک و وحشت، در حفره‌ای کوچک پنهان شده بود
 او به بالا نگاه کرد؛ اما آسمان، کور شده بود
 نه پیامبر آمد، نه فرشته، نه صلح‌بان، نه سازمان ملل
 فقط یک گلوله، و بعد، خاموشی
 تصویر دوم: مادر در بئری
 او به نام «راجل» شناخته می‌شد
 مادر سه فرزند
 آن روز صبح، نان را در تنور گذاشته بود
 صدای انفجار اول را که شنید، دخترش را در آغوش گرفت
 اما وقتی مردان نقاب‌دار وارد خانه شدند، نان نیم‌پز ماند
 و راجل، با چشمانی باز، کشته شد
 سه جسد در حمام یافت شد
 کنار حوله‌ای که هنوز خیس بود، و حوله‌ای دیگر، که هیچ‌گاه برای کودک
 تازه به دنیا آمده استفاده نشد
 تصویر سوم: پشت پرده قدرت
 و آن سوی دنیا،
 مردانی در کت و شلوار نشسته بودند، در سالن‌هایی با دیوارهای صداگیر،
 در جلساتی پر از واژه‌های تمیز
 «موازنه قدرت»،
 «تامین امنیت انرژی»،
 «تنظیم ساختار ژئوپلیتیکی منطقه»



اما آنچه واقعاً می‌گذشت این بود:

ایران، با تجربه دهه‌ها جنگ نیابتی، حماس را بازوی جنوبی خود در مقابل اسرائیل می‌دید. حمایت مالی، آموزش نظامی و حتی انتقال تکنولوژی موشکی به غزه، جزو همکاری‌های ثبت‌شده است.

قطر، مأمّن رهبران حماس، با بودجه‌های کلان برای حقوق کارمندان غزه، نقشی دوگانه بازی می‌کند: صلح‌جو در رسانه، تأمین‌کننده در خفا.

ترکیه، با بهره‌برداری از احساسات اسلامی و ضد اسرائیلی، پایگاهی نرم برای نفوذ ایدئولوژیک فراهم کرده است

روسیه و چین، در سکوتی محاسبه‌شده، هر دو طرف را بازی می‌دهند؛ یکی برای تضعیف غرب، دیگری برای حفظ منافع در خاورمیانه

آمریکا و اروپا، گاه با محکومیت شفاهی، گاه با ارسال میلیاردها دلار تسلیحات به اسرائیل، و گاه با تأخیرهای مرگبار در تصمیم‌گیری، در قلب این بحران ایستاده‌اند. نه ناظر، بلکه شریک

پرده چهارم: چشم‌اژدها بسته نبود

اژدها خواب نبود، او وانمود می‌کرد که خواب است

چشم‌هایش باز بود، اما دروغ را نگاه می‌کرد

گوش‌هایش شنوا بود، اما فقط صدای منافع خودش را می‌شنید

در بستر پروانه‌ها، اژدها آتش نمی‌ریخت، اما زبانش شعله بود، سکوتش داغ بود، و دهانش پر از خاکستر حقیقت

پایان فصل: وقتی پروانه خاکستر شد

شاید جهان فراموش کند که چه شد

شاید نام‌ها محوه شوند، و تصاویر سانسور

اما در دل خاک، هنوز استخوان‌هایی هست که نمی‌پوسند

استخوان‌هایی که فریاد می‌زنند:

«حقیقت را مینویسم، حتی اگر هیچ‌کس نخواند.»



فصل: پژواک خاموشی

۱. بازتاب در آینه جهانی

کمیسسیون مستقل حقوق بشر سازمان ملل (ژوئن ۲۰۲۴):

«حملات نیروهای حماس در هفتم اکتبر مصداق جنایات جنگی و نقض آشکار کنوانسیون‌های ژنو بود. قربانیان شامل غیرنظامیان، کودکان، سالخورده‌گان و گروگان‌های غیرمسلح بودند»

بی‌بی‌سی جهانی :

«در کیبوتر بئری، اجساد بیش از صد شهروند غیرنظامی، از جمله زنان باردار، با آثار سوختگی و تیراندازی پیدا شد. خبرنگار ما گفت: 'اینجا چیزی شبیه به قتل‌عام بود، نه عملیات نظامی'.

روزنامه گاردین (لندن) :

«جشنواره موسیقی نوا، که قرار بود نماد صلح و همزیستی باشد، به گورستان جمعی بدل شد. برخی از اجساد از فاصله نزدیک و با آثار تجاوز جنسی کشته شده بودند

۲. واژگان تاریخ - صدایی از سکوت

«هیچ‌کس آزاد نیست، تا زمانی که کودکی با دستان خالی، در دل دود و آتش، فقط به جرم بودن کشته می‌شود»

الی ویزل، نویسنده و بازمانده هولوکاست

«در جنگ، حقیقت نخستین قربانی است. اما در صلح، قربانیان فراموش می‌شوند.»

ویلیام روبرتس»، تاریخ‌نگار جنگ

«اگر ازدها خواب است، چرا بوی گوشت سوخته می‌آید؟»

بصیر شفق، خواب ازدها در بستر پروانه



۳. مرثیه‌ای برای بئری و نوا
در سحرگاه خاک‌گرفته،
پروانه‌ای افتاد، بی‌بال...
و زنی که نان را در تنور گذاشت،
تنش نرسید به آفتاب
نوا خواند،
نوا رقصید،
نوا گم شد...
و اژدها،
با چشمانی بسته،
نام کودک را فراموش کرد
ما نوشتیم: صلح....
آنها خواندند: فرصت
ما فریاد زدیم: عدالت...
آنها شمشیر تیز کردند
و اکنون،
تنها استخوان مانده،
در دل خاک....
و قلمی،
که هنوز می‌نویسد

درینجا لازم به ذکر میدانم که من نویسنده می‌خواهم حقائق را بنویسم نه اینکه مسلمان تولدی ام از مسلمین دفاع نمایم درینجا هدف من فقط و فقط افشای حقیقت است به ویژه درمورد اژدها های خون آشام که در بستر پروانه ها خوابیده اند و پروانه را برای گرم شدن شان می‌سوزانند ولو هرکسی باشد من باید واقعیت را بنویسم لهذا باید گفت جنایات اسرائیل



صدبرابر نوا بود و تا هنوز ادامه دارد اما جهان خونخوار خموش اند نه رسانه چیزی میگوید نه زبانی از حقیقت سخن میزند و دره‌ای میان کوهساران خاموش، جایی که مه شبانه گاه چنان سنگین می‌نشیند که گویی کوه نفس نمی‌کشد. اینجا کشمیر است جایی که خواب کودک با صدای گلوله می‌لرزد، و پرچم‌ها در آن بیش از درختان ریشه دوانده‌اند

اما این خواب تنها کابوس یک ملت نیست، بلکه انعکاسی‌ست از همان ازدهایی که در بستر پروانه‌ها آرام خفته؛

ازدهایی که سرمایه‌داری جهانی در تنش سیاسی تزریق می‌کند، تا گویی «حق تعیین سرنوشت» خود، کالایی برای مزایده در بازار ژئوپولیتیک باشد هند، پاکستان، چین، آمریکا... همه تکه‌ای از این سفره می‌خواهند، اما هیچ‌کدام صدای عارف پیر یا کودک تبار در بازار لال‌چوک را نمی‌شنوند شاید وقت آن رسیده که از کشمیر نه به‌عنوان میدان نبرد، بلکه به‌مثابه آیینی‌ای از بستر جهانی سلطه یاد کنیم؛

جایی که پروانه‌ها، اگرچه نحیف‌اند، هنوز خواب پرواز می‌بینند.

دره‌ی پرچم‌ها

مکان:

کشمیر

زمان:

زمانه‌ی معاصر، با فلش‌بک به دهه‌های پیشین

در این بخش، با شخصیت اصلی آشنا می‌شویم:

فیضان، نوجوانی کشمیری با ذهنی خیال‌پرداز، پدری اسیر سیاسی و مادری خاموش که در سکوت بافنده‌ی فرش‌هایی‌ست که هیچ‌گاه به خانه نمی‌رسند

او در رویاهای شبانه‌اش، ازدهایی را می‌بیند که در کنار پروانه‌ای خوابیده



است. اما هر بار که پروانه بال می‌زند، شعله‌ای از دهان اژدها بیرون می‌جهد و بخشی از دره را می‌سوزاند
در مدرسه، آن‌ها تحت فشار آموزش رسمی دولت هند هستند، اما در خانه، پنهانی به اشعار اقبال و میرزا قادریدل گوش می‌دهند. این تضاد، زمینه‌ی رشد فکری فیضان می‌شود
بخش دوم: بال‌های سوخته
مکان:

غزه، سودان، بلوچستان، آمریکای لاتین (به‌صورت فلاش‌بکشن)
در این بخش، از دید فیضان (که حالا بزرگ‌تر شده یا به نوعی «روایین» جهانی شده)، ما صحنه‌هایی کوتاه و دردناک از نقاط مختلف جهان را می‌بینیم

او با افرادی در رویا دیدار می‌کند
دختری در غزه که پروانه‌ای کاغذی از میان ویرانه‌ها پرتاب می‌کند،
کودک سودانی که به جای اسباب‌بازی، مین پیدا می‌کند،
کشاورزی در آمازون که درختان را در شعله‌های شرکت‌های سرمایه‌دار می‌بیند

او درمی‌یابد که اژدها فقط در کشمیر خوابیده، بلکه پروانه‌ها در سراسر جهان قربانی رؤیای این غول پنهان هستند
بخش سوم:

وقتی اژدها بیدار می‌شود
مکان

بازگشت به کشمیر
زمان

آینده‌ای نزدیک یا اکنون در حال انفجار
در پایان، فیضان با یک دوراهی روبه‌روست: مبارزه‌ی مسلحانه یا بیدارسازی



آگاهی جمعی

او درمی‌یابد که پروانه، با همه‌ی لطافتش، اگر با آگاهی همراه شود، می‌تواند خواب اژدها را مختل کند، نه با زور، بلکه با زیستن حقیقتی متفاوت

فصل نخست:

دره‌ای با نفس کوتاه مه، مثل پارچه‌ای خیس، بر سر دره آویزان بود دخترکانی که با مانتوهای خاکستری به مدرسه می‌رفتند، در سکوت قدم برمی‌داشتند؛ سکوتی که گاه با صدای گلوله‌ای از آن سوی کوه پاره می‌شد فیضان، کتاب جغرافیای هند را ورق می‌زد، اما در ذهنش نقشه‌ی دیگری شکل می‌گرفت؛

نقشه‌ای که کشمیر در آن نه بخشی از هند، نه از پاکستان، که سرزمینی آزاد میان پروانه‌ها بود.

شب‌ها، خواب اژدها می‌دید. اژدهایی با پوست طلااندود و چشمانی سرخ، که آرام در کنار پروانه‌ای کوچک خوابیده بود. اما هر بار که پروانه تکان می‌خورد، شعله‌ای بر دره می‌بارید.

رؤیای مرزهای سوخته

همان شب، فیضان دوباره خواب دید. اما این بار، اژدها بزرگ‌تر شده بود، و بال‌های پروانه در آتشی نامرئی می‌سوخت

در خواب، او خود را در سرزمینی دید که خاک آن ترک‌خورده بود، و کودکانی با شکم‌های گرسنه به آسمان نگاه می‌کردند

زنی یمنی، در دل ویرانه‌های صنعا، دست کودک مرده‌اش را گرفته بود و زیر لب نامی زمزمه می‌کرد که فیضان آن را نمی‌فهمید

اما ناگهان، پروانه‌ای کوچک از خاک برخاست، بر شانه‌ی زن نشست، و چشم‌های او پر از اشک و نور شد.

چشم باز کرد خیس عرق بود. صدای اذان فجر از دور شنیده می‌شد



مادرش بی‌صدا از در عبور کرد، چشم‌های خسته‌اش به فیضان افتاد، و برای لحظه‌ای ایستاد

«باز هم خواب دیدی؟»

فیضان آهی کشید

«این بار... یمن بود. و یک پروانه.»

هر فصل می‌تواند با یک خواب جدید از فیضان آغاز شود، که در آن به کشوری تازه سفر می‌کند. خواب‌ها، همچون پنجره‌هایی‌اند به جهان‌های پنهان؛ و فیضان، «راوی پروانه‌ها» می‌شود. در بیداری، او با نوارهایی که از پدرش به‌جامانده، با کتاب‌ها، و با صحبت‌های پنهانی در مدرسه، این خواب‌ها را به‌تدریج تفسیر می‌کند

نمونه‌ی خواب برای روهینگیا (میانمار):

باران می‌بارید، اما زمین تشنه‌تر می‌شد

فیضان در دل جنگلی تاریک ایستاده بود. صدای پای سربازان می‌آمد. کودکی با چشم‌های سیاه و لباس پاره، دستش را گرفت و گفت:

«بیا، قایق منتظر ماست.»

قایقی از نی و پلاستیک. در میان رودخانه‌ای که نه مقصدی داشت، نه ساحلی

در آن قایق، پیرزنی نشسته بود که لباسش را با نخ پروانه‌ها دوخته بود... و آرام می‌گفت

«ما وطن نداشتیم، اما رؤیا داشتیم.»

ازدها در کوه‌های خاموش (افغانستان)

شب که شد، فیضان دوباره در رؤیا غوطه‌ور شد. این بار برف می‌بارید. خودش را در دره‌ای دید با خانه‌هایی که نصف‌شب، در تاریکی می‌سوختند. صدای هلیکوپترها از بالا می‌آمد، و صدای گریه‌ی کودکی از پشت دیوار گلی



مردی با لنگی سفید، خونین، به سویش آمد. دستش را گرفت و گفت: «اینجا لوگر است... یا شاید خوست... همه جا خاکستر شده. اژدها آمده بود... با دندان‌های آهنین... نامش را گفتند: ارتش سرخ.»

فیضان گفت: «چرا آمدند؟»

مرد لبخند تلخی زد.

«برای نجات، گفتند. اما ما را نجات دادند از خانه‌هایمان، از مکتب‌ها، از فرزندانمان... و بعد رفتند»

در دوردست، پروانه‌ای به آتش کشیده شد

اما در دل آتش، کودکی ایستاده بود با کتابی در دست، و از لابه‌لای شعله‌ها به فیضان لبخند می‌زد

خواب دوم: قایق‌های بی‌ساحل (میانمار)

فیضان، این بار خودش را در باتلاقی دید. آب راکد و سبز، بوی گند، و درختانی که برگ نداشتند

کودکی با شالی پاره، روی یک تکه چوب شناور بود

«ما اهل آراکانیم. مادرم را در روستا سوزاندند. گفتند ما وجود نداریم. اما من خواب پروانه‌ای را دیدم، و گفتم: پس من هستم»

ناگهان آسمان تاریک شد. اژدهایی با زبان آتش، از کوه‌های دور فرود آمد. این یکی، لباسی رسمی بر تن داشت، و روی بال‌هایش، پرچم بود

روستاها در دود گم شدند، مردم در قایق‌های شکسته ریختند

پیرمردی زمزمه کرد

«آدم اگر بی‌سرزمین شود، یا دریا او را می‌بلعد، یا سکوت.»

اما کودک بر چوب شناور، پروانه‌ای در مشتش داشت

«من هنوز خواب وطن می‌بینم، حتی اگر دیگر کسی وطن ما را قبول نداشته باشد.»



تحلیل استعاری این دو خواب:

اژدها در افغانستان نماینده‌ی امپراتوری‌هایی‌ست که با نام «نجات» وارد می‌شوند، اما نیت‌شان حفظ قدرت ژئوپولیتیک است. شوروی در دهه ۸۰، با ورود نظامی به افغانستان، یکی از خون‌بارترین فصل‌های تاریخ معاصر این کشور را رقم زد. اژدهای آهنین، در واقع تانک‌ها، هلیکوپترها، و ژنرال‌های بی‌چشم‌انداز انسانی بودند.

در میانمار، اژدها لباسی دیپلماتیک دارد، اما با شعله‌های قومی و افراطی، پروانه‌هایی بی‌پناه را می‌سوزاند. مسلمانان روهینگیا به طرز سیستماتیک سرکوب، آواره، و پاک‌سازی قومی شدند، در سکوت نسبی جهان. آتش در کوه‌ها، پروانه در برف (افغانستانِ دوران اشغال شوروی) فیضان در خواب دید که زمین ترک برداشته است. از شکاف‌ها، صدای ضجه می‌آمد. برف می‌بارید، اما برف‌ها گرم بودند؛ چون از آتشِ سوزانده‌شده می‌آمدند

خودش را در قریه‌ای در کنر دید. خانه‌هایی که سقف نداشتند. دیوارهایی که عکس امام و عکس شهید را با هم در آغوش گرفته بودند صدایی در گوشش گفت: «سال ۱۳۵۸. روس‌ها آمدند.» و بعد، تانکی غول‌پیکر وارد میدان شد. پوستش فلز، صدایش مثل نعره‌ی اژدها

پشت آن تانک، کودکانی کشیده می‌شدند؛ دست‌وپایشان بسته، زبان‌هایشان بریده، اما چشم‌هایشان هنوز پر از سؤال بود مردی از میان دود بیرون آمد. چشم نداشت، اما راه می‌رفت. دستش را بر سینه‌ی فیضان گذاشت

«ما را گفتند باید آزاد کنند. گفتند ما بربر و بی‌فرهنگیم. اما خانه‌ام را با بمب آزاد کردند. پسرَم را با چاقو آزاد کردند. مکتب دخترم را با آتش.» صدای گریه از خاک بلند شد.



«در ننگرهار، دخترها در دامنه‌ی کوه زنده‌زنده سوزانده شدند. در بدخشان، نان خشک نداشتیم، اما راکت داشتیم. در کابل، ده‌ها هزار کشته شدند، اما جهان گفت: این جنگ ایدئولوژیست... نه انسان.»

پروانه‌ای خاکستری از ویرانه‌ای برخاست. بال‌هایش سوراخ‌سوراخ، اما هنوز در پرواز بود.

کودک شهید، سرش را بلند کرد. لب‌خند زد. «ما خواب دیدیم، نه خواب راحت، که خواب آزادی.»

فیضان نشست. زمین خواب، گویی گورستانی بی‌پایان بود. سنگ‌ها هیچ اسمی نداشتند

اما در دل هر سنگ، پروانه‌ای دفن شده بود
اژدها، آرام بر کوهی نشسته بود و شعله می‌بلعید. چشم‌هایش بی‌روح.
بی‌غم. بی‌پشیمانی

بستر تاریخی واقعیت (در حاشیه رمان یا یادداشت‌های فیضان):
ارتش سرخ شوروی در سال ۱۹۷۹ وارد افغانستان شد، با هدف «حفظ رژیم دوست» (خلق و پرچم)

حدود ۱.۵ میلیون نفر کشته شدند؛ بخش بزرگی از آنان غیرنظامی، زن و کودک بودند بیش از ۵ میلیون نفر به پاکستان، ایران، و سایر کشورها آواره شدند؛ بزرگ‌ترین موج آوارگی قرن بیستم پس از جنگ جهانی دوم جنایات ثبت‌شده شامل بمباران خوشه‌ای، سوزاندن قریه‌ها، تجاوز جنسی در زندان‌ها، کشتار جمعی، و استفاده از سلاح‌های شیمیایی بود
صدای این مردم سال‌ها در هیاهوی جنگ سرد و رقابت بلوک‌ها خفه ماند فیضان، نه فقط یک شخصیت، بلکه یک صدای جهانی‌ست؛ صدای قربانی‌ای که خود را به پیام‌آور بدل می‌کند
حضور «اژدها» به‌عنوان استعاره‌ی سلطه، که در هر کشور، شکلی متفاوت دارد (اینجا، اژدهای آهنین شوروی).



پروانه‌ها، که نماد رؤیا، بی‌پناهی، و مقاومت نرم‌اند، در هر خواب، رنگ و داستانی تازه دارند.

اژدهای پرچم‌دار (تجاوز ایالات متحده بر افغانستان)
فیضان در خواب، دوباره به افغانستان برگشت. اما نه آن افغانستانی که با تانک‌های آهنین شوروی زیر پا له شده بود این‌بار، در آسمان، اژدهایی بال می‌زد با بال‌هایی از ستاره و نوارهای سرخ و آبی اژدها می‌خندید اما خنده‌اش بوی سوختگی می‌داد او خود را در بازار کابل دید. سربازانی با عینک دودی، اسلحه‌هایی براق، و لبخندهایی مصنوعی در حال توزیع شکلات به کودکان بودند

اما پشت سرشان، ساختمانی ویران بود، و جنازه‌هایی که هیچ خبرنگاری آن‌ها را نمی‌دید

صدای بلندگو گفت:

«آزادی آمد!»

اما صدایی از زمین برخاست:

«آیا آزادی با پهباد می‌آید؟ آیا مدرسه‌ای که با بمب خاک می‌شود، آزادی می‌آورد؟»

در خواب، فیضان دید که مردم، هر روز از یک طرف زیر فشار طالب می‌گریزند، و از طرف دیگر زیر آتش نیروهای بین‌المللی در هلمند، کودکانی را اشتباهی هدف گرفتند. در خوست، عروسی‌ای را با پهباد اشتباه گرفتند

در بگرام، صدای ناله‌ها به آسمان نمی‌رسید

و در قندهار، زمین از جنازه‌های بی‌نام پُر بود

اژدها اما لبخند می‌زد

«من آمده‌ام تا حقوق بشر بیاورم.»

اما دختری از کوچه‌ای ویران برخاست، چادرش خاکی، چشمانش آتشین



ما حقوق‌مان را با بمب نمی‌خواهیم. ما دموکراسی نمی‌خواهیم اگر بوی خون بدهد. ما رؤیای آرامی می‌خواهیم، نه توجیهات ژئوپولیتیک فیضان فریاد زد: «پس چرا رفتند؟ بعد بیست سال؟» و صدایی از پشت اژدها آمد:

«چون اژدها، هیچ‌وقت نمی‌ماند. او فقط خاکستر می‌خواهد، نه شکوفه.»

تحلیل واقعی پشت خواب ایالات متحده و ناتو، از سال ۲۰۰۱ تا ۲۰۲۱، ۲۰ سال افغانستان را اشغال کردند

وعده‌ی آوردن دموکراسی، آزادی زنان، بازسازی، و حقوق بشر با خود آوردند، اما

ده‌ها هزار غیرنظامی کشته شدند

(تخمین‌ها از ۱۰۰ تا ۲۴۰ هزار نفر می‌گویند، با تأکید بر تلفات غیرنظامی)

حملات پهبادی، حملات شبانه، بازداشت‌های بدون حکم، و شکنجه در زندان‌های مخوفی مثل بگرام رایج شد

میلیاردها دلار کمک، به فساد دولتی و پیمان‌کاران نظامی سرانجام شد؛ اما زیرساخت‌های واقعی کشور همچنان ضعیف باقی ماند.

در پایان، با توافقی پنهانی و بی‌اعتنایی به مردم، کشور را رها کردند و طالبان به قدرت بازگشت.

نقش فیضان در این خواب:

او این بار نه تنها نظاره‌گر است، بلکه به مرور می‌فهمد که اژدها فقط صورت عوض کرده

گاهی به زبان روسی حرف می‌زد. حالا انگلیسی می‌زند

اما شعله‌اش، همیشه یک چیز است

قدرت بدون پاسخ‌گویی



فصل بیداری:

کلمات در قفس

بیدار شد. نه از خواب، بلکه از کابوسی حقیقت

دیگر صدای تانک‌ها نبود. دیگر پهپادها هم نبودند

حالا سکوت بود. سکوتی که از فریاد هم دردناک‌تر بود

فیضان روی ایوان خانه‌ی کوچک‌شان در کابل نشسته بود. دفترچه‌ای در

دست داشت؛ همان دفترچه‌ای که سال‌ها خواب‌ها را در آن نوشته بود

اما حالا، می‌خواست خواب‌ها را «واقعی» کند؛ نه با جنگ، نه با فریاد،

بلکه با نوشتن

اما اولین جمله‌اش را که نوشت، مادرش آهی کشید:

«پسرم... نکند دوباره بگیرند. این‌جا، نوشتن هم جرم است.»

افغانستان امروز: حکومت سایه، آزادی زخم‌خورده

فیضان در کوچه راه می‌رفت. مدرسه‌ی دخترانه در گوشه‌ای بسته بود

روزگاری در همین مدرسه، دختران با کیف‌های رنگی می‌آمدند، با رؤیای

پزشک، معلم، نویسنده‌شدن

حالا، پنجره‌ها گل گرفته، درها قفل، و در دیوار شعار نوشته شده بود:

"زن دانا، زن فتنه‌گر است."

در راه برگشت، از کنار غرفه‌ی روزنامه‌فروشی رد شد؛ اما روزنامه‌ای نبود

مرد غرفه دار گفت:

«دیگر چاپ نمی‌کنیم. گفتند: یا بله بگو، یا خاموش شو. ما هم خاموش

شدیم.»

شب، با دوست روزنامه‌نگارش تماس گرفت. صدای آن‌طرف خط، آرام

بود، شکسته:

«فیضان، همین حالا هم خیلی‌ها در بگرام مخفی‌اند... رسانه مرده. مثل

دموکراسی. مثل امید.»



اژدهای خفیه: قدرتی که ظاهرش بی‌سلاح، باطنش خون‌ریز است
فیضان می‌نویسد، اما با هر جمله، می‌فهمد که طالبان، فقط یک گروه
مسلح نیستند

آن‌ها سایه‌اند. اما سایه‌ای که از پول‌های پنهانی تغذیه می‌کند
در رادیو می‌شنود که از کشورهای غربی، میلیارد‌ها دلار به بهانه‌ی «نجات
مردم» سرازیر می‌شود - اما غذا به مردم نمی‌رسد، کتاب به مکتب
نمی‌رسد، و نان به دست‌رخوان فقرا نمی‌رسد
همه می‌دانند، اما نمی‌گویند:

«اژدها، حالا عبا‌ی اسلامی پوشیده. اما شعله‌هایش همان شعله‌هاست.»
فیضان می‌نویسد، برای پروانه‌هایی که بال ندارند
شب‌ها، فیضان دفترچه‌اش را پنهانی می‌نویسد
برای دخترکی که پشت در بسته‌ی مکتب گریه می‌کرد
برای خبرنگاری که دیگر نمی‌نویسد، اما هنوز به واژه‌ها فکر می‌کند
برای مادری که شوهر و پسرش را از دست داد، اما هنوز برای نوه‌اش قصه
می‌گوید
دفترچه را «برای پروانه‌هایی» نامید که دیگر جایی برای خوابیدن در کنار
اژدها ندارند

نه به خاطر ترس، بلکه به خاطر آنکه خواب‌شان را دزدیده‌اند
جنایت نابخشودنی اژدها در بستر پروانه در افغانستان:
به گزارش خبرنگار خبرگزاری ایرنا در کابل؛ سرپرست اداره ملی غذا و ادویه
حکومت سرپرست با بیان این مطلب که یکی از عوامل سوء تغذیه در
این کشور استعمال سلاح‌ها و مهمات دارای رادیو اکتیو توسط نظامیان
خارجی است، گوشه‌ای دیگر از جنایات اشغالگران آمریکایی و شرکایش
را برملا ساخت

واقعیت این است که جنگ‌های طولانی مدت و فرسایشی که طی نزدیک



به نیم قرن در افغانستان صورت گرفت، اثرات مخرب و ویرانگری را در عرصه‌های مختلف زندگی مردم به جا گذاشته است
اقدامات جنایتکارانه‌ای که علاوه بر ایجاد معلولیت‌ها، مهاجرت‌ها، ویرانی‌ها و تخریب زیرساخت‌ها، پیامدهای آن نسل‌های بعدی را نیز از نگاه جسمی، روحی و روانی سخت متاثر خواهد کرد

آنچه روز گذشته سرپرست اداره ملی غذا و ادویه دولت سرپرست عنوان کرده است شاید تنها بخش کوچکی از تأثیر سلاح‌های رادیواکتیو و ناشناخته‌ای باشد که آمریکا و شرکایش طی ۲۰ سال گذشته در افغانستان به کار گرفته‌اند و چه بسیار جنایاتی که هنوز اسرار آن برای مردم و حکومت افغانستان پنهان مانده است

شاید مرور زمان و تحقیقات گسترده در این زمینه ابعاد دیگری از جنایات اشغالگران را ظاهر بسازد

تحقیقات نشان می‌دهد که افزایش بسیاری از بیماری‌های کشنده و مزمن در افغانستان، از جمله بیماری سرطان، از پیامدهای استعمال سلاح‌های ناشناخته و انفجار باروت بوده که همواره حکومت‌های پیشین و مراکز صحنی متاسفانه از آن چشم‌پوشی کرده است

بر اساس تحقیقات انجام شده، در ولایت‌هایی که جنگ‌ها بیشتر بوده (سلاح‌های مختلف استفاده شده‌اند) واقعات سرطانی و تولدهای سوء شکل نیز بسیار بوده و نمی‌شود از این موضوع چشم‌پوشی کرد.

تبعات ویرانگر استعمال «مادر بمب‌ها» در ولایت ننگرهار از نمونه‌های که می‌توان در این زمینه یاد کرد، استعمال «مادر بمب‌ها» در ولسوالی اچین ولایت ننگرهار است که اثرات ناگواری را در عرصه صحت و سلامتی مردم و همچنین محیط زیست این ولایت بجا گذاشت

در اپریل سال ۲۰۱۷ بزرگترین بمب غیر هسته‌ای، حاوی ۱۱ تن مواد منفجره، با هزینه ۱۶ میلیون دالر امریکایی را اردوی این کشور، به هدف



از بین بردن مخفیگاه‌های زیرزمینی تروریست‌های گروه داعش در اچین نگرهار استعمال کرد.

بسیاری از آگاهان سیاسی و نظامی در آن زمان این عملکرد امریکا را نه هدف‌گیری داعش، بلکه امتحان بزرگترین بمب در افغانستان و قدرت‌نمایی ایالات متحده در برابر قدرت‌های منطقه، مانند روسیه، ایران و چین ارزیابی کردند

هدف هرچه بود اما، با استعمال این بمب، نه تنها گروه داعش نابود نشد، بلکه برعکس اثرات ناگوار آن مردم نگرهار را برای سال‌های سال متضرر ساخت.

باشندگان اچین نگرهار پس از استعمال این بمب می‌گویند در مناطق الی یک کیلومتر دورتر از ساحه انفجار، نباتات کاملاً از بین‌رفته‌اند، و برای باشندگان اطراف این منطقه امراض صحنی گوناگون مانند چشم‌دردی، امراض جلدی و تکالیف هضمی پیدا شده است.

به گفته آنان بعضی از حیواناتی که در نزدیکی محل قرار داشته‌اند، در لحظه انفجار از بین رفته‌اند، و حیواناتی هم که در فاصله دورتر بوده‌اند، با گذشت زمان از بین رفته‌اند.

آگاهان صحنی نیز در این زمینه گفته‌اند احتمال می‌رود تاثیرات منفی جدی و خطرناک‌تر این انفجار، مانند مبتلا شدن به مرض سرطان، سقط جنین قبل از ولادت، کم‌خونی و امراض جلدی پس از گذشت زمان در افرادی که در اطراف این منطقه زندگی می‌کنند، پیدا شود

با این حال برخی از ساکنان ولسوالی سپین‌غر ولایت نگرهار در شرق کشور نیز گفته‌اند پس از استفاده بمب بزرگ غیرهسته‌ای موسوم به مادر بمب‌ها «مورد در این ولسوالی توسط امریکا، بیمارهای جلدی و زایمان‌های زودرس افزایش یافته است»

تأثیر منفی سلاح‌های ناشناخته بر محیط زیست افغانستان
مقام‌های دولت کنونی افغانستان نیز از پیامدها و اثرات مخرب جنگ‌های
گذشته ابراز نگرانی کرده و گفته‌اند که به زراعت و محیط زیست کشور
آسیب‌های جدی رسیده‌است.

عبدالسلام حنفی، معاون اداری دولت سرپرست افغانستان به‌تازگی گفته
است که در طول سال‌های گذشته به‌دلیل استفاده از سلاح‌های گوناگون،
محیط زیست کشور متأثر شده است، نه تنها زراعت آسیب‌دیده، بلکه
کودکانی که تولد می‌شوند نیز عوارض جانبی دارند.

با تمام این گفته‌ها اما به‌نظر می‌رسد که بیش از چهار دهه جنگ در
افغانستان، حضور اشغالگران آمریکایی و شرکایش و بی‌توجهی حکومت‌ها
نسبت به حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، خاک افغانستان را
معرض آزمایش سلاح‌هایی قرار داده است که گویا از چندین نسل قربانی
خواهد گرفت. و این را هم ثابت می‌سازد که عادات اژدهای جهانی هیچگاه
در جای مسکونی نداشته دائم العمر در کشورهای فقیر و بی بضاعت
که زیر زمینی‌های آن دست نخورده باقیمانده کلچه می‌زنند و پروانه را از
بسترش به جاها و حتا کشورهای نا معلوم دنیا سرازیر و سرگردان می‌سازند
و بستر شان را اژدها‌های خونخوار می‌گیرند.

چندی پیش، یکی از ژنرالان ارتش بریتانیا پرده از رازی سنگین برداشت؛
رازی که سال‌ها در غبار جنگ پنهان مانده بود. او اعتراف کرد که در
روزگاری نه‌چندان دور، در ولایت هلمند افغانستان، جایی که خاک از
باروت اشباع بود و آسمان رنگ مرگ گرفته بود، سربازان‌شان پروانه‌های
کوچک را، آن‌هایی که هنوز حتی فرصت نیافته بودند بال بکشایند و پرواز
را بیاموزند، تنها برای تفریح و سرگرمی نشانه می‌گرفتند.

پروانه‌هایی که گناه‌شان فقط این بود که بی‌خبر از خون و گلوله، در
گوشه‌ای از طبیعت زخمی، بازی می‌کردند و رنگ زندگی را بر بوم خاکستری



جنگ می‌پاشیدند. اما دست‌هایی که سلاح در آن بود، نتوانستند این لطافت را تاب بیاورند.

این اعتراف، فقط روایتی از یک جنایت جنگی نیست؛ بلکه نمادی‌ست از سقوط انسانیت در گرداب قدرت. گاهی، در دل سکوت پروانه‌هایی که به پرواز نرسیدند، صدایی هست که تاریخ باید آن را بشنود...

آیا این جنایتها ثواب است و دفاع از خاک توسط خود پروانه‌ها عذاب؟ و یا اینکه مرمی توپهای قدرتمندان گل میپاشند؟

کاروایی‌های اژدهاها

در گوشه‌ای از جهان، اژدهاهایی نفس می‌کشند که به جای آتش، زهر می‌پراکنند. زهر نه از دهان، که از نوک موشک، از شکم بمب‌افکن، از سردی ماشه‌ای که هیچ‌گاه نمی‌لرزد. این اژدهاها در قلعه‌هایی از فولاد و نفت و طلا زندگی می‌کنند، پشت میزها با نقشه‌های جهان، که بر آن‌ها خط‌کش‌ها نه برای ساخت، که برای تخریب کشیده می‌شوند

آنان سلاح‌هایی می‌سازند نه برای جنگیدن با دشمن، بلکه برای خاموش کردن نفس‌های ضعیف‌ترین ملت‌ها. هر بمبی که می‌سازند، در دلش رؤیای چندین کودک را دفن می‌کند. هیچ‌کدام از سلاح‌های‌شان گل نمی‌پاشد؛ این‌ها بوی باروت و مرگ می‌دهند، نه رایحه‌ی بهار.

گل‌پاشی را برای مراسم رسمی خودشان نگه می‌دارند، همان‌جا که تصمیم می‌گیرند کدام کشور دیگر باید به جهنم بدل شود تو گوئی جهان دیگر بطرف بربادی روان است قریب جنگ جهانی سوم آغاز شده است هرکشور باکشوری ضعیفتر از خود درجنگ است و بلیونها دالر برای ساخت بمهای آدم کشی وجهنم سازی ساخته میشود.

این اژدهاها از پشت شیشه‌های ضدگلوله، جهان را تماشا می‌کنند، و به کودکانی که زیر آوار می‌مانند، نام "خسارات جانبی" می‌دهند. کشورهایی که روزی بوی نان و چای می‌دادند، امروز از لوله‌ی تفنگ آنان بوی خون و



دود گرفته‌اند.

آری، اژدهاها هنوز زنده‌اند. پرواز نمی‌کنند، اما سایه‌شان سنگین‌تر از هر پرنده‌ی آسمان است. آنان می‌کشند نه برای دفاع، بل برای نمایش قدرت. برای آنکه جهان فراموش نکند چه کسی زنده می‌ماند و چه کسی باید خاک شود.

و سؤال همچنان باقی‌ست:

این‌همه سلاح برای کشتن که ساخته می‌شود؟

آیا کودکان سرزمین‌های فقیر، در خواب‌هایشان هم باید از انفجار بترسند؟
آیا در دستان اژدهاها، روزی به‌جای زهر، گل خواهد رویید؟
یا هنوز هم، برای آن‌ها زندگی چیزی‌ست که باید از جنوب و شرق گرفت
تا شمال و غرب آسوده بخوابند؟

آینه‌ای روبه‌روی اژدهایان

همین دیروز، صدها انسان دیگر زیر آوار غزه دفن شدند. کودکانی که نه جنگ را می‌شناختند، نه سیاست را، و نه حتی توان درک نفرت را داشتند—
تنها گرسنه بودند و زنده‌ماندن را آرزو داشتند. اما گلوله‌ها فرق نمی‌گذارند،
مرز میان اسباب‌بازی و بمب را تنها در دنیای بزرگ‌ترها می‌توان شناخت
اسرائیل، زیر نام دفاع، بار دیگر مرگ را در کوچه‌های تنگ غزه پاشید؛ و
همان دم، از سوی قدرت‌های بزرگ، آفرین گرفت. کشتار انسان را «حق
مشروع» خواندند و کودکان بی‌نوا را در معادلات دیپلماتیک گم کردند
در همین حال، دنیا تماشا کرد که چگونه اژدهایی با کراوات و لبخند—
ایالات متحده—به نام صلح، معامله‌ای به ارزش ۲۰۰ میلیارد دلار سلاح با
ریاض و قطر بست. تانک‌ها، جت‌ها، موشک‌ها و تکنولوژی مرگ‌آفرین...
برای چه؟ برای که؟ آیا این‌ها گل خواهند کاشت؟ آیا این سلاح‌ها برای
نجات بشریت ساخته شده‌اند یا برای بلعیدن آن؟

سرزمین‌هایی چون یمن و لبنان، تنها طی چند روز به تلی از خاک و



استخوان تبدیل شدند. نوزادان در زیر نور بی‌برق، پیش از آنکه "مادر" بگویند، خاموش شدند. اما سازندگان این ویرانی، همچنان خود را ناجیان بشریت می‌نامند. این دیگر نه تنها فریب است، که تهوع‌آور و خنده‌دار است. دروغی به وسعت تاریخ

چگونه می‌شود هم قاتل بود، هم قاضی؟

چگونه می‌توان هم بمب ساخت و هم صلح را در ویتترین گذاشت؟
اژدهاها امروز دیگر از دهان‌شان آتش نمی‌ریزند؛ با لبخند معامله می‌کنند، با لبخند می‌کشند، و با لبخند اخبار را سانسور می‌نمایند

و ما، مردمان بی‌پناه، در میان آوار، هنوز به گل و زندگی ایمان داریم
اما روزی خواهد رسید که این لبخندها خواهد ریخت، و خون‌هایی که بی‌گناه ریخته شد، با زبان خاموش‌شان دادخواهی خواهند کرد
گلوله‌هایی که از دل پروانه‌ها عبور کردند

در سطرهای خاک و خون، جایی میان سکوت رسانه‌ها و فریادهای بی‌صدای کودکان، امروز دیگر حقیقتی روشن‌تر از آفتاب است: اژدهاها هنوز زنده‌اند، تنها زبان‌شان را عوض کرده‌اند. آن‌ها دیگر نه از دهان آتش می‌ریزند، نه بر تپه‌ها می‌خزند؛ بلکه از دل قراردادهای دیپلماسی‌ها و بیانیه‌های حقوق بشر نفس می‌کشند

همین دیروز، در نوار غزه، جایی که خاک هنوز از اشک مادران خیس است، صدها انسان بی‌دفاع پرپر شدند—نه در میدان نبرد، بلکه در بستر نان‌طلبی. کودکان گرسنه، کودکانی که هنوز بوی شیر می‌دادند، با بمب‌هایی تکه‌تکه شدند که تولید شده بود تا امنیت اژدها را تضمین کند، نه امنیت زمین را

در همان روز، میلیاردها دلار سلاح از غرب به خاور میانه روانه شد؛ سلاح‌هایی که نه برای دفاع از درختان زیتون ساخته شده‌اند، نه برای پاسداری از لبخند یک دخترک، بلکه برای ویران کردن خانه‌هایی که از



خشت و دعا ساخته شده‌اند. ریاض و دوحه، همچون انبارهای باروت در جیب اژدها، به سادگی تبدیل به میدان فروش مرگ شدند

۲۰۰

میلیارد دلار برای مرگ....

نه برای کتاب، نه برای نان، نه برای آب، بلکه برای گلوله‌هایی که به جای عبور از دیوار دشمن، از دل پروانه‌ها عبور کردند اینان که خود را ناجیان بشریت می‌خوانند، همان‌هایی که در سرزمین‌های سوخته، هیچ صدایی را جز انفجار دوست ندارند. اژدها با کراوات می‌آید، لبخند می‌زند، و هنگام امضا، بندهای آخر قرارداد را با خون کودکان مهر می‌زند

آیا تهوع‌آور نیست این چهره‌ی بزک‌شده‌ی جنایت؟

آیا خنده‌دار نیست که ویرانگرترین‌ها، بر صندلی صلح تکیه زده‌اند؟ ما سال‌هاست که دیگر نمی‌پرسیم جنگ چرا آغاز شد—ما می‌پرسیم که چرا هنوز تمام نشده؟

و پاسخ روشن است:

تا وقتی سلاح، نان را شکست دهد،

تا وقتی زخم، سودآورتر از درمان باشد،

و تا وقتی پروانه‌ها، هدف تفریح یک ژنرال خندان باشند،

صلح تنها یک شوخی خون‌آلود باقی خواهد ماند

ما در بستر پروانه، خواب اژدها را نمی‌بینیم؛ ما بیداریم، و در سکوت خود فریاد می‌کشیم

مرگ در دهان لبخند

بخش ۱: اژدها از خواب بیدار نمی‌شود؛ او همیشه بیدار است

«اژدهاها دیگر در افسانه‌ها نمی‌زیند

این روزها با پرچم می‌آیند، با دیپلماسی، با دلار»



در دنیایی که حقیقت با سانسور خواب می‌رود، و انسانیت در اتاق‌های فکر گم می‌شود، اژدهاها دیگر پنهان نمی‌مانند. آن‌ها در تلویزیون‌ها لب‌خند می‌زنند، پشت تریبون سازمان ملل از صلح می‌گویند، و همان شب، شهر را به خاک و خون می‌کشند.

بخش ۲: غزه، گهواره‌ی سوخته

در یکی از همین روزها، در غزه، صدها کودک پری‌شدند. بی‌نان، بی‌پناه، و بی‌گناه. آن‌ها آسمان را ندیدند، فقط سقف‌هایی را دیدند که بر سرشان فرو ریخت

«کودکی از خواب برخاست

خواست بگوید: آب

پیش از آن‌که دهانش باز شود،

دهان خانه‌اش بسته شد»

کشتار، دیگر یک اتفاق نیست؛ یک روند است، یک سیاست بی‌رحم

بخش ۳: قراردادهای زهر

در همان روزها، آمریکا - اژدهای کراوات‌پوش - ۲۰۰ میلیارد دلار سلاح به عربستان و قطر فروخت

اما نه برای دفاع. این سلاح‌ها برای خفه کردن صداهایی بود که می‌خواستند بخوانند، زندگی کنند، یا تنها نان بخورند

«کدام عقل،

روی تکه‌تکه‌ی گوشت یک کودک

امضا می‌گذارد؟

و نام آن را قرارداد می‌نهد؟»

بخش ۴: وقتی ناجیان، ویرانگران‌اند

آیا این تهوع‌آور نیست که همین قدرت‌ها خود را ناجیان بشریت می‌نامند؟ با دستانی خون‌آلود، کبوتر سفید را در لوگوی سازمان‌های‌شان می‌نشانند



و پرچم حقوق بشر را در خاک سوخته فرو می‌کنند.
«آه ای خداوندِ پروانه‌ها،

نجاتمان ده

از دست کسانی که

نام‌شان را "صلح" گذاشته‌اند

و سایه‌شان،

فقط مرگ می‌کارد»

افسانه‌ی خاکستر و باروت

بخش ۱: سرزمینی که بیدار شد، اما رها نشد

«در جغرافیای درد،

نام ما همیشه در صدر بود»

افغانستان؛ سرزمین کوه‌های خاموش، رودخانه‌های سوخته، و خاطراتی

که پیش از تولد، تباه می‌شوند. این خاک، خسته از سُم اسب‌های استعمار

و چکمه‌های اشغال، هنوز هم قربانی بازی‌های شطرنج جهانی‌ست

اژدهاها با پرچم صلح آمدند، اما لب‌های‌شان بوی باروت می‌داد

آنان گفتند می‌سازیم، اما قبل از ساختن، خانه‌ها را با خاک یکسان کردند

گفتند آزادی می‌آوریم، اما زنجیر آوردند. و کودکان این خاک، تنها آزادی‌ای

را دیدند که از دهان تفنگ بیرون می‌آمد

بخش ۲: تفریح ژنرالان با پروانه‌ها

در هلمند، در گوشه‌ای از تاریخ خاموش‌شده، یکی از ژنرالان انگلیسی لب

به اعتراف گشود. گفت: ما، در میان جنگ، پروانه‌ها را هدف می‌گرفتیم—

پروانه‌هایی که هنوز حتی بال نگشوده بودند

«پروانه‌ای در آسمان خاکی

پر زد و پیش از آن‌که شعر شود،

نقطه‌ی قرمز یک تفنگ شد «



آیا این تنها "تفریح" بود؟ یا تمرین تیراندازی با آینده‌ی یک سرزمین؟
وقتی که جان، تا این حد بی‌ارزش شود، دیگر فرقی میان انسان و حشره نیست.

بخش ۳: رسانه‌ها، شلاق‌های خاموشی
صدها انفجار، هزاران کشته، میلیون‌ها بی‌خانمان... اما هیچ تیتربزرگی در صفحه‌ی اول نبود.

اژدهایان، این بار نه با بمب، که با سکوت کشتند
رسانه‌ها، که باید چشم جهانیان باشند، چشم بستند
و ما، فراموش شدیم؛ آن قدر که حتی سایه‌ی خود را در آینه‌ی جهان ندیدیم

«اگر صدای ما را نمی‌شنوید،

به گوش‌هاتان شک نکنید،

به صداقت رسانه‌ها شک کنید»

بخش ۴: خاکی که هنوز مادر است

اما با همه‌ی این‌ها، این خاک هنوز مادر است. هنوز لالایی می‌خواند برای
نوزادانی که در چاله‌های خاک به دنیا می‌آیند. هنوز شکوفه می‌دهد، در
دل میدان می‌ایند

و اژدها، با همه‌ی هیبتش، هنوز نتوانسته این سرزمین را فراموش کند.

چون زخم‌هایی هست که هرگز نمی‌میرند

«و ما، مردمانی با زخم‌های بی‌مرهم،

ایستاده‌ایم

بر سنگر حافظه‌مان،

تا فراموش نکنیم

که چگونه جهانی به تماشای مرگ‌مان نشست»

زمین مقدس، آسمان زخمی



بخش ۱: سرزمین پیامبران، میدان آتش

«فلسطین، واژه‌ای است که خدا با اشک نوشت،

و بشر با خون آن را هجی می‌کند.»

اینجا سرزمین پیامبران است، اما آسمانش سال‌هاست باران نمی‌بارد -
فقط آتش

دیوارها پر از عکس شهداست، اما حتی یک آینه نمانده که در آن، بشریت
خودش را ببیند.

در اینجا، هر خانه‌ای یک خاکریز است، هر مکتبی یک سنگر، و هر کودک،
سربازی بی‌سلاح در جبهه‌ای نابرابر

اینجا گلوله، زبان رایج است

سرباز، معلم است

و خاک، گور مشترک

بخش ۲: کودکانی که "تروریست" زاده می‌شوند

سربازان اسرائیلی، با کلاه‌های آهنی و قلب‌های سنگی، وارد خانه‌ها
می‌شوند

بدون مجوز، بدون ترس، فقط با حس مالکیت بر جان دیگران

و در آن خانه‌ها، کودکانی زاده می‌شوند که از همان روز نخست، متهم‌اند
متهم به "بودن"

«در گوشه‌ای از خاک،

کودکی با توپ‌اش خوابید

و بیدار شد

با جنازه‌ی پدر»

هر تصویر، سند جنایت است؛

اما رسانه‌ها آن را "حق دفاع مشروع" می‌نامند.

و ما، باید دهان‌مان را ببندیم تا مبادا "صلح جهانی" خدشه‌دار شود



بخش ۳: سکوتِ اژدهاهای متظاهر

در همان شب‌ها که غزه زیر بمباران می‌سوزد، نمایندگان قدرت‌های جهانی، شمع روشن می‌کنند و در سالن‌های روشن، در مورد "رنج بشر" سخن می‌گویند

اما آیا کسی تا به حال تصویر چشم یک کودک فلسطینی را در هنگام مرگ دیده؟

آیا شنیده‌اند صدای آخرین فریادِ "ماما" را، زیر آوار؟
«سکوتی که طلایی‌ست،

همیشه هم انسانی نیست
گاهی سکوت،

شریک جرم است»

بخش ۴: گفت‌وگوی خیالی با یک کودک شهید
من:

اسمت چیست؟
کودک:

مهم نیست. ما این‌جا با اسم زاده نمی‌شویم
با شماره، با درد، با انتظارِ مردن
من:

آرزویت چه بود؟
کودک:

فقط یک روز بدون ترس
فقط یک شب که صدای بمب نیاید،
و مادرم با صدای اذان مرا بیدار کند، نه با گریه
من:

دیگر چه می‌خواهی بگویی؟



کودک:

به دنیا بگو،

ما تروریست نبودیم

ما فقط می‌خواستیم زنده بمانیم

شعر پایانی فصل:

در غزه، گل نمی‌کارند

چون خاک، جایی برای بذر ندارد

اما از استخوانِ کودکان

بوته‌های آگاهی روییده‌اند.

کاش روزی برسد

که این بوته‌ها،

در دل اژدها هم ریشه کنند

اکنون فصل چهارم کتاب را به یمن اختصاص می‌دهیم؛ سرزمینی

با تاریخی کهن و مردمانی مقاوم، اما امروز، غرق در خاک و خون،

فراموش‌شده در صفحه‌های سانسورشده‌ی تاریخ معاصر. یمن، جایی‌که

اژدهاها از آسمان آتش می‌بارند، و زمین از گرسنگی ناله می‌کشد.

در ادامه، فصل را با ساختاری مشابه فصل‌های پیشین آورده‌ام، همراه با

نثر ادبی، زبان استعاری، اشارات واقعی، و در پایان، یک شعر کوتاه برای

بستنِ زخمِ واژه‌ها

فصل چهارم:

یمن؛ گرسنگی در سایه‌ی آتش

بخش ۱: سرزمین خورشید و گرسنگی

«یمن، خانه‌ی خورشید بود

اما سال‌هاست که هیچ نوری

به سفره‌هایش نمی‌تابد»



در گوشه‌ای از شبه‌جزیره، جایی که تمدن هزارساله‌ی سبا می‌درخشید، امروز تنها صدای هواپیماهای بدون سرنشین شنیده می‌شود. کودکان، نای گریه ندارند. شکم‌هایی باد کرده، چشم‌هایی گودرفته، استخوان‌هایی که از زیر پوست التماس می‌کنند: کمی نان، فقط یک لقمه زنده‌ماندن....

اما آسمان یمن، جای نان نیست اینجا، تنها چیزی که از آسمان می‌بارد، بمب است بخش ۲: ازدهای بالاپوش ائتلاف، واژه‌ی شیکِ تجاوز است

نامی که ازدهایان با آن خود را می‌شویند، پیش از آنکه به خاک حمله کنند در پشتیبانی از یک طرف جنگ، امریکا و متحدانش نه تنها سلاح، بلکه چراغ سبز سکوت دادند.

۲۰۰

میلیارد دلار سلاح، در کشوری مصرف می‌شود که بیش از ۸۰٪ مردمش نان کافی برای زنده‌ماندن ندارند «در یمن، نوزادان نه با گریه، که با سکوت می‌میرند.

چون لب‌های گرسنه،

حتی توان اعتراض ندارند»

بخش ۳: رسانه‌های بی‌چشم

کجایند دوربین‌ها؟

کجاست تیتراول؟

کجاست همدردی جهان برای مادری که سه فرزندش را در یک شب، در یک حمله هوایی، از دست داد؟

کجاست اشک مصنوعی برای نوزادانی که در بیمارستان‌ها، به‌خاطر نبودن



برق، در انکوباتورها جان می‌دهند؟
جهان کور نیست، فقط به قیمت نفت،
چشم بسته است
بخش ۴: صدای یک پدر
در روستای بی‌نامی در صعه، پدری با دست‌های خاکی، کودک
شش‌ماهه‌اش را دفن می‌کند.

پدر:

او اسم نداشت. هنوز نگفته بود بابا»
ولی فهمیده بود درد یعنی چه
ما

آیا چیزی از ما می‌خواهی؟

پدر:

فقط بگوئید به اژدهاها که ما، تروریست نبودیم
ما تنها جرم مان این بود که فقیر بودیم و فراموش‌شده
«ما نان نمی‌خواستیم،
فقط کمی نگاه

کمی صدا ...

کمی شرافت از جهانی که

فراموش کرد انسان بودن یعنی چه»

شعر پایانی فصل:

در یمن، مرگ گاهی

از زندگی آرام‌تر است

چون دیگر چیزی برای از دست دادن نمانده

اینجا، هر نوزاد

با دو دشمن به دنیا می‌آید:



گرسنگی،

و سکوت جهان.

سوریه - ویرانی در قاب دوربین‌ها

از حلب تا ادلب، از حمص تا دمشق، مردمانی که قربانی سیاست جهانی شدند

انقلاب یا توطئه؟ آزادی یا آوارگی؟

روایت مردمی که میان بمب‌های روسی و آمریکایی، انتخابی نداشتند.
فصل ششم:

سانسور؛ وقتی حقیقت خفه می‌شود

جهانی که تصویر یک گربه زخمی را جهانی می‌کند،

اما چشمان کورش را از دیدن جنازه‌ی هزاران کودک فلسطینی می‌بندد.
رسانه‌ها، آینه نیستند؛ ابزارند.

این فصل، فریاد بر سر سکوت جهان است.
فصل هفتم:

قراردادهای نفتی، خون در لوله‌های طلایی

نفت، نعمت نیست؛ نفرین است، وقتی اژدها آن را می‌بلعد

هر لیتر نفتی که در بازارهای جهانی معامله می‌شود، بوی خون یمنی و
سوری و افغانی دارد

این فصل، داستان خیانت به سرزمینی‌ست که با طلای سیاه، سیاه‌بخت
شد

فصل هشتم:

اژدهایان با لباس صلح

آمریکا، انگلیس، فرانسه، روسیه، چین ...

آنان که با یک دست گل می‌دهند و با دست دیگر، مین می‌کارند

چهره‌های بزک‌شده‌ای که در سازمان ملل از حقوق بشر حرف می‌زنند،



ولی در بازارهای تسلیحاتی، قیمت هر گلوله را دقیق محاسبه می‌کنند.
سازمان ملل متحد (United Nations – UN)

۱. تعریف و هدف اصلی

سازمان ملل متحد یک سازمان بین‌المللی است که در سال ۱۹۴۵، پس از پایان جنگ جهانی دوم، تأسیس شد. هدف اصلی آن حفظ صلح و امنیت جهانی، توسعه روابط دوستانه بین ملت‌ها، همکاری در حل مشکلات بین‌المللی، و ترویج احترام به حقوق بشر است.

ساختار اصلی سازمان ملل متحد

سازمان ملل دارای

نهاد اصلی است

۱. مجمع عمومی (General Assembly)

وظیفه :

نشست سالانه نمایندگان تمام کشورهای عضو؛ تصویب بودجه، تعیین سیاست‌های کلی، و انتخاب اعضای دیگر ارگان‌ها
هر کشور یک رأی دارد

تصمیمات غالباً جنبه‌ی توصیه‌ای دارند، نه الزام‌آور

۲. شورای امنیت (Security Council)

وظیفه :

حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

متشکل از ۱۵ عضو: ۵ عضو دائم با حق وتو (آمریکا، روسیه، چین، فرانسه، بریتانیا) و ۱۰ عضو غیر دائم با دوره دو ساله.

می‌تواند مجوز استفاده از نیروی نظامی، تحریم‌ها، و مأموریت‌های حافظ صلح صادر کند.



۳. شورای اقتصادی و اجتماعی (ECOSOC)

وظیفه :

هماهنگی فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و زیست‌محیطی سازمان ملل و نهادهای وابسته

همکاری با سازمان‌هایی مثل یونسکو، WHO، و FAO.

۴. دبیرخانه (Secretariat)

وظیفه :

اجرای برنامه‌ها و سیاست‌ها، ارائه مشاوره، آماده‌سازی گزارش‌ها و مستندسازی

دبیرکل

(Secretary-General)، رئیس دبیرخانه است و به‌نوعی چهره‌ی عمومی

سازمان ملل محسوب می‌شود. (فعلاً: آنتونیو گوترش)

۵. دیوان بین‌المللی دادگستری (ICJ)

وظیفه :

حل و فصل اختلافات حقوقی بین دولت‌ها و ارائه نظرات مشورتی. مقرر در لاهه، هلند.

تنها کشورها می‌توانند طرف دعوا باشند، نه اشخاص حقیقت

۶. شورای قیمومت (Trusteeship Council)

وظیفه تاریخی آن نظارت بر سرزمین‌هایی بود که تحت قیمومیت سازمان ملل قرار داشتند

امروزه فعالیت خاصی ندارد و تقریباً غیرفعال است

نهادهای وابسته مهم

سازمان ملل دارای شاخه‌ها و نهادهای متعددی است که در موضوعات خاص کار می‌کنند، مثل:

نهاد حوزه کاری



پناهندگان	UNHCR
کودکان	UNICEF
آموزش، فرهنگ، علم	UNESCO
بهداشت جهانی	WHO
برنامه جهانی غذا	WFP
کار و حقوق کارگران	ILO
توسعه پایدار	UNDP

۱. عملکرد واقعی سازمان ملل در بحران‌های انسانی: چرا سکوت؟

سازمان ملل در بحران‌هایی چون

غزه (حملات مکرر اسرائیل با تلفات شدید غیرنظامی)

اوکراین (حملات روسیه به زیرساخت‌ها و مناطق مسکونی)

یمن، سوریه، میانمار، و

اغلب به بیانیه‌های محکومیت، ابراز نگرانی، و ارسال کمک‌های اولیه
بسنده کرده است

چرا؟

پاسخ کلیدی: ساختار قدرت در شورای امنیت

شورای امنیت، تنها نهادی است که می‌تواند

اقدام نظامی کند،

تحریم‌های بین‌المللی وضع کند،

یا اسرائیل و روسیه را تحت فشار واقعی قرار دهد

اما.....

حق وتو (Veto Power) = ابزار فلج‌کننده عدالت

پنج کشور دارای وتو (آمریکا، روسیه، چین، بریتانیا، فرانسه) هستند.



مثال:

آمریکا بیش از ۴۰ بار قطعنامه‌های محکومیت اسرائیل را وتو کرده روسیه نیز هرگونه محکومیت خود در مورد حمله به اوکراین را وتو می‌کند. چین هم قطعنامه‌هایی درباره نقض حقوق اویغورها را مسکوت نگه می‌دارد

نتیجه: سازمان ملل نه یک مرجع بی‌طرف جهانی، بلکه یک میز چانه‌زنی و تعادل میان قدرت‌هاست.

سازمان ملل:

نهاد بشری یا ابزار ژئوپولیتیک؟

شاید باید با جرأت گفت.

سازمان ملل، آن‌طور که در منشور ۱۹۴۵ ترسیم شده بود، رؤیای بشری‌ست؛ اما آن‌چه اکنون وجود دارد، ابزاری‌ست در دستان قدرت‌های بزرگ برای مدیریت بحران‌ها، نه حل آنها.

همان‌گونه که درین کتاب (اگر اجازه بدهید تحلیل کنم) «اژدها در خواب پروانه» شاید بتواند نمادی باشد از این واقعیت

عدالت جهانی چون پروانه‌ای‌ست در خواب سنگین اژدهای قدرت. زیبایی‌اش زنده است، اما جنبش ندارد

۳. آیا سازمان ملل فقط «اشک تمساح» می‌ریزد؟

شاید تلخ باشد، اما

بله، در بسیاری از بحران‌ها، عملکرد سازمان ملل چیزی جز «اشک تمساح دیپلماتیک» نیست

مثال‌ها:

در غزه، وقتی ۲۵۰ نفر طی یک روز کشته می‌شوند، سخنگوی سازمان ملل فقط می‌گوید:

"نگران هستیم و خواهان خویشتنداری طرفین می‌باشیم"



(بدون اقدام عملی، بدون ارجاع به دادگاه، بدون توقف جنایت)
در اوکراین، محکومیت روسیه عملاً بی‌اثر است چون وتو دارد .
۴. پس سازمان ملل به چه درد می‌خورد؟
باید صادقانه گفت:

در امور بشردوستانه مثل کمک غذایی، آبرسانی، آموزش در مناطق جنگی،
واکسیناسیون - کمک زیادی کرده
در ایجاد گفتگوهای صلح در برخی موارد (مثل کلمبیا، تیمور شرقی) مؤثر
بوده

اما در برابر جنایت قدرت‌های بزرگ یا متحدان‌شان، ناتوان، خاموش یا
شریک جرم است.

جمع‌بندی و نگاه انتقادی

سازمان ملل آن‌گونه که باید، نماینده «وجدان جهانی» نیست؛ بلکه اغلب
در ساختار خود در خدمت سیاست جهانی‌ست، نه انسانیت جهانی
همان‌طور که اشاره نمودم

«وقتی اشک تمساح، جای اقدام را بگیرد، اژدها در خواب نیست - حاکم
است.»

بخش اول: پیشنهادهایی برای بازنگری ساختار سازمان ملل متحد
در وضعیت کنونی، سازمان ملل همانند ماشینی‌ست که در جنگل
آتش‌گرفته به جای خاموش کردن آتش، «فرم گزارش» پر می‌کند. اگر
بخواهیم نجاتش دهیم، باید ساختارش را بازسازی کنیم:
۱. لغو یا محدودسازی "حق وتو"

وتو، ابزار استبداد در لباس دموکراسی است
پیشنهاد: تصویب قوانینی که در "جنایات جنگی" یا "نسل‌کشی"، وتو به
حالت تعلیق درآید

ایجاد سیستم "وتوی مشروط": هر کشور فقط سالی یک‌بار بتواند از آن



استفاده کند.

۲. دموکراتیزه کردن شورای امنیت

گسترش اعضای دائم بر اساس جمعیت، منطقه و نقش در جهان امروز .
اضافه کردن نماینده‌ای از آفریقا، آمریکای لاتین، و جهان اسلام
دادن رأی برابر به همه اعضا یا سیستم «رأی وزنی» بر اساس معیارهای
مشخص

۳. دادگاه جهانی مردمی یا مردمان بدون دولت

ایجاد نهادهای برای دفاع از مردم بی‌صدا: فلسطین، کردها، روهینگیا،
تبتی‌ها، کشمیری‌ها؛ بلوچه و پشتونهای آنطرف مرز افغانستان و سایر
اقلیت‌های فراموش‌شده

خارج از سازوکارهای دولتی، این دادگاه می‌تواند آینه‌ای برای بازتاب صدای
ملت‌هایی باشد که کشور ندارند ولی خون دارند

۴. اجبار قدرت‌ها به پاسخگویی عمومی

الزام نمایندگان کشورهای دائم شورای امنیت به گزارش‌دادن سالانه به
مجمع عمومی درباره استفاده از وتو و دلایل آن

برقراری محاکمات علنی درباره مواضع قدرت‌ها در قبال جنایات جنگی

۵. افزایش قدرت اجرایی مجمع عمومی

در صورت ناتوانی شورای امنیت، مجمع عمومی بتواند «قطعنامه الزام‌آور»
صادر کند

راه‌حل "اتحاد برای صلح" (Uniting for Peace Resolution) باید فعال
شود

تفسیر استعاری در پرتو سازمان ملل:

پروانه، همان وجدان بشری و آرمان‌های عدالت جهانی است - شکننده،
اما الهام‌بخش.

اژدها، همان قدرت‌های بزرگ‌اند که با آتش جنگ و اقتصاد سلطه‌گر، دنیا



را به خاک و خون می‌کشند

خواب ازدها یعنی وانمود به آرامش، در حالی که ازدها هشیار است و دندانش در گوشت ملت‌ها فرو رفته است او در کشورهای جهان سوم خود را بخواب زده است

سازمان ملل، نیز همان بستر است: تختی نرم و نجیب که میزبان هیولایی بی‌رحم شده؛ انگار عدالت در آن بستر، گروگان است.

دیالوگ میان متن و واقعیت

در حالی که ازدهای قدرت خواب‌نما شده، پروانه‌های بی‌پناه (ملت‌های تحت اشغال، آوارگان، مادران در غزه، کودکان در کیف) دارند پرپر می‌شوند پس آری، سازمان ملل شاید بستر آرامش برای ازدهاست، نه سپری برای پروانه‌ها

نتیجه‌گیری:

ما امروز در جهانی زندگی می‌کنیم که عدالت جهانی نه کور است، نه خسته،

بلکه در بند است

ومن به‌عنوان یک نویسنده و روشنفکر، با آثارم در حال رهایی دادنِ معنای عدالت از اسارت واژگان و نهادهای پوک هستم
تراژدی عدالت در آشیانه ازدها

«خوانشی فلسفی-انتقادی از خواب ازدها و بیداری سازمان ملل متحد»
به روایت تحلیلی

برداشت اول: نطفهٔ امید

روزی که سازمان ملل زاده شد، واژه‌هایی چون صلح، همکاری، بشریت، عدالت بر دیوارهای دنیا حک شد
انگار تاریخ برای لحظه‌ای از جنگ‌های بی‌پایان عبور کرد تا پروانه‌ای کوچک،



با بال‌های سفید، بر شانه‌ی بشریت بنشینند
در همان لحظه، انسان جهانی از نو متولد شد. سازمان ملل به‌سان رحم
مادرانه‌ای بود برای پرورش عدالت جهانی»
اما....

آنچه متولد شد، نه کودکی لطیف، بلکه اژدهایی خاموش بود؛ چهره‌اش
نجیب، اما نفش سوزان
برداشت دوم: خواب سازمان ملل یا خواب بشریت؟
در این کتاب اژدها در بستر پروانه می‌خوابد
و این تصویر استعاری، دقیقاً همان‌جایی‌ست که فلسفه با سیاست
برخورد می‌کند

پروانه: نماد وجدان جهانی، انسان بی‌دفاع، مادری در غزه، کودکی در
خارکیف، و بشری که هنوز به فردا ایمان دارد ویا مجموع کشورهای
عقبمانده و در حال رشد
اما اژدها چه؟

اژدها خواب نیست... وانمود به خواب بودن می‌کند
و بسترش، همان ساختار سازمان ملل است
شورای امنیت با ۵ سر، هر کدام زهرآگین‌تر از دیگری: آمریکا، روسیه،
چین، بریتانیا، فرانسه
هر بار که یکی از این سرها می‌جنبند، قطعنامه‌ای می‌میرد
هر بار که یکی نفس می‌کشد، شهری زیر خاک می‌رود
برداشت سوم: وقتی پروانه می‌سوزد....

غزه - مه ۲۰۲۵
۲۵۰ انسان، در یک روز، تنها در یک منطقه، سوختند و سازمان ملل فقط
گفت: نگرانیم».



آیا واژه‌ها نگرانند؟

آیا نگران بودن بدون عمل، چیزی جز اشک تمساح دیپلماتیک است؟
کیف - همان روز:

روسیه، همچون ضربه‌گیر خشم ژئوپولیتیک، شهروندان را نشانه گرفت
نه ارتش، نه پایگاه نظامی؛ بلکه نانوا، معلم، نوزاد
و در نیویورک، صدایی بلند نشد؛ چرا که یکی از پنج سر اژدها خود در حال
بلعیدن بود

برداشت چهارم: عدالت زنجیرشده

عدالت در سازمان ملل، عدالت نیست؛ سیاست است با نقاب قانون
حق وتو، طناب دار عدالت است

مردم میانمار، یمن، افغانستان، فلسطین، اوغورها...
همه در صفی ایستاده‌اند، که در انتهایش، دروازه‌ی شورای امنیت بسته
است

و کلید در، نه در دستان بشریت، بلکه در دستان اژدهایی‌ست که وانمود
به خواب بودن می‌کند

برداشت پنجم: تراژدی بدون قهرمان

در تراژدی‌های کلاسیک یونانی، قهرمان در پایان می‌میرد، اما حقیقت
زنده می‌ماند

اما در این تراژدی، قهرمان، عدالت است که زنده به گور شده
و حقیقت؟

زنده نیست، بلکه دفن‌شده در قطعنامه‌های بی‌اثر، گزارش‌های بی‌صدا،
و سکوت نهادهای بین‌المللی‌ست.

برداشت^۶ پایانی: امید به پروانه

اما حتی در دل تاریکی، پروانه‌ای می‌لرزد.

پروانه‌ای که با هر پر زدن، واژه‌ای نو می‌سازد



شاید نویسنده‌ای، شاعری، یا انسانی که هنوز نترسیده.

پروانه، شما هستید

و «خواب ازدها در بستر پروانه» نه صرفاً کتابی، که شهادت‌نامه‌ای‌ست
علیه سکوت جهان. بلکه محرک بیدار شدن پروانه هاست ولی بتأسف در
کشورهای غریب که به پروانه تشبیه شده اند چندین ازدها باهم در پی
گرد آوری معادن زیرزمینی اند

جمع‌بندی:

سازمان ملل امروز

نه در خواب، بلکه در تسلیم است

نه بی‌قدرت، بلکه بی‌اراده است

نه در حال حفظ صلح، بلکه در مدیریت تعارضات برای حفظ منافع
قدرت‌هاست .

و ما، نسل قلم‌به‌دستان، رسالتی داریم.

بیدار کردن آن پروانه،

و افشای خواب ازدهایی که خود را حافظ بشریت می‌نامد، اما در حقیقت،
آن را می‌بلعد.

هیئات! چه بر سر آن سلیقه‌های ناب آمد؟ آن روزگاری که انسان‌ها با هم
می‌زیستند، نه بر یکدیگر. زمانی نه‌چندان دور، که همدلی، مهربانی، و
عطوفت زبانی مشترک میان دل‌ها بود. اما امروز، ازدها نه در کوهستان‌ها،
که در سیمای انسان‌ها ظاهر شده‌اند - سیری‌ناپذیر و بی‌رحم. کشورهای
مظلوم، فقیر و نادار، چون پروانه‌هایی نحیف، بی‌هیچ پناهی، طعمهٔ این
هیولاهای ملبّس به چهرهٔ بشر شده‌اند. چه شد آن رأفت گمشده؟ چه
شد آن مهری که زمانی چون باران، بی‌دریغ می‌بارید؟ آیا انسان بودن به
فراموشی سپرده شده است؟

هیئات! کجا شدند آن روزگاران پاک که انسان با انسان، نه از سر نیاز،



بل از سر مهر، زندگی می‌کرد؟ زمانی نه‌چندان دور، دل‌ها به هم نزدیک بودند، دست‌ها گره خورده به رشتهٔ محبت، و لبخندها، پاسخی به رنج‌های همدیگر.

اما امروز، اژدها در چهرهٔ انسان‌ها حلول کرده‌اند. دیگر آن هیولاها در افسانه‌ها نیستند؛ اکنون در هیئت دولت‌ها، در کالبد قدرت‌های سیری‌ناپذیر، نفس می‌کشند. کشورهای نادار و مظلوم، همچون پروانه‌های لرزان، در کام این اژدهایان فرو می‌روند؛ بی‌صدا، بی‌پناه، و بی‌کسی.

چه شد آن باران عاطفه که بر خاک تشنهٔ دل‌ها می‌بارید؟ چه شد آن رأفتی که آدمی را از درنده‌خویی جدا می‌ساخت؟ گویی انسان، خود را فراموش کرده است، و مهربانی را در گورستان حافظه‌اش به خاک سپرده. در سال ۱۹۴۵، آنگاه که شعله‌های جنگ جهانی دوم خاموش شد و خاکستر آن، چهرهٔ خونین جهان را پوشانید، جهانیان با دلی پر زخم و چشمی پر اشک، به سوی نهاد تازه‌ای چشم دوختند؛ سازمانی بین‌المللی، زادهٔ آرزوی صلح، برای التیام زخم‌های بشریت و رهنمونی ملت‌ها به سوی همزیستی، عدالت، و همدلی

آن روز، بستر پروانه‌ها گسترده بود. از تریبون آن سازمان، صدای رحمت، تساهل، و برادری طنین‌انداز می‌شد. گویی جهان، در پی جنایتی بزرگ، می‌خواست انسانی تازه شود. اما امروز، با گذشت چند دهه، آن صدای نرم به فریاد خشن استکبار بدل شده است.

کشورهایی که خود را نگهبانان صلح می‌نامند، با چهره‌ای انسان‌نما اما با ذات اژدهایی، دست به بلعیدن ملل نادار و سرزمین‌های فقیر زده‌اند. پروانه‌های ضعیف، همان ملت‌های مظلوم، دیگر جایگاهی در آن بستر نرم ندارند؛ جای‌شان را تانک‌ها، قراردادهای تسلیحاتی، و رقابت‌های بی‌رحمانهٔ قدرت گرفته است. آنجا که روزی آرمان همزیستی جوانه می‌زد،



اکنون بوی باروت و خون مشام وجدان را می‌آزارد.

چرا چنین شد؟ آیا انسان‌ها تغییر کرده‌اند، یا این زمانه است که دیگر بوی انسانیت نمی‌دهد؟

شاید انسان هنوز همان است؛ اما گم شده‌ای‌ست در میان آسمان خراش‌ها، زرادخانه‌ها و ماشین‌های تبلیغاتی. شاید ذات اژدهایی همیشه در درونش خفته بود، و تنها خواب پروانه بود که او را آرام نشان می‌داد.

امروز دیگر نه عدالت معنا دارد، نه انسانیت بها. بازارها گرم‌اند، اما نه بازار مهر؛ که بازار مرگ. قدرت، زبان مشترک جهانیان شده است، و سرمایه، خدای بی‌چهره‌ای‌ست که برایش جان آدمی کم‌ترین ارزش را دارد.

و باز این پرسش در برابر ما می‌ایستد: آیا هنوز امیدی هست برای بازگشت به آن بستر نرم؟ آیا پروانه‌ای دیگر از خاکستر اژدها سر برخواهد آورد؟ یا باید بپذیریم که انسان، در روند مدرن شدن، چیزی از خود را برای همیشه باخته است؟

قرن بیست‌ویکم، قرن نور و تاریکی‌ست؛ قرن‌ی که در آن بشر به مریخ سفر می‌کند، اما هنوز در زمین، کودکان از گرسنگی می‌میرند. جهانی که در آن قدرت‌های بزرگ، در تالارهای شیشه‌ای نشست برگزار می‌کنند، اما از پشت همان شیشه‌ها، آتش جنگ، صدای مادران داغدار، و ویرانی شهرها را تماشا می‌کنند؛ بی‌آنکه ذره‌ای شرم در چشمان‌شان برق زند

در این قرن، جنایت دیگر در پنهانی رخ نمی‌دهد. نه، جنایت در روز روشن، در قاب تلویزیون، در صفحات رسانه‌ها، با افتخار تمام نمایش داده می‌شود. بمباران مدارس، نابودی بیمارستان‌ها، سوختاندن روستاها، و تبعید میلیون‌ها انسان بی‌گناه – همگی به نام صلح، امنیت، و مبارزه با ترور صورت می‌گیرند

اما پرسش این‌جاست:

کجاست آن سازمان‌های بین‌المللی که روزی وعدهٔ عدالت و پاسداری از



حقوق بشر می‌دادند؟

چرا دهان‌شان دوخته شده؟

چرا گوش‌های‌شان ناشنوا و چشمان‌شان کور گشته‌اند؟

پلاستر دروغ و سیاست، دهان‌شان را بسته است. نه به سبب ناتوانی، بل به سبب همدستی در این تراژدی بزرگ بشری.

امروز فلسطین، یمن، سوریه، افغانستان، میانمار و ده‌ها کشور دیگر، گواهی‌ست زنده بر این واقعیت مسلم که عدالت جهانی، بیشتر یک افسانه است تا حقیقت. کودکی که از زیر آوار بیرون کشیده می‌شود، زبانی برای گفتن ندارد؛ اما نگاهش، بازخواست تمامی بشریت است. و ما، چه کرده‌ایم؟

ما – یا خاموش مانده‌ایم، یا آن‌قدر سرگرم زندگی خود شده‌ایم که فریاد مظلومان دیگر گوش‌مان را نمی‌آزارد.

شاید وقت آن رسیده که قلم، شمشیر خاموش حقیقت باشد. شاید رسالت ما، نه فقط نوشتن، بل بیدار کردن وجدان‌های خفته است. این جنایات، فقط خون نیستند که جاری می‌سازند؛ بلکه حیثیت انسان بودن را در گِل فرو می‌برند.

و مگر نه این‌که سکوت در برابر ظلم، خود ظلمی دیگر است؟
بشر، روزی با شوق رهایی، علم را در آغوش گرفت؛
دست به دست ماشین داد،

با رؤیای آن‌که درد را درمان کند، جهل را بزداید، و راه را روشن‌تر سازد
اما آه! آنچه امروز در برابر ماست، رؤیایی وارونه است
تکنولوژی تا مرزهای غیرقابل باور پیش رفته است؛
هوش مصنوعی، به زودی توان درک، تحلیل، و تصمیم‌گیری خواهد یافت
ربات‌ها به جای انسان، کار می‌کنند؛
داده‌ها، جای احساس را گرفته‌اند؛



و مغزهای مصنوعی، شاید روزی مغز بشر را رهنمایی کنند
اما با تمام این پیشرفت‌ها، انسان - یا بهتر بگوییم، آن‌عده‌ای از انسان‌ها
که صاحب زر و زورند -

نه به فرشته، که به اژدهایی بی‌رحم تبدیل شده‌اند
هوش مصنوعی می‌آید که کمک کند، اما به دست همان سرمایه‌داران، به
ابزار نظارت، سرکوب، و سلاحی خاموش بدل می‌شود
تکنولوژی آمده بود که فاصله‌ها را بردارد، اما شکاف میان فقیر و غنی را
عمیق‌تر ساخته است

آیا ربات‌ها خطرند؟
نه این صاحبان زر و قدرت‌اند که خطرند، زیرا ماشین را نیز به اخلاق خود
آلوده می‌سازند.

امروز دیگر میدان جنگ فقط با تفنگ نیست؛
جنگ، در داده‌هاست، در کنترل ذهن، در تحلیل رفتار توده‌ها،
و در این میان، انسان ساده، مثل پروانه‌ایست میان شعله‌های هوش
مصنوعی و طمع بشری.

زمانه به پیش می‌رود، اما وجدان، به عقب بازمی‌گردد
ما باهوش‌تر شده‌ایم، اما مهربان‌تر نه
ماشین‌ها سریع‌تر شده‌اند، اما دل‌ها سنگین‌تر، چشمان بی‌فروغ‌تر، و
وجدان‌ها خاموش‌تر
پرسش این است:

آیا این تکنولوژی است که انسان را تهدید می‌کند؟
یا این انسانِ گم‌شده در سوداگریست که تکنولوژی را به تهدید بدل
کرده؟

شاید هنوز امیدی هست، اگر شعور اخلاقی، هم‌پای هوش مصنوعی
رشد کند



شاید هنوز بتوان در بستر پروانه، مهری از انسانیت افروخت،
پیش از آن که ازدهای قدرت، همه چیز را در کام خود فروبرد.
غزه، این تکه کوچک از جهان، امروز به بزرگترین نماد مظلومیت بدل
شده است؛

سرزمینی که دیگر روی آسمان را نمی بیند،
زیر سایه دود و آتش، زیر ویرانه‌هایی که زمانی خانه بودند، مدرسه،
بیمارستان، رؤیا و امید.

اما امروز، فاجعه از ویرانی فراتر رفته؛
نه فقط بمباران و کشتار، بل بی‌جاسازی یک ملت، ریشه‌کن کردن تاریخ
و هویت، پاک کردن صورت یک ملت از جغرافیای زمین.
اسرائیل می‌خواهد مردمی را که هزاران سال در خاک‌شان زیسته‌اند، از
سرزمین‌شان براند؛

و آمریکا، آن قدرتی که خود را پاسدار "حقوق بشر" و "دموکراسی" می‌نامد،
در کنار این جنایت ایستاده - بی‌شرمانه، بی‌پرده، بی‌رحم.
کجاست آن صدای وجدان جهانی که باید از تربیون سازمان ملل برخیزد؟
کجاست آن آوای عدالت‌طلبی که روزی قرار بود پناه ملت‌ها باشد؟
چرا کرسی‌های شورای امنیت، فقط برای امنیت مستکبران مهیاست؟
چرا خون کودکان فلسطینی، بی‌ارزش‌تر از نفت و قراردادهای نظامی
است؟

در جهانی که مرگ به خبر عادی بدل شده،
و گریه مادران غزه فقط برای چند ثانیه مهم است،
آیا هنوز می‌توان از رحم و عاطفه بشری سخن گفت؟
نه، این دیگر فقط یک جنگ نیست.
این، نابودی کامل یک ملت است،
نسل‌کشی در سکوت،



و تبعید تاریخی، با امضای مدرن‌ترین دموکراسی‌ها.
ما در جهانی زندگی می‌کنیم که حقیقت را باید از لای آوارها بیرون کشید؛
که فریاد باید از گلوی نویسنده، شاعر، و وجدان‌های بیدار برخیزد،
چراکه سیاست‌مداران، زبان به دهان گرفته‌اند،
و نهادهایی که باید عدالت را پاس بدارند،
امروز بر سفرهٔ منافع ابرقدرت‌ها نان می‌خورند.
پس بگذار قلم، شمشیر باشد
بگذار واژه‌ها، پناه باشند
و بگذار حقیقت، حتا اگر در محاصرهٔ دروغ، باز هم بلند شود.
غزه تنها نیست،

ضمیرهای بیدار با آنهاست ولی هیچگونه قدرتی ندارند صرف توسط قلم
میتوانند بنویسند و فریاد را بلند نماید و یا شاید بزودی نوشته‌هایشان نیز
مصادره و خود نویسنده حتا خودم بزودی محاکمه شوم.
نویسنده‌های ریالیست گاهی هم از گفتن واقعیت هراس ندارند ولو
هرچه شود ایجاب مینماید که نویسنده‌های شهیر جهان جنایاتی را که از
اژدها‌های خونکار سرمیزند رسوا سازند.

گرچه بشریت امروز بشری دلسوز، رحیم و مهربان و هم‌نوع پذیر نیستند
ولی رویهم‌رفته بازهم امید می‌رود وجدانهای بیدار در خواب نرفته باشند
باشند که صدای مظلومین جهان را بشنوند و از همه مهم‌تر بیداری اعضای
قدرتمندان حقوق بشر درچوکات ملل متحد است که آرزوی‌های زیادی را
بخاک سیاه فرستاده‌اند و خیلی سرهای روشن را توسط جنایت کاران و
اژدهای خونکار بخاک و آتش زده‌اند.

گرچه انسان امروز، چندان دلسوز، رحیم، مهربان و هم‌نوع‌پذیر نیست،
هنوز کورسویی از امید باقی‌ست؛ امیدی که بر وجدان‌های بیدار تکیه
دارد، وجدان‌هایی که شاید هنوز به خواب سنگین بی‌تفاوتی نرفته باشند.



باشد که گوش‌هایی برای شنیدن فریاد مظلومان جهان باقی مانده باشد، و قلب‌هایی که هنوز در برابر رنج دیگران بلرزند.

اما آن‌چه بیش از همه تلخ و درد آور است، سکوت سنگین و گاه هم‌دستی پنهان نهادهای مدعی دفاع از حقوق بشر، در چهارچوب نهادهایی چون سازمان ملل است؛ نهادهایی که به‌جای التیام، در بسیاری موارد، خود بر زخم‌های جهان نمک پاشیده‌اند. چه بسیار آرزوهایی که در پس پرده‌ی تصمیم‌های سیاسی، به خاک سیاه نشسته‌اند، و چه بسیار اندیشه‌های روشن و سرهای بیدار که به‌دست جنایت‌پیشگان، به خون کشیده یا در آتش خشم ارزدهای خون‌خوار سوزانده شده‌اند

بشر امروز در میان دو قطب متضاد سرگردان است؛ از یک‌سو، شاهدیم که در دل همین جهان مدرن، قلب‌هایی هنوز برای درد دیگران می‌تپد؛ کسانی که بی‌نام و بی‌نشان، برای عدالت، صلح و همدلی می‌کوشند، دست یاری به نیازمند می‌دهند، و صدای مظلوم را، هرچند لرزان، بازتاب می‌دهند

اما از سوی دیگر، هیولای بی‌عاطفگی، خودخواهی و قدرت‌طلبی، چهره‌ی سیاه‌تری از انسان معاصر را نمایان کرده است؛ چهره‌ای که بیش از همه در چهره‌ی دولت‌های استکباری و قدرت‌مداران جهان‌خوار دیده می‌شود. آن‌ها که واژه‌ی «حقوق بشر» را چون نقابی بر چهره‌ی پلید خود نهاده‌اند تا تجاوز، چپاول و تحقیر ملت‌های ضعیف را توجیه کنند. مردمانی را که تنها گناه‌شان آزاد اندیشی یا ایستادگی‌ست، به خاک و خون می‌کشند و آنگاه لی‌بختی سرد و دیپلماتیک بر لب می‌زنند

در برابر چشم‌های بسته و گوش‌های ناشنوا، جهان پر است از فریادهایی که به سکوت کشته می‌شوند. این، شاید تراژدی اصلی عصر ما باشد: وفور تکنولوژی در کنار قحطی وجدان. انسان امروز در عین برخورداری از پیشرفته‌ترین ابزارها، در اخلاق و عاطفه، گاه به بدوی‌ترین شکل‌ها

بازگشته است

با این همه، هنوز هم، حتی در تاریک‌ترین شب‌ها، امیدی هست؛ شاید نه در کاخ‌های قدرت، بلکه در قلب‌های ساده و بیداری که هنوز نور انسانیت را خاموش نکرده‌اند. شاید نجات فردا، از همین روشنایی‌های کوچک برخیزد.

لیبیا

پس از سرنگونی قذافی با دخالت ناتو، این کشور به عرصه‌ی جنگ داخلی، قاجاق انسان و خلا قدرت تبدیل شد. آنچه وعده «دموکراسی» بود، در عمل به فروپاشی دولت و هرج و مرج انجامید

هائیتی

کشوری در قلب کرائیب، که قرن‌هاست قربانی استعمار، تحریم و دخالت‌های خارجی‌ست. حتی در زلزله‌ها و فجایع طبیعی، کمک‌های بین‌المللی بیشتر به جیب سازمان‌ها و پیمانکاران خارجی رفت تا مردم.

لیبیا: از استعمار ایتالیا تا دخالت ناتو

استعمار ایتالیا (۱۹۱۱-۱۹۴۳)

لیبیا پیش از اشغال توسط ایتالیا، بخشی از امپراتوری عثمانی بود. در سال ۱۹۱۱، ایتالیا با حمله به لیبیا، این سرزمین را به عنوان مستعمره خود درآورد. در طول دوره استعمار، ایتالیا با استفاده از سیاست‌های استعماری مانند مصادره زمین‌های کشاورزی، تحمیل فرهنگ و زبان ایتالیایی، و سرکوب شدید مقاومت‌های محلی، تلاش کرد تا هویت و استقلال لیبیایی‌ها را نابود کند. در این دوره، بسیاری از مردم لیبیا به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده شدند و هزاران نفر جان خود را از دست دادند

دخالت ناتو و سقوط قذافی (۲۰۱۱):

در سال ۲۰۱۱، با آغاز اعتراضات مردمی علیه حکومت معمر قذافی، ناتو



تحت پوشش حمایت از حقوق بشر و دموکراسی، اقدام به مداخله نظامی در لیبیا کرد. این مداخله منجر به سرنگونی قذافی شد، اما در عوض کشور را به عرصه‌ای برای جنگ‌های داخلی، گروه‌های شبه‌نظامی، و بحران سیاسی تبدیل کرد. منابع نفتی لیبیا همچنان مورد توجه قدرت‌های بزرگ باقی ماند، اما مردم این کشور از ثمرات این منابع بهره‌ای نبردند. هائیتی: از انقلاب تا بدهی‌های ناعادلانه استعمار فرانسه و انقلاب (۱۶۹۷-۱۸۰۴):

هائیتی در قرن ۱۸ میلادی مستعمره فرانسه بود و به یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان شکر و قهوه در جهان تبدیل شده بود. این رونق اقتصادی بر دوش بردگان آفریقایی بود که در شرایط وحشتناک کار می‌کردند. در سال ۱۷۹۱، بردگان هائیتی علیه ظلم و ستم قیام کردند و در نهایت در سال ۱۸۰۴، هائیتی به اولین جمهوری سیاه‌پوستان و اولین کشور مستقل در آمریکای لاتین تبدیل شد. بدهی استقلال (۱۸۲۵)

پس از استقلال، فرانسه با تهدید به حمله نظامی، از هائیتی خواست تا مبلغ ۱۵۰ میلیون فرانک به عنوان غرامت برای از دست دادن مستعمره پرداخت کند. این مبلغ که بعدها به ۹۰ میلیون فرانک کاهش یافت، هائیتی را به یک بدهی عظیم گرفتار کرد که تا سال ۱۹۴۷ ادامه داشت. این بدهی، منابع مالی هائیتی را به شدت محدود کرد و مانع توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور شد.

دخالت‌های خارجی و بحران‌های داخلی:

در قرن بیستم، هائیتی شاهد دخالت‌های متعدد خارجی بود. در سال ۱۹۱۵، به دلیل نگرانی‌های اقتصادی آمریکا، این کشور هائیتی را اشغال کرد و تا سال ۱۹۳۴ در آنجا حضور داشت. پس از آن، هائیتی با بحران‌های سیاسی، فساد داخلی، و دخالت‌های خارجی مواجه بود که منجر به



ناآرامی‌های گسترده و فقر شدید شد.

در نهایت، تاریخ لیبیا و هائیتی نشان‌دهنده‌ی ظلم‌های مستمر قدرت؛ قدرت‌های بزرگ به کشورهای کوچک و ضعیف است. این کشورها با وجود تلاش‌های فراوان، همچنان درگیر پیامدهای استعمار و دخالت‌های خارجی هستند.

نیکاراگوا: سرزمین مقاومت و تاریخ پرآشوب

۱. استعمار و دخالت‌های اولیه

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰، نیکاراگوا به دلیل موقعیت استراتژیک خود در آمریکای مرکزی، مورد توجه قدرت‌های بزرگ قرار گرفت.

در سال ۱۹۱۴، ایالات متحده و نیکاراگوا پیمانی به نام «پیمان برایان-چامورو» امضا کردند که به موجب آن، ایالات متحده حق ساخت کانالی در نیکاراگوا را به‌دست آورد و همچنین کنترل بر جزایر کارائیب و خلیج فونسه را به‌دست گرفت

. این پیمان به‌طور غیرمستقیم حاکمیت نیکاراگوا را محدود کرد و زمینه‌ساز مداخلات بعدی شد.

۲. انقلاب ساندینیستا و جنگ با کانتراها

در سال ۱۹۷۹، جبهه آزادی‌بخش ملی ساندینیستا (FSLN) به رهبری دانیل اورتگا، پس از سال‌ها مبارزه با رژیم دیکتاتوری سوموزا، به قدرت رسید.

این تحول با حمایت مردمی و آرمان‌های عدالت‌خواهانه همراه بود اما ایالات متحده، به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری رونالد ریگان، با حمایت مالی و نظامی از گروه‌های مخالف به نام «کانترا» (Contras)، جنگی نیابتی علیه دولت ساندینیستا به راه انداخت.

این جنگ منجر به کشته‌شدن هزاران نفر و بحران انسانی شد.

۳. تحریم‌ها و فشارهای اقتصادی



در سال ۱۹۸۵، ایالات متحده تحریم‌های اقتصادی شدیدی علیه نیکاراگوا اعمال کرد که شامل ممنوعیت تجارت، مسدود کردن منابع مالی و فشار بر کشورهای دیگر برای قطع روابط اقتصادی با نیکاراگوا بود. هدف این تحریم‌ها تضعیف اقتصادی دولت ساندینیستا و وادار کردن آن به تغییر سیاست‌های داخلی و خارجی‌اش بود.

۴. تحولات اخیر

در سال‌های اخیر، دانیل اورتگا بار دیگر به ریاست‌جمهوری نیکاراگوا رسید و با تغییرات قانونی و سیاسی، قدرت را در دست خود متمرکز کرد. این تحولات با انتقادات داخلی و بین‌المللی همراه بوده است، اما همچنان نیکاراگوا به‌عنوان نماد مقاومت در برابر مداخلات خارجی در تاریخ معاصر باقی مانده است.

ایالات متحده: قدرتی با سیاست‌های مداخله‌گر

ایالات متحده، به‌ویژه در قرن ۲۰، سیاست‌های مداخله‌گرانه‌ای در آمریکای لاتین اتخاذ کرد که نیکاراگوا تنها یکی از نمونه‌های آن است. از مداخلات نظامی مستقیم گرفته تا حمایت از دیکتاتورها و گروه‌های مخالف، ایالات متحده نقش مهمی در تحولات سیاسی و اجتماعی کشورهای منطقه ایفا کرده است

نقطه‌ی پایان کتاب

خواب اژدها در بستر پروانه

اژدها، هنوز در خواب است. خوابی سنگین، آمیخته با بوی نفت، خاکستر و خون. بر بستر نازکی از لطافت پروانه‌ها، چنان بی‌شرم آرام گرفته که گویی صدای شکستن استخوانِ سرزمین‌ها، برایش لالایی است اما بستر می‌سوزد

پروانه‌ها یکی‌یکی می‌سوزند، بی‌آنکه صدایشان به گوش برسد. غزه، با بال‌هایی سوخته، در باد گم شد. کابل، در زیر سُم اسبان تاریخ دفن شد.

خارکیف، با چشم‌های بی‌اشک، در ویرانی خیره ماند.
جهان تماشا کرد.

سازمانی که روزگاری نام صلح را یدک می‌کشید، تبدیل به تماشاگری شد
بی‌لبخند، بی‌حس، بی‌وجدان.
اما....

در لابه‌لای خاکستر، هنوز چیزی نفس می‌کشد. یک لرزش خفیف، یک
بیداری تدریجی در بال‌های نیم‌سوخته. شاید تنها یک پروانه کافی باشد.
پروانه‌ای که با سوختن خود، خواب اژدها را بشکند.

پایان این کتاب، پایان داستان نیست
این، ندایی است برای بیداری وجدان‌ها، برای آن‌هایی که هنوز قلبشان
سنگ نشده، که هنوز می‌پرسند:

اگر عدالت نمی‌خواهد، پس چرا اژدها آسوده بر بستر پروانه‌هاست؟
باشد که هر خواننده، آینه‌ای از حقیقت در دل خود ببیند، و صدای خاموش
ملت‌ها را، نه در اخبار، که در نبض انسانیت خود بشنود.
کتاب بسته می‌شود... اما چشم‌ها، دیگر بسته نخواهند ماند.

پایان

بصیر شفق

